

UNIVERSAL
LIBRARY

OU_228218

UNIVERSAL
LIBRARY

المقالة الفصيحة في الوصية والنصيحة

تأليف

السيد الكر يعزى القدير العظير والحسب الصميم الواجب له التكريم والتنظيم
مولانا الملك المفتخر السيد محمد صديق حسن خان بهادر

نواب بهو پال المعظم فسمع الله في مدته

وبأبرك في علمه وعدته

أمين ثور امين

طبع في المطبع المسمى عام الكائن في بلدة كبر آباد

بإحارة المنشي محمد احمد خان الصوفي سلمه المنان

١٢٩١ هـ



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله الذي خلقنا وسمانا على لسان ابينا ابراهيم الخليل عليه السلام
مسلمين واخرجنا من ارحام المومنات واصلاب اهل البيت المؤمنين و
الصلوة والسلام على سيدنا محمد الامين الذي بشرنا بان العاقبة
للمتقين وعلى آله وصحبه وعترته وحزبه الطيبين الطاهرين الاكابر
بعد ۱۵ اين چند وصايا و قضايا است که بضرورت اسلاميه دينيه و دنيايت
حاجت دنيويه درين بطاقته بقيد تحرير عبارت و سلسله تقرير اشارت در آمد حاصل
بر نگارش و باعث برگزارش آن نصيحت اخلاف و اولاد اولاد بالذات و خير گامی
اجاب و اصحاب ثمانيا و بالعرض است و در ضمن فحوايش برات ذمه خودم از باز پرس
روز ر ستخير مطوي است چه ببلغ اين جنين مقاصد کي از ابواب امر مبروف و نهي

عن المنكر واسباب نصيحت مامور بهاست بر سعادت مندر شادت پيوند از
 ياران و فرزندان که بعض آن بيا ويزد و بپاره از ان قيام و رز د اميدست
 که در هر دو سراروي رستگاري بنيد و گمان نتوان کرد که اين ايداع ابداع
 ست چر که جمعی از سلف امت و شايخ ملت اين کار کرده اند و تبيح کي از انباران
 انکار نموده و خودش از رب العالمين و صادق مصدوق امين ثابت ست تا بکبر
 مخلوق چه رسد قال تعالی ولقد وصينا الذين اوتوا الكتاب الاية و درين
 باب نصوص کتاب بسيارست چنانکه بيايد و قال رسول الله صلی الله عليه
 و آله و سلم الدين النصيحة قلنا لمن قال لله و لکتابه و لرسوله و لاهلته
 المسلمين و عامتهم رواه مسلم عن ابی رقیة تميم بن اوس الدارمی
 رضی الله عنه و در حديث جرير بن عبداللہ آمده قال بايعت رسول الله صلی الله
 عليه و آله و سلم على اقام الصلاة و ايتاء الزکوة و النصح لكل مسلم متفق
 عليه و يويده ما رواه انس عن النبي صلی الله عليه و آله قال لا يؤمن احدکم حتى ينجب
 لاهيه ما يجب لنفسه و اين نیز متفق عليه شيخین است و قال تعالی انما
 المؤمنون اخوة و قال اخباراً عن نوح عليه السلام و النصح لكم
 و قال حکاية عن هود عليه السلام و انالکم ناصح امين و اين ناصحان فرود
 بالمقالة الفصيحة في الوصية و النصيحة
 و شتمل ست بریک مقدمه و دو باب و یک خاتمه اعادنا لله تعالی عن
 النار المحاطمة

مقدمه

در اثبات وصیت و حکم آن

قال تعالی ووصی بها ابراهیم بنیه و یعقوب ان الله اصطفی لکم
 الدین فلا تموتن الا و انتم مسلمون ضمیر با درین کریمه راجع
 بسوئی خفیه است و یعقوب معطوف است بر ابراهیم زیرا که و لا اولادش بعد از
 موت وی علیه السلام بوده پس در موصی احم داخل نبود بلکه چنانکه ابراهیم انبیا
 خود را که هشت یا چهارده کس بودند و منهم اسمعیل علیه السلام و وصیت فرمود
 همچنان یعقوب انبیا خود را که دوازده نفر بودند و وصیت کرد با تمام اسلام و
 نمیرد مگر آنکه شما مسلمان باشید یعنی اسلام را چندان طهرم نشوید که مرگ شما هم بران
 بود و مویراوست حدیث جابر رضی الله عنه که گفت شنیدم رسول خدا صلعم
 پیش از مرگ وی بسه روز که میفرمود لا یحوتن احدکم الا و هو یحسن الظن
 بریه سرواه الشیخان و معلوم است که ملل کفر همه سوظن است بخالق چنانکه
 اسلام تمام حسن ظن است با و تعالی و قال تعالی کتب علیکم اذا حضر احدکم
 الموت ان ترک خیرا الوصیة الایة کتابت درینجا در معنی فرض و اثبات است
 و مراد بجنور موت حضور اسباب و امارات و ظهور علامات مرگ از علل و امراض مخوفه
 و استقام و ادوار مرهبه است چنانکه قائلی گفته

موی سفید از اجل آرد پیام | پشت خم از مرگ رساند سلام

و مراد بخیر مال است قلیل باشد یا کثیر و اطلاق خیر در قرآن کریم بر مال در غیر یک

موضع آمده منها قوله تعالى وانه كعب الخیر لشدید و وصیت و ایضاً
 در اصل عبارت است از امر کردن بپذیری و عهد بستن بدان درجات و بعد از موت
 و مراد اینجا امر با بعد الموت است و اثم تبدیل وصیت برگردن بسدل باشد و صبی
 متملص است از آن مگر آنکه ایضاً او با امری ناجائز باشد قال تعالی فمن بدله بعد
 ما سمعه فانما اثمه علی الذین یبدلونہ و قال تعالی والذین یتوفون
 منکم ویذرون ازواجاً وصیة لانهن واجهه لایة و درین آیه هر چند مدت
 حول منوخ است بعدت چار ماه و ده روز لکن افاده اثبات ایضاً میکند و قال
 تعالی یوصیکم الله فی اولادکم للذکر مثل حظ الانثیین لایة و این آیه تفصیل
 اجمالی است که در آیه دیگر آمده و هو قوله سبحانه للرجال نصیب مما ترک
 الوالدان والاقرابون الی آخر لایة و درین کریمه احکام موارث و فرائض مذکور
 است و انصبا هر واحد بطور و لفظ من بعد وصیة یوصی بها او دین با نسیان
 صبیح چار جای آمده و قال تعالی ولقد وصینا الذین اوتوا الکتاب من قبلکم
 و ایاکم ان اتقوا الله مراد من قبل بیود و نصاری اصحاب کتب قدیمه اند و مراد
 به ایاکم اهل قرآن گو یا امر بقوی شریعت قدیمه است که حق تعالی جمیع اتم سالفه
 و جموع سابقه را بر السن رسل و افواہ انبیاء علیهم السلام بدان وصیت نموده
 آیات در بیان تقوی در کتاب عزیز بسیار آمده قال تعالی یا ایها الذین آمنوا
 اتقوا الله حق تقاته و قال فاتقوا الله ما استطعتم و این آیه سبعین مراد
 آیه اولی است و قال یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله و قولوا لعلنا نسجد و قال
 و من یتق الله یجعل له مخرجاً و یرزقه من حیث یشاء و قال

وان تتقوا الله يجعل لكم فرقانا و يكفر عنكم سيئاتكم و يغفر لكم نوبى
كفته الايات فى الامر بالتقوى كثيرة معلومة انتهى درنج مقبول من
شرايع الرسول گفته آيات داله بر فضيلت تقوى زياده بر يك صدر و نجاه آيه
ست از آن جمله در زياده بر جهل آيه امر بتقوى ست و همچ شى در خصال خير اكثر الذكر
والثنا از تقوى نيست و در احاديث شرفيه نيز بسيار تفصيل خير در تقوى آمده و
نص قرآن كريم گرامى تر مردم متقى تر ايشان ست نزد خداى تعالى و او سبحانه محب
ولى و مفرى و ناصر اهل تقوى ست و متقى را عاقبت حسنى و حسن مآب ميباود از براى او
بهشت موعود و روز حشر گويا روز عروسى اوست قال تعالى ان خير الزاد
التقوى وقال ولبأس التقوى ذلك خير و اين تقوى سبب اجر و شرط
مشوبت و موجب دفع كيد و باعث امداد از غيب و جالب مغفرت و رحمت الهى
سبب تكفير سيئات و فتح بركات و موجب تفرقه بين حق و باطل و سبب خروج از
مضائق رزق و باعث بر حصول آن من حيث لا يحتسب ست او تعالى مؤمنان را
امر بتعاون بر بر و تقوى فرموده و از تعاون بر اثم و عدوان نهي فرموده و اولين
و آخرين را بتقوى وصيت کرده الى آخر ما قال وهو كلام حسن جليل ينبغى
التعويل عليه و در حديث ابى هريره آمده قال قيل يا رسول الله من اكرم
الناس قال اتقاهم لله الحديث متفق عليه و در حديث ابوسعيد خدرى ست
مرفوعا ان الدنيا حلوة خضرة و ان الله مستخلفكم فيها فينظر كيف
تعملون فاتقوا الدنيا و اتقوا النساء فان اول فتنه كانت فى بنى اسرائيل
كانت فى النساء رواه مسلم و عن ابن مسعود رضى الله عنه ان النبى صلعم

كان يقول اللهم اني اسالك الهدى والتقى والعفاف والغنى وراه مسلم وعنه ابوطريق
 عدى بن حاتم الطائى رضى الله عنه قال سمعت رسول الله صلعم يقول من حلف على
 يمين ثم راى غيرها اتقى لله منها فليأت للتقوى اخرجيه مسلم ايضا ووجدت ابى امام
 صدق بن عجلان باهلى آمده كه وى آنحضرت صلعم شنيد كه در حجه الوداع مي فرمود اتقوا الله
 وصلوا اخصكم و صوموا شهركم و ادوا زكوة اموالكم و اطيعوا امراءكم تدخلوا الجنة
 ربكم رواه الترمذى فى اخر كتاب الصلوة وقال هذا حديث حسن صحيح واز نيجاد رايه
 باشي كه شاع عليه السلام را به تمام در امر تقوى تا كجا است و سخن دين باب درازست در باب ذكر دين
 كلام بران خروج از خانه عاست لاجرم رجوع آيات وصيت ميرو وقال تعالى امر كنتم شهداء
 اذ وصاكم الله بهذالمراد بكيه و الزام محبت است بر تحريم ازواج ثانياه از انعام وقال تعالى
 ذلکم وصا کہ به لعلکم تعقلون اشارت با مورثه درين آيه است که عدم شرک بخدا و احسان
 باوالدين عدم قتل اولاد بخونف ملاق و عدم قربان فحوش ظاهره و باطنه و عدم قتل نفس محرمه است مگر قرب
 گويا حفظ اين امور داخل در تقوى است و بدان وصيت واقع شده و قال تعالى ذلکم وصا کہ به لعلکم
 تذکرون اشارت است با مورثه در آيه که عدم قربان با مال یتيم باشد مگر نخصت احسن تا
 آنکه جوانى و بوشمندى رسد و ايمار است بسوى ايفاء کيل و ميزان بقسط و بعدل در قول
 اگر چه صاحب قرابت بود و بسوى ايفاء بعد ائى و قال تعالى ذلکم وصا کہ به لعلکم
 تتقون اشارت اليه اين اشاره صراط مستقيم و عدم اتباع سبل است که موجب سبل از راه است
 اسلام گردد و سبل عام است از ممل و دخل کفرية و طرق مبتدعه مستحده در اسلام و قال
 تعالى و وصينا الانسان بوالديه حسنا وان جاهداك للتشرك بى ما ليس لك
 به علم فلا تقعهما و اين احسان موضى به شامل عطار مال و بدل خير و لين

قول وخفض جناح وعدم مخالفت ابوبین در امور مشروع و مباهست و قتل سجان
 حکایت عن عیسی علیه السلام اوصانی بالصلاة والزکوة ما دمت حیا
 معلوم شد که نماز و روزه تا آخر حیات بنجمله وصایای او تعالی است و قال تعالی
 ووصینا الانسان بوالدیه حملته امه و هذا علی و هن و فصاله فاعلمین
 ان اشکر لی و لوالدیک الی المصیر الی قوله و صاحبهما فی الدین معروفا
 و امر باحسان با مادر و پدر در غیر موضع از قرآن کریم آیه الکرسی بلفظ وصیت و در اینجا
 شکر ابوبین را قرین شکر خود ساخته و این کمال تنبیه بر تادیب شکر این بردوست و نصت
 بر عظم حقوق ایشان و قال تعالی فلا یتطیعون تو صیة و لا الی اهلهم
 یرجعون و این نیز صحیحی واحد خواهد بود و مفسرین گفته اند ای که یتطیع بعضهم
 ان یوصی الی بعض بماله و ما علیه او که یتطیع ان یوصیه بالتقربة و
 الافلا عن المعاصی بل یموتون فی اسواقهم و مواضعهم و درین کرسیه
 اشارت بر ذم ترک وصیت و عدم حصول فرصت آن بسبب مزید تاخیر و قال
 تعالی شرع لکم من الدین ما وصی به نوحا و الذی اوحینا الیک و ما
 و صینا به ابراهیم و موسی و عیسی ان اقیعوا الدین و لا تتفرقوا فیه
 و این وصیت توحید خدا و دین اسلام و اصول شریعت بود که در آن احدی از رسول
 مخالف نیست و همه کتب سماویه بر آن متفق بوده اند و این هر چهار پیغمبر از انبیا
 اولی العزم اند که ایشان را باین وصیت ارشاد کرد و قال تعالی و وصینا الانسان
 بوالدیه حنا حملته امه کرها و وضعتها کرها و حملها و فصاله ثلثون
 شهرا الایة و حسن و احسان بیک معنی است و هر امر که بدان خدا و رسول وصیت

فرماید معلوم است که بنایت مهم با نشان باشد و قال تعالی ثمرکان من
 الذین امنوا و تواصوا بالصبر و تواصوا بالرحمة اولئک اصحاب
 المیمنة نفسین گفته اند یعنی اوصی بعضهم بعضاً بالصبر علی طاعة
 الله و عن معاصیه و علی ما اصابهم من البلیا یا و المصائب و المحن و الشدائد
 و بالرحمة علی عباد الله و قال تعالی و العصران الانسان لفی خسر الا الذین
 امنوا و عملوا الصالحات و تواصوا بالحق و تواصوا بالصبر و این آخر وصایای
 قرآنی است و جامع جمیع مزایای فرقانی چه مراد بحق ایمان و توحید و قیام بشرائع
 اسلام است که کتاب عزیز و سنت مطهره بر آن مشتمل بوده و مراد بصبر شکیبائی
 از معاصی خدا و بر فرائض او و بر بلا یا آفات است که از وجه اختیار حق خلقت و تکلیف
 حال حق پرستان میشود و از اینجا معلوم توان کرد که اختیار حق را از لزوم صبر
 ناگزیر است و لهذا بر صبر و عده اجر بحساب کرده اند قال تعالی انما یوفی
 الصابرون اجرهم بغير حساب و آمده که ان الله مع الصابرين و کذا تم شرح
 بالاتر از آن باشد که صبور قادر باصا بر عاجز همراه بود این است بعضی آیات و جمیع
 آن بر تالی قرآن مخفی نیست و اما احادیث مصطفویه علی صاحبها الصلوٰة و التحیة
 در امر بوجوب و حکم آن پس بسیار است و در آن حدیث است بر ایثار و نبی از صیف
 و جور اندران و بیان فضیلت تجنیز و تنفید اوست در حال حیات و صحت و حوائج
 و ثبات نفس باشاره النص او دلالت النص چنانکه در حدیث ابن عمر است رضی الله
 عنه ان رسول الله صلعم قال ما حق امرء مسلم یبیت لیلین و له
 شیء یرید ان یوصی فیہ الا و وصیته مکنوبه عند راسه مرواه البخاری

و درین حدیث حجت است از برای کسیکه عمل میکند بر خط معروف و جمع
 وصیت و صایاست و اطلاقش بر فعل موصی و بر موصی به از مال و جز آن از عهد
 و نحو آن می آید و درین هنگام معنی مصدر باشد که ایضاً است و بمعنی مفعول بود
 که اسم است و وصیت در شرع عبارتست از عهد خاص که مضاف باشد بسوی
 ما بعد الموت و بر چیزی که بدان زجر از منیات و حث بر امورات واقع شود
 نیز اطلاق می یابد و تا درین خبر نافیست بمعنی لیس و خبرش تا بعد است
 و در روایت شافعی از سفیان باین لفظ آمده ما حق امرء یومن بالوصیة
 الحدیث ای یومن بانها حق و ابن عبد البر و طحاوی روایتش بلفظ
 لا یجمل لامرء مسلم له مال نموده و شافعی گفته معنی حدیث آنست
 ما الحزیر و الاحتیاط للمسلم الا ان یکون وصیته مکتوبة عنده و کذا
 قال الخطابی و قید مسلم درین جمله خارج بخرج غالبست و رنه و وصیت کافر
 هم فی الجملة صورت جواز دارد و ابن المنذر در آن حکایت اجماع کرده در روایتی
 نزد ابی عوانه و بیعتی یک شب و نزد مسلم و نسائی شب بجای دو شب آمده
 حافظ ابن حجر عسقلانی گوید ذکر دو شب و شب بنا بر رفع حرجست بسبب تراحم
 اشغال انسان که محتاج بیاد و بی اوست تا درین مقدار سخت ذکر شی محتاج الیه
 بیاید و اختلاف روایات دال بر آنست که این تقریبست نه تحدید معنی آنکه
 بروی زمان قلیل هم نگذرد مگر آنکه وصیتش نوشته موجود باشد و درین عبارت
 اشارتست بسوی اغتفار ز من لیسیر و گویا سه شب غایت تاخیر و نهایت
 اعمالست و لهذا ابن عمر گفته لم ارب لیلة منذ سمعت رسول الله صلعم

يقول ذلك الا ووصيتي عندى وازينجا عروج پايه ابن عمر در اتباع
 مى توان دريافت كه در امثال امر نبوى تا كجا رسیده طيبى گفته در تخصيص و شب
 و سه شب بذكر تسامح است در اراده مبالغه اى لا يذبحى ان يلبت نر منما ما و
 قد ساهمتاه فى الليلتين والثلاث فلا يذبحى له ان يتجا و نر ذلك گويم
 شارع و اهل علم ارشاد بدو شب و سه شب ميکنند و امروز كه زمانه همدوش قيات
 كبرى و همچنان ساعت عظمى است مردم تا آنجا تاخير ميکنند كه صبح مرگ در ميرسد
 و فوت بوصيت نمى رسد و اين هذامن ذاك جمعى را از جمعصران كه قدرى
 يسير يا كثير از خيره اشتند ديديم كه در امراض عارضه و اوقات مختلفه بسائل
 مرگ رسيدند و بر مردن خود در ان بيمارى يقين نكرده از ايصا و محروم مانيدند
 و اموال ايشان بعد از موت دست برد اين و آن شده بحسب فالصن بوير
 رسيد و نه در سر كار خيبرى صرف شد بلكه آنچه در همگى عمر كمال صمون فرا هم آوردند
 در زمان يسير گر دبا و فنا شده

دل بسى خون بكف آوژ و ان پخت	اسد اسد كه تلف كرد كه اندوخته بود
-----------------------------	-----------------------------------

اهل علم گفته اند كه در وصيت نوشتن جميع شياء محقره و آنچه عادت بحسب رُج
 از ان و وفابان بزمان قريب جارى است مندوب نيست و باين حديث
 همراه قوله تعالى كتب عليكم اذا حضر احدكم الموت الاية استدلال
 كرده اند بر وجوب وصيت و باين قائل است جماعتى از سلف منهم عطاء و الزهري
 و ابو مجلز و طلحه بن مصرف فى آخرين و بهيقى حكايتهش از شافعى در قول قديم
 كرده و به قال اسحق و داؤد و ابو عوانه الاسفراينى و ابن جرير در فتح البارى

گفته و دیگران هم باین رفته اند و مذہب جمهور زندق و عدم و جوب است و
 این را ابن عبدالبر بسبب بسوی اجماع کرده و این مجازفت است چه در اجماع
 کلام است چنانکه در طریقہ شنبلی و اقلید مذکور است و در ارشاد الفحول و حصول المال
 مسطور است و جواب جمهور را آیه کریمہ آنست که فسوخ است کما فی البخاری عن
 ابن عباس و جوابش از طرف قائلین و جوب آنست که فسوخ وصیت از برای
 والدین و اقارب است که وارث میت اند نه نفس ایضا و هر که وارث نیست
 در حق او مقتضی نسخ نه در آیه موجود است و نه در تفسیر ابن عباس جواب جمهور
 از حدیث مذکور آنست که لفظ ما حق امر از برای خرم و احتیاط است بنا بر آنکه
 گاو باشد که مرگ ناگاہ میرسد و فرصت وصیت نمیدهد و مؤمن را الا حق نیست
 که از یاد موت در غفلت باشد قال الشافعی و گفته اند که لفظ حق در لغت بمعنی
 شی ثابت است و اطلاقش در شمع بر چیزی آید که بدان حکم ثابت گردد و آن
 عام تر است از آنکه واجب باشد یا مندوب و اطلاق حق بر مباح بقتل می آید
 قاله القزطبی و نیز تفویض امر بسوی اراده موصی دال بر عدم و جوب است
 و لکن در روایت متقدمه بلفظ لا یجمل الامر مسلم اشکال باقی است و گفته اند
 یحتمل که راوی ذکر روایت بالمعنی کرده باشد و از نفی اصل عدم وصیتہ ثبوت
 جواز وصیتہ بمعنی اعم مراد داشته و زیر آن واجب و مندوب و مباح همه داخل
 است و آنانکه قائل و جوب اند قول اکثر آنها آنست که فی الجمله واجب است
 طلاوس و قناده و جابر بن زید و دیگران گفته اند که و جوب از برای قرابتی است
 که خاصه وارث میشوند و ابو ثور گفته که و جوب وصیت در آیه و حدیث متخص

کبسی است که بروی کدام حق شرعی است و می ترسد که آن حق از صاحب حق
 ضائع گردد اگر بدان حق وصیت نمی کند همچو ولایت و دین و نحوها و تقیید
 بقوله و له شیء یریدان یوصی فیه دلالت دارد بر آن در فتح الباری گفته
 حاصلش راجع بسوی قول جمهور است که وصیت واجب بعینها نیست و آنچه
 واجب بعینه است خروج است از حقوق و اجبه للغیر خواه تنجیز باشد یا وصیت
 و محل وجوب وصیت می است که عاجز باشد از تنجیز و غیر او که ثبوت حق کبواهی
 او می تواند شد آنرا نمی داند و اگر قادر است و غیر وی آنرا میداند پس وجوب
 نیست حافظان حجر گفته و از مجموع آنچه ذکر یافت معلوم شد که وصیت
 گاه واجب است و گاه مندوب در حق کسی که امید کثرت اجر و ثواب دارد
 و گاه مکروه است در عکس آن و گاه مباح است در حق کسی که هر دو امر در وی
 یکسان باشد و گاه محرم است اگر در آن اضرا بود چنانکه از ابن عباس آمده
 و اضرا در وصیت منجمله کبار است چنانکه باسناد صحیح موقوفان نزد سعید
 بن منصور و مرفوعان نزد نسائی آمده و رجالش ثقات اند و جمهور استدلال اند
 بر عدم وجوبش بر روایت عائشه صدیقہ متی اوصی و بر روایت ابن ابی اوفی
 که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم وصیت نکرد و این در بخاری است و نزد
 احمد است از ابن عباس و لعمریه پس اگر وصیت واجب می بود آنحضرت
 صلعم آنرا ترک نمی فرمود و جوایش آنست که مراد لفظی وصیت بخلاف است
 نه مطلقا بدلیل آنکه در مرض موت بچند امر وصیت کرد از آنجمله یکی انفاق به بیبه
 است یعنی پاره زر که در خانه مانده بود و چنانکه هم در حدیث عائشه است نزد

احمد و ابن سعد و ابن خزمیه و در مخازی ابن اسحق آمده از عبید الله بن
 عبد الله بن حقیبه که گفت لم یوص رسول الله صلعم عند موته الا
 بثلاث و از انجمله آنست که در خبری عرب دو دین نباشد و بخت اسامه نافذ
 گردد و در صحیح مسلم است از ابن عباس و صهی بتلاش و بنجمله آن اجازه و فد
 است و از انس است نزد احمد و نسائی و ابن سعد کانت غایة وصیة رسول
 الله صلعم حین حضره الموت الصلوٰة و ما ملکت ایمانکم و این را
 شاهدست از حدیث علی نزد ابی داؤد و ابن ماجه و از حدیث ام سلمه نزد نسائی
 بسند جدید حدیث درین باب بسیارست حافظ در فتح الباری شطرنجی صالح
 از آن آورده و شوکانی در آن رساله مستقلة جمع نموده و در نیل الاوطار گفته
 و لایخفی ان نفی عائشة للوصیة حال الموت لایستلزم نفیها فی جمیع
 الاوقات فاذا اقام البرهان الصحیح من یدعی الوصایة فی شیء معین
 قبل انتهی و در لفظ حدیث تقدم مکتوبه عند راسه دلیلست بر جواز
 اعتماد بر خط و کتابت اگر چه مقررین بشهادت نباشد و محمد بن نصر شافعی این
 را خاص بوصیت ساخته بنا بر ثبوت خبر در آن نه در غیر آن از احکام و جمهور
 گویند مراد آنست که مکتوبه بشرطها و محب طبری گفته در اضمار اشهاد
 بعدست و در جوابش گفته اند که اشراط اشهاد بام خارجست کتوله تعالی
 شهادة بلینکم اذا حضر احدکم الموت حین الوصیة و این دلیلست
 بر اعتبار اشهاد در وصیت و قرطبی گفته ذکر کتابت مبالغهست در زیادت
 توشیح و رننه وصیت مشهودها متفق علیهاست اگر چه مکتوب نباشد و گذشت

که وصیت ضرار شمله کبارست شوکانی فرماید فما حق وصیة الضرار
بالابطال من غیر فرق بین الثلث و ما دونه و ما فوق

و اما مقل روایت

پس در حدیث متفق علیه بروایت ابن عباس آمده که گفت لو ان الناس
غضبوا من الثلث الى الرابع فان رسول الله صلعم قال الثلث والثلث
کثیر و در حدیث سعد بن ابی وقاص که خبریکه خبرندست بعد لفظ الثلث کثیر او کبیر
این عبارت آمده انک ان تذر وراثتک اغنیاء خیر من ان تدعهم عالة
یتکفون الناس رواه الجماعة و در حدیث ابی الدرداء است عن النبی صلعم قال
ان الله تصدق علیکم بثلاث اموالکم عند وفاتکم زیادة فی حسناتکم لیجعلها
لکم زیادة فی اعمالکم رواه الدارقطنی و احمد و رواه البیهقی و ابن ماجه
و البزار عن حدیث ابی هریره و سندش ضعیفست و در حدیث
اول دلیلست بر جواز وصیت بثلاث و بر آنکه نقصان از ثلث و عدم زیادت
بران اولیست در فتح گفته استقر الاجماع علی منع الوصیة بأزید
من الثلث انتهى و در حدیث ابی الدرداء دلالتست بر آنکه قربت در
وصیت شرطست و چون حکم وصیت معلوم شد مقدمه تمهید یافت و شد الحکم

باب در وصایا

نخستین وصیت زیتن و مردن بر اسلامست چه او سبحانه دین اسلام
را از میان جمله ملل و نحل از برای ابراهیم علیه السلام بر چیده و وی علیه السلام
ابن او خود را بمرگ بران وصیت فرموده کما تقدم و در حدیث ابی هریره نزد احمد

وطبرانی در اوسط ذکر مجی اعمال روز قیامت مرفوعاً آمده ثم یجئ
 الاسلام فیقول یا رب انت السلام وانا الاسلام فیقول انک علی
 خیر بک الیوم آخذ و بک اعطی و حق تعالی فرموده و من یدتغ غیر
 الاسلام دنیا فلن یقبل منه و هو فی الآخرة من الخاسرین در قاموس
 گفته سلم انقاد و صاهر مسلماً انتھ و این معنی لغوی اوست و تفسیرش
 در حدیث جبرئیل علیه السلام از جناب نبوت صلعم چنین آمده الاسلام ان
 تشهد ان لا اله الا الله و ان محمداً رسول الله و تقیم الصلوة و تؤتی
 الزکوة و تصوم رمضان و تھج البيت ان استطعت الیه سبیلاً
 الحدیث اخرجه مسلم و در حدیث رفاع بن رافع زرقی ست مرفوعاً
 اللهم توفنا مسلمین و الحقنا بالصالحین غیر خزایا و لامفتقین
 اخرجه احمد و البخاری فی الادب و النساء و الحاکم و صححه و ازاد عی
 ابراهیم خلیل ست در کتاب عزیز سر بنا و اجعلنا مسلمین لك و گفت من
 ذریننا امة مسلمة لك و الحمد لله که ما از ذریت و می علیه السلام پس را
 ناگزیر باشد از آنکه خود را مسلمان داریم و او تعالی این امت را پیش از وجود
 او در تورات و انجیل مسلمان نامیده و اسلام را ملت ابراهیم نشان داده پس
 در کریمه هو سما کر المسلمین من قبل گفته یعنی فی التوراة و الانجیل و یوسف
 صدیق علیه السلام سوال کرد و گفت توفنی مسلماً و الحقنی بالصالحین
 و او تعالی اسلام را دین نامیده و فرموده ان الدین عند الله الاسلام و از
 برای تمام برت آنرا برگزیده کما قال سبحانه و رضیت لکم الاسلام دنیا

واتصاف هر آنکسی که در زمین و آسمان است بدان میان فرموده قال تعالی
 وله اسلم من فی السموات والارض طوعا و کرها والیه یرجعون ابن
 عباس در تفسیر این آیه گفته من فی السموات الملائکة ومن فی الارض
 من ولد علی الاسلام و کرها من اتی به من سبایا الامم فی السلاسل
 والاعلال یقادون الی الجنة وهم کارهون اخرجه الطبرانی و زیاده
 ما کان ابراهیم یهودیا ولا نصرانیا ولكن کان حنیفا مسلما و ما کان
 من المشرکین درین آیه نفی کرد از ابراهیم جمیع ادیان را و اثبات اسلام نمود
 از برای وی علیه السلام و جناب ختمی نیا صلعم را گفت که چنین بگوید و انا اول
 المسلمین و این را از اذکار اشرف طاعات ایمانیاں بلکه منقول افضل
 عبادات اسلامیان گردانید که قائلش در هر روز پنج مرتبه تکرارش میکند و
 کیف که اسلام سبب نجات از احوال فردا و بیض و جوه او لیاست و میکه
 و جوه معرضین از اسلام سیاه گردد و ایشان بسبب اسلام از حوض سید ولد
 عدنان نرود و داهل عصیان نبوشند و از صراط بگذرند و میکه اشقیاء
 در زیران بنفیند و باسلام امتیاز از مجرمان در آن رستخیز دست بهم دهد و من
 نخرج عن النار و ادخل الجنة فقد فخر و ما الحیة الدنیا الامتاع
 الغرور و همین اسلام است که بسبب آن بنده زیر خاک بجواب ملائکه رب الارباب
 پیردازد و در پاسخ سوال آنان ثابت ماند در حدیث جابر آمده قال قال
 رسول الله صلعم اذ وضع المومن فی قبره اتاه ملک فانتهره
 فقال یرهب کما یرهب النائم فیکال من ربک فیقول الله دینی الاسلام

ونبی محمد فینادی منادان صدق عبدی فافرشته من الجنة
 اخرجہ ابن ابی عاصم فی السنة وابن مردويه والبيهقي من طریق
 ابی سفیان عن جابر ودرین باب حدیث است وروح القدس نازل شد
 بر بشارت از برای مسلمانان کما قال تعالی قل نزلہ روح القدس من
 ربک لیثبت الذین امنوا وهدی وبشری للمسلمین وادعی الی
 بنا بر این اسلام از برای بندگان نعمت های غیر محصاة میاگردہ چنانکہ از کریمہ
 واللہ جعل لکم من بیعیکم سکناً آخر ہر دو آیہ الی قولہ کذلک یتم نعمتہ
 علیکم لعلکم تسمون اشکارت سید علامہ بدر الملتہ المنیر محمد بن اسمعیل بن
 صلاح الایسر قدس سرہ فرماید وکما اشتملت ہا تان الایتان علی تعداد دفعہ
 لا یفی بالتعبیر عنہا لسان بل لو تکلم علیہما علی انفراد ہما الاحتمل
 صجلد یتغرق عدۃ اوقات وانما من انتہی فالحمد لله الذی منن
 علینا بالاسلام وهدانا لہ بفضلہ والانعام وما کنا لنہتدی لو لانا
 ہدانا اللہ کلمۃ صادقۃ یقولہا المسلمون فی دائر السلاسلہ وبالجملة
 فضائل و مناقب اسلام بیش از آن است کہ دین مختصر بگنجید و بعد از آنکہ خاتم
 رسل و ہادی کل مبعوث شدہ حقیقت ملہ و نخلہ دین دین مبین و شریعتین
 منحصر گشتہ و گرفتن دین دیگر ہر چه باشد و ہر کجا کہ باشد از ہم پاشیدہ پس در
 حفظ این دولت سترگ و مراقبت این نعمت بزرگ چندان می باید کوشید کہ
 ہیچ شی از اشیاء دنیا ہمچو زن و فرزند و دولت و حکومت از آن متنزلزل
 نمی تواند کرد و ہیچ امر از امور مصائب و مصاعب این سنجی سر از آن باز

نمی تواند داشت به

اگر زکوه فرو غلطه آسیاسنگی | نه عارف است که از راه سنگ برخیزد

بلکه اگر یکی را از ماهی گیتی بخشند و تمام عالم در کنارش ننهد و خواهند که
از دین اسلام برگردانند و بکیش گبر و ترسا و مجوس درآرند و نعوذ با سدر منہ با
فرض باشد که لھو الل دنیا ولنا الاخرة را در نظر داشته پشت پا بر آن همه
آسودگی برنیم و عاجل فانی را بر اجل باقی زینهار تقدیم ندهیم تا بتزلزل
باقل قلیلی ازان و قدر سیری ازان چه رسد جمعی کثیر را دیدیم که اقبال جہ
و دولت چند روزه ایشان را از دایره اسلام بدر برده خاصه در این گرد آید
و معند دنیا هم بقدر مراد دست با ایشان بهم نداد و بگی دوادوش ایان که
در سر این کار بر روی کار آوردند چون گرد باد صحرا بر باد رفت و ازین سو
رانده و ازان سو مانده گردیدند و نعوذ با الله من سوء المنقلب

دنیا مطلب تا همه دینیت باشد | دنیا طلبی نه آن نه اینت باشد

قرین دور پسین که از صد سیزدهم هجرت سه سال باقی ست اسباب گمراهی
و ساز و برگ کفر و کافر بیسی میاست و فرقه ضاله و افراخ ایشان از
آزاد طبعان دهریه کیش اہتمامی بس دور و دراز در بر جمعی مردم از دین اسلام
بانواع حیل و مکیدهت که حصر آن جز خداوند تعالی دیگری نمی تواند بوده ست
و ہزار ریو رنگ از آلہ این نام از انام و انتراع حکومت اسلام از جمیع
اقطار ارض میخوانند و سالی نمی گذرد کہ جرگہ از عوام کالانام کہ ارادہ و
مشیت الہی بشقا ایشان رفته خلع ربقہ اسلام از رقاب کرده و در دام خدایت

اینان گرفتار شده بها و یه جهنم نمی رود تا آنکه امروز چنانکه در بعض اخبار آمده
از دین اسلام جز اسمی و رسم بی باقی نیست و با جمله عمر این وصیت که عبارت
از مردن بر اسلام باشد بسی دراز بوده که از عهد ابراهیم خلیل که آدم ثالث
ابوالانبیاء و مکرم جمیع امم دنیا است تا بمابین آیندگان کابر اعرن کابرو
اباعن جد رسید بلکه ناقل آن از وی علیه الصلوٰۃ خود حضرت رب العالمین
ست و مبلغ آن جبریل علیه السلام و رسول امین صلی الله علیه و آله و سلم پیش
ازین سندی عالی نخواهد بود و تا این وصیت بر جناب ختمی پناه نازل گشته
جمهور مسلمین از خاصه و عامه بر آن عامل و بدان قائل بوده اند چنانچه باشد
که نیز نگ کارخانه مگر اسی ما را ازین وصیت دیرگاهی که از سیزده صد سال
هجرت شیوخ و کابر ما بران ماشی بوده اند از استقامت بر باید و پاره از
عاجل فانی ما را فریفته از اجل باقی باز دارد بلکه در خور حال ما است که به
نحوای مقاله ابراهیمیه اذ قال له رب یده اسلمو قال اسلمت لرب العالمین
با خلیل علیه السلام هم زبان و کیدل باشیم و آنچه یوسف صدیق علیه السلام آرزو
کرده در پس هر نماز بجنرت خداوندی جلالت عظمتت گزارش کرده باشم هر ب انت
و لیبی فی الدنیا و الاخره توفنی مسلماً و الحقنی بالصالحین شیطان لعین
و دشمن را آور و نفس آماره عدوز بردست است که هر لحظه در تعقب ماست میخواهد
که قدم ما بر جاده واضحه اسلام را منح ماند و از برای این زلزله نهار قلاقل و بلا بل
هر دم بر روی کار می آرد پس ثبات قدم درین معرکه بغایت دشوار است و
استقامت بر دین اسلام عقبه کئود الامن رحمہ الله تعالی شاہبازی باید که

درین حصص و مبص خود را جمع دارد و فریفته این همه نقش و نگار کفر و کافری
نگردد و با نزاع اعداء اسلام از جا نرود

همه اندر ز من بتو این است | که تو طفلی و خانه رنگین است

اللهم ثبت قلبنا على دينك وامننا على ملة رسولك واذ اهرت
بقوم فتنه فتوفنا غير مفتون -

وصیت دیگر همان وصیت اول مقاله و ضمیمه است یعنی چنگ زد
کتاب و سنت در اعتقاد و عمل و پیوسته تبدی بر برد و مشغول شدن و هر روز
حصه از هر دو خواندن و اگر طاقت خواندن ندارد ترجمه و رقی از هر دو شنیدن
و در عقاید مذنب قدمای اهل سنت اختیار کردن و از تفصیل و تفتیش آنچه
تفتیش نکردند اعراض نمودن و بتشکیکات معقولیان خام التفات نکردن
و در فروع پیروی علمای محدثین که جامع باشند میان فقه و حدیث کردن و اما
تفریعات فقهیه را بر کتاب و سنت عرض نمودن آنچه موافق باشد در حین
قبول آوردن و الا کالای بد برایش خاوند دادن است را هیچ وقت از عرض
مجتهدات بر کتاب و سنت استغنا حاصل نیست و سخن متشکفه فقها که تقلید
عالمی را دست آویز ساخته تتبع سلت را ترک کرده اند شنیدن و بدیشان
التفات نکردن و قربت خدا جستن بدوری ایشان انقی کلامه روح و این وصیت
شامل نیر دنیا و آخرت هر دو است و در زیر هر جمله اش عالمی از فوائد مندج
و مطبوعی است که تفضیلاتش خوانان مؤلف مستقل باشد مختصر این است که کتاب
عبارت از قرآن کریم و فرقان عظیم است و از عادات اهل اسلام معلوم است که

طفل برانزد کثودن زبان اول چیزی که می آموزند همین کتاب محل القاب
 ست تا درختین و هله آشنای توحید گردد و بعضی آنرا حفظ میکنند و بعضی دیگر
 برقرات در مصحف بس می نمایند و هر دو خوب است لکن مجرب خواندن اگر چه اجرب
 دارد اما ضرور است که عامه اطفال را ترجمه هندی مثل موضح القرآن یا قاری
 ، همچو فتح الرحمن بیاموزند و فوائدها هر دو را گوش زد آنان سازند تا علاقتی از
 ایمان و اطلاعی بر مضامین فیض آکین قرآن روزی روزگار ایشان گردد
 خاصه را تفاسیر اهل معرفت بعلم حدیث از برای درس و تدریس بسند است
 مثل تفسیر ابن کثیر و فتح القدر و فتح البیان از مطولات و جلالین و سخوان از
 مختصات و سنت عبارت از دو اوین احادیث است و درین علم شریف قدیم
 و حدیثا کتب بسیار بلکه بشمار فراهم کرده شده چنانکه از حصه اول کتاب اتحاف
 النبلا پیداست اما آنچه در اتقان و صحت و شهرت و قبول سر بلندست همین
 شش کتاب معروفست که عبارت باشد از صحیح بخاری و صحیح مسلم و جامع ترمذی
 و معتبای نسائی و سنن ابی داؤد و سنن ابن ماجه و نزد بعضی موطای مالک است
 عوض ابن ماجه و نزد صاحب این وصیت رتبه موطا بالاتر از همه هست و شک
 نیست که کتاب موطا کتاب مبارک قدیمست و آنچه در دست از مرفوعات و
 بلاغیات اصح صحیحست در نقل لکن صحیح بخاری مشتملست بر غالب آن علی
 کل حال استقر او شایسته بر آنکه هیچ کتاب حدیث بر تبه این کتب سه نمیرسد
 و این کتب کافی و وافیست از برای مجتهد و مقلد و عامل با حدیث و جامع
 جمیع ابواب اسلام و ایمان و اوامر و نواهیست و معین جمعی از اهل علم و عمل

احادیث احکام را ازین اممات ستمه و جز آن که بصحت و حسن رسیدند
نوشته اند و کار و بار کردار و گفتار را بر امت امیه موحومه بغایت آسان
نموده جز اجماع الهی و عنایه و عن جمیع المسلمین خیر او افرا و حسن مولفات
درین باب دو کتاب است یکی منتقی للشیخ ابن تیمیہ رحمہ دیگر بلوغ المرام للحافظ
ابن حجر العسقلانی و آنچه ماسوای این هر دو است بجامعیت و اتقان اینها میرسد
و آنچه درین هر دو شکل و غریب است فقها و لغت یار و آیه و در آیه حل آن در شرح
این هر دو است و اجل و اکمل شرح کتاب نیل الاوطار للشوکانی و مسک الختام
لنذالعبد الفانی است چنانکه اجمع شرح بخاری فتح الباری است اگر چه شرح
صحاح ستمه لایما آنچه از ان میان اهل علم معتقد و معتبر است همه حسنات بر حسنات است
و در مختصات فقه سنت کتاب روضه ندیه شرح در ربیہ گوهر یکدانه است که قیمت
و قدرش جز کسیکه عاقد و فایده حدیث و عاثر طوایف فرغ است دیگری نمی داند
و قدرهای اهل سنت که با اختیار عقائد ایشان صراحت رفته عبارت اند از جماعه
محدثین مثل امام مالک و شافعی و احمد و تلامیذ ایشان که اصحاب صحاح ستمه اند
و تلامیذ تلامیذ ایشان که از اب متخزنه و جموع متکثره اصحاب حدیث است
و عقیده ایشان همان است که ظاهر قرآن و حدیث بر آن دلالت دارد و قائل
اند با سواد و صفات الهی که در کتاب و سنت آمده و آنچه در ان صریح است بدان
معتقدند و لفرقه اشعریه و ماتریدیہ نمی شناسند و آنچه از ان مشکل تفسیر
مرادش بقائلش میکنند و تاویل رضائمی دهند و صفات بار تعالی را بر
ظاهرش جاری می نمایند و از تعطیل و تشبیه و تمثیل و تنزیه ترشیده اهل

کلام بزرگوارند و در اجراء هر صفت که تشبیه از و مقابله میگرد و بیک کلمه اجمالی
 علاجش میکنند و آن کلمه صادقانه اینست لیس که مثله شیعی و مثل اوست
 و لکن له کفو احد و نحو اوست و لله المثل الاعلی و درین باب تا لیفها
 است پیشقدم این گروه حق پرده امام احمد بن حنبل رضی الله عنه است بعد
 اتباع او مثل شیخ الاسلام احمد بن تمیمه و حافظ محمد بن ابی بکر بن القیم و ابن
 قدامة مقدسی و علامه صابونی و سفارینی و غیرهم سپس علامه شوکانی و دیگران
 او را حسن و جامع کتب درین باب کتاب اجواز و الصلوات من جمیع الاسامی و الصلوات
 است و اسم او دال بر سبمی است و این خود از آن فرزند گرامی است دیگر کتاب
 انتقاد رجیح و بغیة الرائد و قطف الثمر است و اطول اینها کتاب امام سفارینی
 است و انحصار آن عقیده صابونی و در رد شرک و بدع و اثبات توحید کتاب
 اقتضاء الصراط المستقیم و کتاب الفرقان و عقائد جمویة و واسطیة و جزآن
 و کتاب رد الاشرک و ترجمه او سبمی بقویة الایمان و کتاب فتح المجید شرح
 کتاب التوحید و کتاب اغاثة اللهفان و تجرید التوحید و لظهور الاعتقاد
 و جزآن است و در فروع پیروسی علمای محدثین نمودن یکی طریقه ایست که
 عامه مسلمین است که خودشان بر عرض مجتهدات بر کتاب و سنت قادر نبوده اند
 و هر که عالم و مزاول و عارف مفاهیم و عطف قرآن و حدیث است و مؤلفات
 ائمه و سلف است در نظر دارد و وی جامع باشد میان حدیث و فقه و محتاج تقلید
 متسلسله فقها نیست و مبالاتی بر رد و قبول ایشان ندارد و الحمد لله تعالی که
 هیچ زمانه از صدر اول تا ایندم ازین جنس اهل علم در قطری از اقطار ارض

خالي نيت ونحوه يوجد انتشاره تعالى شوكانى رح وكتاب البدو الطالع
 مجاسن من بعد القرن السابع نوشته لما شاع على السنة بجماعة من الرعاى
 اختصاص سلف هذه الامة باحرار فضيلة السبق فى العلوم دون خلفها
 حتى اشتهر عن جماعة من اهل المذاهب الاربعه تعذر وجود مجتهد
 بعد المائة السادسة كما نقل عن البعض او بعد المائة السابعة كما رعمه
 اخرون وكانت هذه المقالة بمكان من الجهالة لا تخفى على من لادنى
 حظ من علم وانتر نصيب من عرفان واحقر حصه من فهم لا ياقصر
 للتفضل الالهى والفيض الربانى على بعض العباد دون بعض وعلى اهل
 عصر دون عصر وانباء دهر دون دهر وبدون برهان ولا قرآن
 على ان هذه المقالة المخذولة والحكاية المرذولة تستلزم مخلو هذه
 الاعصار المتاخرة عن قائله سبحانه الله ومترجم عن كتابه وسنة رسوله
 صلعم ومبين لما شرعه لعباده وذلك هو ضياء الشريعة بلا مريه
 وذهاب الدين بلا شك وهو تعالى قد تكفل بحفظ دينه وليس المراد
 حفظه فى بطون الصحف والدفاتر بل ايجاد من يدينه للناس فى
 كل وقت وعند كل حاجه حدانى ذلك الى وضع كتاب يشتمل على
 تراجم اكابر العلماء من اهل القرن الثامن ومن بعدهم من بلغنى
 خبرهم الى عصرنا هذا ليعلم صاحب تلك المقالة ان الله تعالى وله
 المنه قد تفضل على الخلف كما تفضل على السلف بل ربما كان فى
 اهل العصور المتاخرة من العلماء المحيطين بالمعارف العلميه على خلاف

انواعها من يقل نظيره من اهل العصور المتقدمة كما سيقف على ذلك من امعن النظر في هذا الكتاب وحل عن عنقه عرى التقليد والارتياح انتهى المراد منه واين عبات منادى ست باعلى صوت بعدم ختم اجتهاد درين امت ووجود حامل علوم حقه تا آخر دوران شيخ احمد ولي اسد محدث و بلوى وسيد محمد بن اسمعيل ميني و علامه شوكانى و بعض معاصرین ايشان و غالب تلامذه اين بزرگواران در عرب و عجم از بهين زمره شارالها بودند و هنوز جا گرم دارند و لكن

گرنه بنيد بروز شـ پره چشم | چشمه آفتاب رايچه گناه

و على كل حال در حديث ابراهيم بن عبد الرحمن عذرى آيه كه قال رسول الله صلعم يحمل هذا العلم من كل خلف عدوله ينفون عنه تحريف الغالين وانتحال المبطلين وتأويل الجاهلين رواه البيهقي في كتاب المدخل مرسله و در حديث ابى هريره رضى الله عنه ست عن رسول الله صلعم قال ان الله عز وجل يبعث لهدى الامم على راس كل مائة سنة من يجدد لها دينها رواه ابو داود و عن معاوية قال سمعت النبي صلعم يقول لا يزال من امتى امة قائمة بامر الله لا يضرهم من خذلهم ولا من خالفهم حتى ياتي امر الله وهم على ذلك متفق عليه و عن معاوية بن قرة بن ابيه قال قال رسول الله صلعم لا يزال طائفة من امتى منصورين لا يضرهم من خذلهم حتى تقوم الساعة قال ابن المديني هم اصحاب الحديث رواه الترمذى و قال هذا حديث حسن صحيح درين احاديث

دلیل است بر آنکه در هر طبقه جمعی حامل این علم خواهد بود و آن جمیع عدل است
 و مراد باین علم علم کتاب و سنت است زیرا که در زمان نبوت غیر این هر دو علم
 دیگر نبود و در حدیث عبدالسد بن عمروست که فرمود آنحضرت صلعم العلم ثلاثة
 آية محكمة او سنة قائمة او فريضة عادلة وما كان سوى ذلك
 فهو فضل و الا ابو اود و ابن ماجه لام در قوله العلم ظاهر است که از
 برای استغراق است اگر چه بعضی حملش بر عهد کرده اند و مراد بدان علم دین
 داشته و مراد بآیت محکمه قرآنست و بسنت قائمه حدیث صحیح و بفریضه عادله
 علم میراث و مراد بفضل زیادت است که ضرورتی اندر آن نیست گویا آنچه سبب
 کتاب و سنت است هر چه باشد از وادی علم لایبغم و جهل لایضرت -
 وصیت دیگر چنانکه در مقاله وضعیه فرموده آنست که دست در دست شاخ
 این زمان هرگز نباید داد و بیعت با ایشان نباید کرد و بعلو عام مغرور نباید بود
 زیرا که اکثر علو عام بسبب سم است و امور رسمیه را بحقیقت اعتباری نیست
 و کرامات فروشان این زمان الا ماشاء الله تعالی طلسمات و نیرنجات را که اما
 دانسته اند تفصیل این اجمال آنکه اشهر اصناف خرق عادت اشرف بر خواطر
 است و انکشاف و افعات آمده و اشرف و کشف را طرق بسیار است از انجمل
 باب ضمیر از علم نجوم و رمل است نه پنداری که حکم در نجوم موقوف است بر تسبیح
 بیوت و رمل را از آنچه در کاست ما تجربه کرده ایم که ما هر در فن نجوم چون دانست
 که الحال کدام دقیقه است از دقائق روز را از انجا زمین او منتقل میشود و بطالع
 و همه بیوت و مواضع کوکب در خاطرش صورت می بندد گویا صفحه تسویه البیوت

مقابل او ساده است و همچنین ما هر در فن رمل گاهی در دل خود معین میکنیم
 که فلان انگشت را بجان قرار دادم و فلان انگشت را فلان شکل و در ذمه
 صورت می بندد که ازین شکل کدام حکم متولد میشود تا آنکه زائچہ پیش او حاضر
 میشود و از انجمله باب کلمات است بانواعها و آن بغایت تمسست تارة به خطا
 جن و تارة بغیر آن و از انجمله باب طلسم است که قوای کواکب در صورتی بند میکنند
 و از آن اشرف حاصل میشود و اعمال جوگ که بعضی ملاحظات جوگیه را خاصیتی
 تام است در اشرف و کشف و من اراد تحقیق ذلک فلیدرجع الی کتب
 هذه الفنون و همت بستن بر کاری و شکل مهیب بر آمدن و دل بردن کسی
 داشتن و طالب را مسخر کردن همه از فنون نیزنج است چند ملاحظه هستند
 که باین کار میرسانند صلاح و فحور و سعادت و شقاوت و مقبول بودن و
 مردود بودن در اینجا هیچ فرق پیدا نمی کند و همچنین وجد و شوق و فلق و سحر است
 این حالت در حاضران فشار آن حدت قوت بهمیه است اندا هر که قوت بهمیه او
 قوی تر و جدا و زیاده تر آری این اعمال و این احوال بعضی صاحبان میکنند به
 غیبی از نیات نیک و اینقدر آنها را از کرامات نمیکردند کمالا یعنی و بسیاری از
 ساده لوحان را دیده ایم که چون این اعمال را از شیخی فر گرفته اند آنرا عین
 کرامات میدانند چاره کار آنکه کتب حدیث مثل صحیح بخاری و صحیح مسلم
 و سنن ابوداؤد و ترمذی خوانند و عمل بر ظاهر سنت پیش گیرند و اگر حق
 سبحانه در دل شوقی صادق کرامت فرماید و طلب این راه غالب شود کتاب
 عوارف و مشکوة و ریاض الصالحین و اذکار نووی و نحو اینها را از برای

آداب نماز و روزه و ادب صحیح و عمارت اوقات اختیار نماید بزرگان آشنایان
 طریق پیدا کردن یادداشت را بر وجهی نوشته اند که احتیاج به تلقین هیچ مرتبه
 نمانده کتاب قول جمیل درین باب بسندست خذ ما صفا و دع ما کذا
 و چون کیفیت نور عبادت و نسبت یادداشت حاصل شد بران مواظبت
 نماید اگر درین فرصت غریزی را در یابد که صحبت او منقاع جذب است و
 تاثیرش مردم را در میگردد با وی صحبت دارد تا آنکه حالت مطلوبه بلکه سخن
 گردد و در خلا و ملا بدان ملکه مشغول باشد در حال لاتله بیهم تجاراة و لا بیع
 عن ذکر الله سفر در وطن خلوت در انجمن دل بیار دست بکار همین معنی است
 و این تاثیر جز در عصا که حدیث و جماعه سنت نتوان یافت درین زمانه همکس
 نیست الا ماشاء الله تعالی که من جمیع الوجوه کمال علم و عمل داشته باشد اگر
 از یک وجه کمال دارد از وجه دیگر عاطل است پس همان کمال را از وی حاصل
 باید کرد و از چیزهای دیگر چشم باید پوشید بشر عبادی الذین یستمعون
 القول فیتبعون احسنه در مقاله ضمیمه گفته خذ ما صفا و دع ما کذا
 نسبت صوفیه غنیمت کبری است و رسوم ایشان هیچ نمی ارزند این سخن
 بر بسیاری گران خواهد بود اما ما را کاری فرمودند بر حسب آن باید گفت
 و برگشته زید و عمر و عترت می باید کرد انتقی و آنچه در تفصیل این اجمال همدرین
 مقاله گذشته رجوع بدان می باید کرد و تصوف عبارت از احسان است
 که در حدیث جبریل علیه السلام ذکرش آمده و هو قواله صلعم لما قال
 جبریل فاخبرنی عن الاحسان قال الاحسان ان تعبد الله کانک

تراه فان لم تكن تراها فانه يراك الحديث متفق عليه من حديث
 عمرو بن الخطاب رضي الله عنه وباب احسان شرح دراز ميخواهد
 آنچه از ان موافق سنت صحيحه است در كتاب قطر الولى للشوكاني روح مذکور است
 و آنچه در ان فقره جمله و متصوفه غفله از راي و هواي خود افزوده و آفريده اند
 ابن تيميه رح در كتاب الفرقان بين اولياء الرحمن و اولياء الشيطان پرده از
 رخ آن برداشته و حق ايج را از باطل بجلج جدا ساخته و ابن القيم در مدارج السالكين
 شرح منازل السائرين بشرح و بسط آن پرداخته و شك نيست كه بشهادت
 استقرا معلوم است كه در سلسل صوفيه كرام آنانكه طريقيه ايشان موافق سنت
 بود و بنا بر كمال علم و عمل از بدعات مبراصل دور افتاده بودند و در تقوى و طهارت
 ظاهر و باطن و قلت محبت دنيا متعن آمدند همچ سلسله بصفا و رستي و موفقت
 ظاهر شرع و متابعت سنت مطهره بنقشبندى نى رسد اگر چه مقصود بگلمان
 همان يك چيز است پس بس كفا قيل

عبارة تناشيتي وحسبك واحد و كل الى ذاك الجبال يشير

اما حق آنست كه اتباع ظاهر شريعت و ترك رسوم و بدع خلق تاثيرى ديگر
 دارد كه در سلسله شان راه و رسم درويشى يافته نى شود قاضى فاضل صوفى
 كامل شمارند پانى پتى در وصايايى خويش مى نويسد كه اكمل الكملين از نوع
 بشر بلكه از ملائكه هم سيد المرسلين محمد رسول الله صلعم هست هر كس قدر بان
 سرور مشابعت بهم رساند در باطن و ظاهر و صفات جبلى و كسبى و علم و اعتقاد
 و عمل و عبادات و عبادات انگلس چنانقدر كامل بايد دانست و هر كس در مشابعت در

چیزی از آن قاصرست همانقدر روی را ناقص باید دانست و لهذا بجهت
 کمال اتباع سنت سینه که اولیای نقشبندیه اختیار کرده اند گوی بخت
 برده اند و همین کمال مشابتهت بجهت کمال متابعت دلیلست بر افضلیت
 ایشان و اگر همبت ما قاصر همبتان از کمال متابعت آنجناب کوتاهی کند و ب
 اداء واجبات و ترک محرمات و مکروهات و مشبهات در عبادات و عادات
 خصوصاً در معاملات قناعت کند آنهم بسیار غنیمتست گو کثرت نوافل و
 ایثار مستحبات و کمال اشتغال بسبب در عبادات و عادات از وی میسر نشود
 رسول فرمود صلعم من اتقى الشبهات استبرأ لدينه وعرضه و من
 وقع فى الشبهات وقع فى الحرام الحدیث فی الصحیحین و حق تعالی
 میفرماید ان اولیاءه الا المتقون تقوی عبارت از ادای واجبات و
 ترک محرمات و مشبهاتست نه از کثرت نوافل و ایثار مستحبات اقبیح محرمات
 رد اؤل نفسست مثل نفاق و عجب و کبر و حقد و حسد و ریا و سمعه و طول امل
 و حرص بر دنیا و مانند آن و بعد از آن محرمات که بافعال جوارح تعلق دارد و
 در کتب فقه یعنی فقه سنت مبین اند و اگر همبت ازین مرتبه هم کوتاهی کند و از
 شوم نفس و شر شیطان مرکب محرمات شود پس در آنچه اتلاف حقوق العباد
 باشد از آن اجتناب باید کرد که حق تعالی کریمست و رسول شفیع آنجا
 امید عفوست و حقوق العباد در بخشش نمی آید آیات و احادیث درین باب
 بسیارست این رقمه متحمل آن نتواند شد حدیث المسلم من سلم
 المسلمون من لسانه ویده و حدیث ان تنحب للناس ما تنحب

لنفسك وتكره له ما تكره لنفسك ودریجا کافیست ه

باش در پی آثار و هر چه خواهی کن | که در شریعت ما غیر از این بناهی نیست

یعنی مثل این گناهی نیست انتهى و ما احسن هذا القضاء من ذلك المقاضی
 گویم قاری کتب سنت صحیح و عامل بر آن جامع باشد میان شرع و تصوف زیرا که
 بر آنچه را در اصلاح ظاهر و باطن آدمی دخل است و بکار معاش و معاد اومی تواند
 آمد به اش در آن صحف مبارکه بروحی روشن و بیانی واضح تر از مهر و خندان
 مذکور است قصوری که درین راه مینماید از طرف نا کرده کاری ماست ورنه
 ممکن نیست که اگر یکی مضامین کتاب الرقاق و دیگر ابواب آوای را که در
 کتب سنت مسطور است در دل نگاهدارد و در جبر و طبع و قهر خاطرش جاوده تاثیر
 نماید و جذبی شایان او را فرا گیرد و بی زاجر و واعظ و تشر قاسم تصفیه بصفت
 نشود که اکابر صوفیه و سلف است بدان مشارالیه هم بوده اند اما درین هنگام که
 در اختیار اسلام و تقابل نام ایمان صد رخصه در کار است از احسان مراتب ایقان
 خود حساب نتوان گرفت که حکم کیمیا و عقدا دارد آمر و زنجیانکه وجود علیا حق پرست
 صواب گو انحصار جو همچنان عدم است وجود صوفیه صافی که جز رضا در حق
 و قرب رب مقصد دیگر ندارند و دنیا و مافیها را در برابر رضای او سبحانه بجوی
 نتانند عزیز تر و نایاب تر گشته و این همه از تاثیرات غربت اسلام است در
 حدیث ابی هریره رضی الله عنه آمده قال رسول الله صلعم بدء الاسلام
 غربیا و سبوعا کما بدأ لظلمی للغرباء اخرجہ مسلم و لفظ حدیث
 عمر بن عوف رفوعا چنین است ان الدین بدء غربیا و سبوعا کما بدأ

فطوبی للغرباء و هو الذین یصلحون ما افسد الناس من بعدی من
 سنتی رواه الترمذی و درین باب حدیثیاست جمله صحاح از آن در کتاب
 الاعتصام با کتاب و السنه و کتاب العلم از دو این سنت مطهره مذکورست
 و با جمله معدن هر کمال و فخرن هر صفت جلال و جمال و جارضه صلاح هر ظاهر
 و باطن و آله فروغ هر صورت و معنی از اسلام و ایمان و احسان همین دریاست
 مقاصد حدیث و قرآنست و ما در ای آن هیچ کمال متصور نیست تصویری
 که در استحصال و حصول آن دست بهم میدهد از تلقا عدم عمل بموجب است
 ورنه انسان را بعد از تکمیل مراتب تحصیل علوم کتاب و سنت احتیاجی بسوی
 احدی از مشایخ وقت و صوفیه عصر و درویشان زمان باقی نیست و آنکه
 صحبتش اثری دهد و بخش دلی بر باید خود درین هنگام موجود نیست بلکه هم
 آشیانه عتقا مغرب و همپایه کبریت احمرست الا من علمه الله تعالی
 ولم نعلم حاصل آنکه

مصحت دیدن آنست که یاران بکار	بگزارند و طرسه یاری گیرند
<p>وصیت دیگر در مقاله وضعیه گفته شد امر معروف آنچه بخاطر این فقیر رنجید آنست که در فرائض و کبائر ذنوب و شعائر اسلام بغتت امر معروف و نهی منکر باید کرد و با کسانیکه در آن باب تساهل دارند صحبت نباید داشت و دشمن ایشان باید بود و در سایر او امر خصوصاً در آنچه سلف یا خلف مختلف کرده باشند امر معروف و نهی منکر به تبلیغ حدیثست و پس و عنف در آن مستحسن نیست انتهی گویم در حدیث ابی سعید خدریست از آنحضرت صلعم که</p>	

فرمود من رأی منکر منکر افلیغین بیده فان لم يستطع فبلسانه
 فان لم يستطع فبقلبه و ذلك اضعف الايمان رواه مسلم و این
 حدیث افاده کرد که تغیر منکر که عبارت از نهی است بر سه گونه است یکی بدست
 و این کار ملوک و نوابان ایشان است که زمام حکومت و نفاذ امر بدست ایشان
 نموده اند و لکن وجود چنین سلاطین و امراء از عمر دراز منفق و گشته خصوصاً از بسکه
 سلطت اسلامیة از میان برانقاده و اکنون که فرمان روائی اکثر ممالک بدست
 فرد خالص است و تمام همت ایشان در بر انداختن اسلام و شعائر او از جمله انام
 است مقدور کیست که بادی تغیر منکر بدست می تواند بردخت و در بعض
 اقطار ارض که پاره حکومتی بدست مسلمانان است خود اهتمامی بجاری نیست
 و بکلی همت و وقت وقف هواپرستی و عیش طلبی و سرستی است و هرگز سری
 بجانب اسلام بر نمی دارند تا با امر معروف و نهی از منکر چه رسد بلکه اگر یکی از
 عالی همتان اشارتی تبرک چیزی از اسباب فسق و فجور ایشان کند در پی از آن
 سبک دهند و بدترین دشمنانش می شمرند و دقیقه از دقائق ایذا و حط او فرو
 نمی گذارند و امر او معروف و نهی او از منکر منجر بصدافت دیگر میگردد و درین حالت
 صون نفس و حفظ عرض اسلام واجب تر از امر معروف و نهی منکر است چنانکه
 شیخ الاسلام ابن تیمیة رح در بعض مؤلفات خود بدان اشارت کرده و حکایتی
 ازین وادی در آخر انتقاد رجیح رقمز گشته فلیراجعه دوم که امر معروف و نهی
 عن المنکر بزبان است این کار اهل علم باشد که مردم را بوعظ از محرمات و نهیات
 بازمی دارند خواه مستمع بموجوبش کار بندد و یا خیر ایشان بهر حال از ذمّه خود

پاک میگردد و ازین جنس جماعه متعدد در هر قرن و قطر بوده و موجود است و هر چند
 بنا بر قلت اخلاص اندر زگران و کوتاهی عمل خودشان سخن اهل و عطف چنانکه باید
 شاید در مردم در نمی گیرد الا ما اشارت خدا تعالی باری این شیوه و جریان این طریقه
 خالی از منفعتی نیست گوئیم باشد و این مرتبه نسبت بمرتبه اول در درجه ثانوی
 است بنص شارع و بنا بر آن بر عدم استطاعت نفاذ آن بدست بوده و سود این
 تذکیر غالباً مخصوص بعباده است باشد و زمان بقا او خیلی کمتر و اما خاصه پس از
 برای ایشان طریقه تالیف و جمع کتب است در هر عصر و نفع آن ستم و دائم است
 و لهذا تا در او اهل است و صدر ملت شیوه تصنیف بر روی کار آمده از ان دم
 تا این دم در هر قرن و عصر جم غفیر و جمع کثیر بدان قیام کرده و اهتمامی عظیم در آن
 باب بوجود آمد و باین وسیله صالحه آخر است از اول ملت در هر زمان مستفید
 و تنفیض ماند و از پیشینیان منتی عظمی بر رقاب پسینان ثابت گردید و احکام
 اسلام و شعائر دین همین در هر باره از منین هجرت عبارات شتی و اشارات الی
 وحی بغرض آنکه در دل نشیند و بخاطر ناظر فرود آید جلوه گشت چه تلویح عبار و
 تنوع صنایع را اثر می دیگر در دلهاست و گشتی آخر از برای خاطر با ادرین کائنات
 هم ریا و سمعه را دخل پیدا شد چنانکه در تذکیر و عطف بود پس مؤلفات جماعه کتبنا
 شهرت و قبول از دیاد جاه و دولت و نام آوری در نظر عامه خلق و خاصه خول
 بتالیف پرداخته اند از اثر دور است و بقا آن بنایت قلیل و مجموعات عصا
 که اخلاص بهرستان ایشان است و مرضات الهی و تبلیغ احکام و اوامر شریعت
 ختمی نیاپی شیوه مرضیه دل و زبان ایمان نفع دیگر دارد و در هر عصر قدر

منزلت آن در نظر اهل علم و اصحاب بیین روز افزون میگردد و خلاف اعدا خدا
 و رسول زبانی در کار ایشان نمی رساند مثل موطا امام مالک و حکایت وی حم
 درین باب معروف است و در بستان المحدثین و اتحاف النبلاء مکتوب و باجمله
 تالیف کتب در دین نیز یکی از باب امر معروف و نهی عن المنکر است و سود این
 صنایع بنیات و وسیع و لهذا در حدیث شریف بروایت ابوهریره رضی الله عنه
 آمده قال رسول الله صلعم اذ امانت الانسان انقطع عنه عمله
 الا من ثلثة الا من صدقة جا رية او علم ينتفع به او ولد صالح یعد
 له رواه مسلم لکن درین زمان پسین که همروش قیامت است آفات بسیار
 درین کار پیدا شده و عصیت و نفسانیت بشمار در آن راه یافته و جهانی در
 سلاسل هوا و اعجاب نفس گرفتار گشته و در پی آزار یکدیگر گردیده تا آنکه تبری
 را از خود در تحقیق و در یافت نمی تواند دید و ناگزیر است که با هم عصر خود را بزر
 و راست او را در چشم ابناء زمان که غالباً عوام کالانعام اندازار است باز نماید گو
 دین وی بر باد رود و جرح معاصر بحق معاصر نزد تحقیقین معتبر نباشد الا عصمه
 الله تعالی و نوبت اختلاف با هم تا آنجا کشیده که از اصول و فروع مسائل بیخ
 مسئله بی خلاف مانده و در هر جانبی جمعی بهم رسیده و هر شوریده سری الهی
 تیره درونی را و سوسه شیطان در غده کرده در برابر اکابر ائمه عصمه و خالیه و سلف
 ائمه قرون بالیه مبارزه و مکاره نصب ساخته و هزار شبهه و شکوک بطلال کتب
 فروع که عصاره آراء و عرق اهور است و بیلا حظه دفاتر فتاوی که رختیه
 خائمه شکسته متشقه فقهاست در تحقیقات عصایه صدر اول و احتیارات

مستنده ائمه قدیم پیدا نموده و آخر امت اول ملت را بشتم و سب و لعن یاد
 کرده مقلده اهل حدیث را بد میگونید و جمله ائمه اربعه و نظائر و شاباه ایشان
 را بدی یا دمی آرند و لغو ذبا لله من جمیع ما کرهه الله مسلمانان بگو
 و مسلمانی در کتاب مؤمن متقی را چاره جز آن نیست که اکابر دین را بشناسد و کتب
 شرعیه بین انزهات متاخرین ممتاز ساخته در گوشه تنهایی بمطالعه و مولفات ائمه
 حق بین و صواب گو سپردارد و بالفتنگویی زید و عمر و جستجوی این و آن نیامیزد
 و هرگز با احدی از طلبه علم و علمای سوادنیاطلب شهرت نخواه صحبت نگزیند و
 گوش بر بهره درائی و تر اثر خواهی این گروه هواپشوره ننهد و از تعلقه لسانی و شیوا
 بیانی ایشان از جبار و دو هدایت و رشد را از دو این اسلام و مجامیع ائمه سلف
 کرام و فحول اعلام جوید و بران صبر و قناعت و زرد و از مولفات آخر زمان
 خصوصاً آنچه در رد و قدح کید گیرست یکسر چشم بصیرت و بصارت را فرو بندد
 زیرا که درک صحیح و درایت صریح و استقامت بر حق امری بس دشوار است پس
 قوت ثبات دران و قدرت استنباطات ازان در خود ندارد و مطالعه این
 جنس رسائل و مسائل لابد خام طبعان کم علم و غافل فر اجان بی پروا را از جاده
 حق بپادی باطل می اندازد ناچار قصر بر کتب متفق علیها و حصص نظر در آنها
 کافی و وافی و شافی است قل الله تعذر هم فی خود هم یلعنون و لعنک
 انهم لعنی سکر تهم لعیمون طریق سوم امر مبغوف و نهی از منکر که انکار
 ببلست کما عامه خلق است که از حکومت و حکمت محروم افتاده اند و این اشاع
 علیه السلام اضعف ایمان گفته زیرا که فرودتر از هر دو رتبه بالاست و این

ایمان ضعیف هم درین زمان سپین جزد در افراد از اسلامیان نتوان یافت زیرا که
کثرت اختلاط با افراخ فرقه ضاله و صحبت هر وقت با حکام این قوم انکار منکر را
هم از دلنمای مسلمانان راجوده و هم نواله و هم پیاله شدن را با این گروه تفاوت
پژوه جلوه استخوان نجشیده تا آنکه قرب ایشان را بهتر از قرب علم و اهل علم می نمایند
و مراسم و مواسم اینان را افضل از شعائر اسلام می شناسند با آنکه در حدیث عبد الله
بن مسعود رضی الله عنه آمده که قال رسول الله صلعم لما وقعت بنو
اسرائیل فی المعاصی نهتهم علما و هم فلم ینتبهوا فجالسوه هم فی
مجالسهم و اکلوه هم و شاربوه هم فضرب الله قلوب بعضهم ببعض
فلعنهم علی لسان داؤد و عیسی بن مریم ذلک بما عصوا و كانوا
یعندون قال فجالس رسول الله صلعم و کان متکلیفا فقال لا والذي
نفسی بیده حتی تاطروهم اطرا رواه الترمذی و ابوح داؤد و فی
روایة قال کلا والله لتأمرن بالعرف و لتنهون عن المنکر و
لتأخذن علی یدی الظالم و لتأطرنه علی الحق اطرا و لتقصرنه علی
الحق قصرًا و لیضربن الله بقلوب بعضهم علی بعض ثم لیلعنکم
کما لعنهم درین حدیث دلیل است بر آنکه مجالست و مواکلت و مشاربت
علما را بنی اسرائیل سبب برهم زدن دلها بیکدیگر و موجب لغت خدا بر زبان
پیغمبر شد تا بجلوس و اکل و شرب با غیر قوم اسلام چه رسد و لهذا در آخر حدیث
فرمود که چنانکه بر آنها لغت کرد بر شما هم بکند اگر مثل آنها ترک امر بمعروف و
نهی عن المنکر و اطرق بکنید و باجمله اگر از آدمی سر انجام مرتبه اول و دوم نشو

باری از مرتبه سوم خود تبصیر راضی نگردد و که بعد از آن آثار حق از ایمان
 نیست حیث باشد که نام ما مسلمان باشد و ادنی کار اسلام و اضعف امر ایمان
 هم از ما بوجود نیاید در شکل اول و ثانی اگر عدم قدرت غدرست در شکل سوم
 مانع کسیت حالانکه در حدیث عمر بن خطاب آمده قال رسول الله صلعم انه تصیبت امتی
 فی آخر الزمان من سلطانهم شد اند لا ینجونه الا رجل عرف دین الله فجاهد علیه
 بلسانه ویده وقلبه فذلک الذی سیقت له السوابق ورجل عرف دین الله فصدق به
 ورجل عرف دین الله فسکت علیه فان رای من یعمل الخیر احبه علیه وان
 رای من یعمل باطل ابغضه علیه فذلک ینجو علی ابطنه کلمه و عن جابر
 رضی الله عنه قال قال رسول الله صلعم اوحی الله عزوجل الی جبریل
 علیه السلام ان اقلب مدینه کذا وکذا باهلها فقال یا رب ازیهم
 عبدک فلا تألم بعصاک طرفه عین قال فقال اقلبها علیه وعلیهم
 فان وجهه لم یتعمر فی ساعته قط و عن ابی سعید قال قال رسول
 الله صلعم ان الله عزوجل یسال العبد یوم القیامه فیقول مالک
 اذ ارایت المنکر فلم تنکره قال رسول الله صلعم فیلکفی حجتہ فیقول
 یا رب خفت الناس ورجوتک وروی البیهقی الاحادیث الثلثه
 فی شعب الایمان دین هر سه حدیث دلالت ست بر آنکه سکوت بر منکر بنا بر
 خوف مردم با رجائی رب و ابطن حب عامل خیر و نبض عامل باطل اگر چه مرتبه
 نازل ست بسبب نجات می تواند شد و هر که را این حالت هم حاصل نیست گو که
 فکر ایمان و نجات خود بکند و علی کل حال درین زمان انیر از مراتب امر معروف

و نهی منکر همین شق سوم در امکان است و از دو صورت اول یکی منقود و دیگر مطرود و مرود و الا من شاء الله با جمله مدار اعمال بر نیت و حالت دل آمد اگر تنهاست و دل در انجمن فسق بسته است حکم حاضر در آن مجلس دارد و اگر در محفل است و دل از آن صحبت کاره و حضور انجا با گراه است حکم غائب دارد در حدیث عرس بن عمیر و آمده عن النبي صلعم قال اذا علمت الخطيئة في الارض من شهد ها فكلها كان كمن غاب عنها ومن غاب عنها فريضها كان كمن شهد ها رواه ابو داؤد -

وصیت دیگر آنست که در حق اصحاب آنحضرت صلعم عمقا و نیک باید داشت و نظر بر فضائل و مناقب ایشان که در کتاب و سنت واردست گماشته زبان را جز بنابر ایشان نباید کشاد و خوش در شجرات ایشان که تنقل مشهورست سفیض ثابتست و انکار آن توان کرد و نباید نمود تلك امته قد خلت لها ما كسبت و لكم ما كسبتم و لا تسئلون عما كانوا يعملون نمی گوئیم که اصحاب معصوم اند بلکه مکلین که از بعض عوام یا خواص ایشان خیر یا بوجود آمده باشد که اگر مثل آن از دیگران بظهور رسد و طعن و جرح گردد و لکن بنا را امر کرده اند کبف لسان و حفظ جان از ساوی ایشان و ما منوعیم از سب و شتم و طعن این گروه بعدا بنا بر مصلحتی و آن مصلحت آنست که اگر فتح باب جرح و قبح در ایشان شود روایت از آنحضرت صلعم منقطع گردد و در قطع روایت بر هم خوردن ملت است و چون روایت از هر صحابی برداشته شود اکثر احادیث مستغنیض گردد و بحد شهرت و توأتر رسد و تکلیف امت بحدت

قائم گردد و جرح بعض در آن نقل خلل نمی کند زیرا که معتقد در روایت صدق
 و ضبط است نه عدل مصطلح اگر چه جمعی از اهل علم جمیع صحابه را عدول گفته اند
 و در روایات عدل را شرط کرده و تفسیر عدالت مصطلح پرداخته اند اما آثار ثابت
 شده که با وجود مشاجرات با هم و منازعات یکدیگر صفت صدق و ضبط در هر
 یکی از ایشان وجود دارد و در روایت از آنحضرت صلعم غایت تحریمی و نهایت حقیق
 میگردند و آنچه از حضرت نبوت شنیدند بی کم و کاست بهمان الفاظ سموه
 یا معانی صحیح آن عیس آیدگان رسانیدند و بتقصیری از خود در تبلیغ احادیث
 راضی نشدند و این عملی است که بفرمای ان الحسنات یذهبن السیئات
 ذلك ذکره ی اللذاکرین فوق جمله اعمال است در نیما مشاجرات و منازعات
 با هم از هم می پاشد و منعی عظیم بر گردن تمام است ثابت میگردد و اندوخته
 بر قومی است که مدعی محبت اهل بیت است و صحابه را بد میگویند و الممه عترت را
 معصوم مفترض الطاعة منسوب للخلق می پذیرد و وحی باطنی در حق ایشان
 تجویز می نماید گو یا در حقیقت ختم نبوت را منکر است گو جناب نبوت را بزبان
 خاتم الانبیا میگفته باشد در مقاله و ضیئه گفته این فقیر از روح پر فتوح آنحضرت
 صلعم سوال کرد که حضرت در باب شیعه چه میفرمایند آنحضرت صلعم نوعی از
 کلام روحانی القافر نمود که مذہب ایشان باطل است و بطلان مذہب ایشان
 از لفظ امام معلوم میشود چون از آنحالت افاق دست داد در لفظ امام تامل
 کردم الی آخر ما قال و آنچه در نیما ذکر کردیم تحریر نمود و با جمله فرق شیعه
 بسیار است و بعضی از بعض در غلو پیشقدم و همگنان بر بطلان را سخندم و بر

سب صحابه خصوصاً خاصه حضرت نبوت صلعم مداوم الاما شاء الله تعالی
 کریمه لیغیظ بهم الکفار تفسیر مذہب این اشرارست و با بجمه چنانکه در
 حق صحاب عقاد نیک باید داشت و سر بنا اغفر لنا ولاخواننا الذین
 سبقونا بالایمان ولا تجعل فی قلوبنا غلا للذین آمنوا الایه
 می باید گفت همچنان در حق اهل بیت نبوت و عترت و ذریت رسالت معتقد
 باید بود و صلحا را ایشان بزرگترین و کثیرا کرامت تخصیص باید کرد و مناقب ایشان
 را که در احادیث صحیحه عموماً و خصوصاً وارد شده نصب العین باید داشت
 قد جعل الله لكل شیء قدراً صاحب مقاله وضعیه میفرماید این فقیر معلوم
 شده است که ائمه اثناعشر اقطاب نسبتی بوده اند از نسبتها و رواج تصوف متعارف
 انقراض ایشان پیدا شد اما عقیده و شرع بجز از حدیث پیغمبر صلی الله علیه و آله
 و سلم نتوان گرفت قطبیت ایشان امریست باطنی تکلیف شرعی کار ندارد و
 نص و اشارت هر کجی بر متاخر با اعتبار همان قطبیتست و امور امامت که
 میگفتند راجع به آنست که بعضی خلص یا ران خود را بر آن مطلع میساختند
 پس از زمانی قومی تعمق کرد و قول ایشان را بر محملی دیگر فرود آورد انتهى حال
 آنکه این ائمه اهل عبادت و زهد و مراقبت بودند و حسان را که تقسیم اسلام و
 ایمانست و حدیث جبرئیل علیه السلام بر آن مشتمل بوده نیکتر و رزیدند و چون
 تدریس علوم ظاهریه استدعی اجتماع احزاب متخربه و مجموع متکثرهست و ملوک
 و سلاطین بنی امیه و خلفاء عباسیه با این حضرات با برکات بخوف زوال ملک
 خود بودند اشتغال ایشان باین مصالح اتفاق نیفتاد تا گمان باطن آنها

با یقین ظاهر بملاحظه این اسباب تبدیل نگردد و منجر بفساد دیگر نشود و معجزه
 آنچه از دست بنی امیه و بنی عباس بایشان و ذریت ایشان رسید بر احدی
 از سیر شناسان و تاریخ دانان مخفی نیست و حاشا شد که عقاد و عمل ایشان
 برخلاف طریقه اهل سنت و جماعت بوده باشند این همه چیزها که طوائف و فضا
 نسبت بسوی این بزرگواران میکنند و در تدوین اقوال و احوال ایشان
 و فائز نقل کرده و طوایر مختلفه ساخته و پرداخته مذہبی مستقل تبار و پودار او را
 خویش بافیده اند همه حدیث مفتری و ظلمت بر ظلمت و کذب بر کذب است
 هرگز راجحه آن از کتاب غریز و سنت مطهره بدماغ نمی رسد و معاذ الله تعالی
 که اهل بیت نبوت خاصه ائمه عترت برخلاف طریقه اب و جد خویش که جهانی
 بدان منور گشته متمشی شوند و بایجاد دینی مباین دین اسلام و اختراع مذہبی
 مضاد مذہب عامه اصحاب نبوت پردازند و باز خود را مسلمان و ذریت راست
 گیرند این گمان بحق ایشان جز از کسی که محروم از لذت توحید و اسلام و جاهل
 از طریقه ادیان انبیاء علیهم السلام است همچو شیعه از دیگری نمی آید و باجمله
 چون معلوم شد که حق مذہب اهل سنت است و باطل مشرب اهل بدعت و
 سبجمله آنها اشارت بشیعه رفت پس این هم می توان دریافت که بمنجمله فسق
 مذہب اسلام که به عقاد و دولت رسیده و قیل و قال آنها در او اعل امت سر
 بفعل کشیده مذہب حق و مشرب صواب جاده و ضمه اهل حدیث است پس
 و بر کاتی و سعادت آنی که درین طریقه مشهور و محسوس جماعه فراوان است بر احد
 از اهل معرفت و انصاف پوشیده نیست و در حقیقت صاحب سنت را که

مشتغل بکتاب احادیث است نوعی از صحابیت حاصل میگردد و نور نیت
 رسالت و خلوص محبت خدا و رسول و تقدیم آجل بر عاجل و دیگر صفات
 و خصال محموده و دوری از زایل نفس اماره نقد وقت میشود تا که ابان
 کرامت نوازش فرماید و از پستی تقلید باوج تحقیق رسانند علامه حنبلی شیخ
 مرعی در زهره الناظرین بذکر آخر خلفاء عباسیه مستعصم بالله نوشته
 قتله التتار بمکیدة و زریرة ابن العلقمی الخبیت الراضی بقتله
 انقضت الخلافة الاسلامیة و القی التتار کتب الائمة فی الدجلة
 حتی صارت کالجسر نهر الخیل علیها و بذلک انقضت المذاهب
 ما عدا المذاهب الاربعة لکونها قد انتشرت و ضبطت بالتدوین
 فاخبرت لذلك انتهى حاصله درین عبارت اشعار است بآنکه مذاهب
 هفتاد و دو ملت تا زمانه مستعصم باسد موجود بود و منجمه آنها یکی مذاهب اربع
 است که بوجه انتشار و ضبط و ذهاب ما سواش اختیار کرده آمد و این دلیل
 بر آنکه پیش ازین واقعه بلکه خاص تقیید مذاهب متعین نبود و فیه المراد و
 شک نیست که حدوث تقلیدات مذاهب بعد از قرون مشهور لها بانحیر در
 چهارم از هجرت قدری یسیر بر روی کار آمده و مع هذا هر یکی از اهل علم
 بلا تکلیف بحسب دریافت و معلومات خود عامل بود تا آنکه بعد از زوال زمان
 خلافت اسلامی در شش صد و پنجاه و شش تقلید شخصی صورت وجود
 گرفت و در میان علما عصبیت و حمیت جاهلیت ظاهر شد و هر یکی از هر
 چهار مذاهب جهانی متمسک گردید و این مفسده بلکه چندان سر بالا کشید که

در آخر امت زلزل و قلاقل بسیار و بلبل احوال بنشیند بر آن مرتب گشت
 و یکی دیگر را کافر و گمراه و مبتدع خواند و نعوذ بالله من فتن آخر الزمان
 و آفات آن کون چاره کار سلمان درین زمان غربت اسلام و او ان فتن خیز
 آنکه عتصام بکتاب عزیز و سنت مطهره کند و بر ظاهر ادله این بهر دو اصل صلی
 متشی شود و از جمله مل و نخل خواه رنجیده اسلامیان باشد یا بافته خراباتیان
 چشم بر بندد و دیگر نیست

دلارامی که داری دل درو بند | دگر چشم از همه عالم فرو بند

در احادیث صحیحہ تخذیر عظیم از احداث در دین و عمل بر آن آمده و غایت
 تحریر بر عتصام بکتاب و سنت وارد شده و شک نیست که عتصام از باب
 اتباع است و تقلید محدث از وادی ابتداع و قد قال رسول الله صلعم
 من احدث فی امرنا هذا ما لیس منه فهو مرد متفق علیه من حدیث
 عائشة رضی الله عنها و در حدیث جابر است که قال رسول الله صلعم
 اما بعد فان خیر الحدیث کتاب الله و خیر الهدی هدی محمد و شر
 الامور محدثاتها و کل بدعة ضلالة و رواه مسلم و این حدیث
 چنانکه دلالت دارد بر خیریت قرآن و حدیث و شریت محدثات همچنان
 دلالت دارد بر آنکه هر بدعت گمراهی است و لفظ کل افاده شمول جمله افراد
 بدعت میکند پس تقسیم آن که جماعه از اهل علم کرده چیزی نیست و در حدیث
 عریاض بن ساریه آنچه در هنگام اختلاف است با یکدیگر می باید کرد چنانکه
 ما جرای امر و درست چنان ارشاد کرده من یعیش منکم بعدی فسیری

اختلافا كثيرا فعليكم بسنتي وسنة الخلفاء الراشدين المهديين
 تسكوا بها وعضوا عليها بالنواجذ الحديث رواه الامام احمد
 وابوداؤد والترمذي وابن ماجه ودر حديث ابن سعد ورضي الله
 عنه قال خط رسول الله صلعم ثم قال هذا سبيل الله ثم خط
 خطوطا عن يمينه وعن شماله وقال هذه سبل على كل سبيل
 منها شيطان يدعو اليه وقرء وان هذا صراط مستقيما فاتبعوا
 الاية رواه احمد والنسائي والدارمي وابن حبان ومحمد بن حنبل
 ابن عمر ورضي الله عنه بلفظ ان بني اسرائيل تفرقت على ثنتين وسبعين
 صلة وتفرق امتي على ثلاث وسبعين صلة كلهم في النار الا ملة واحدا
 قالوا من هي يا رسول الله قال ما انا عليه واصحابي رواه الترمذي
 وفي رواية احمد وابي داؤد عن معاوية ثندان وسبعون في النار
 وواحدة في الجنة وهي الجماعة وانه سينجز في امتي اقوام تجار
 بهم تلك الالهواء كما يتجارى الكلب بصاحبه لا يبقى منه عرق و
 لا مفصل الا دخله از اوضاع اوله وابين حججست بوجود اختلاف كثير
 دين امت بعد از عصر نبوت تا آنكه هفتاد و دو ملت از اين امت در جهنم و
 يك ملت كه عبارت از جماعت اهل حديثست در خور خبت بود پس نزد اين
 هنگامه همان سنت خود را نشان داد و نبات اخروي را در ان منحصر فرمود
 باجملة طالب نبات را علاجى جز تخلق باين خلق و تدوين باين دين نيست
 و الله در الحافظ الشيرازى ما احسن ما قاله

جنگ بنقاد و دولت همه را غارت نمود
چون ندیدند حقیقت ره نماند ز دوند

والسلام علی من اتبع الهدی وصیت دیگر علوی در منبج سدید گفته
زمان قیامت قریب رسید و آنچه از آثار و علامات آن نبی معظم و رسول
مکرم صلعم پیش ازین بیک هزار و دویصد و پنجاه و چهار سال بیان فرموده
بسیاری از آن درین زمان ظاهر و هویدا گردید محبت دین از دلما بد
رفت و حب دنیا در سینه ما جا گرفت طلای سنت نبش بدعت آسخت و
هم عالیه از عیار گیری قاصر آمد هوای طبع بر چرخ ایمان ریخت دامنا
پاک بچاک رفت

آئین امانت از میان رفت
دجال همدار و ممدی نی

قانون سلامت از جهان رفت
پیدا است بر آستان دینی

فرق علمای الاما شد اهدا هتنامی در کار دین نماند و ریاکاران باریش و
عمامه از ته ریش مردم میگذرند و دانا بهنان از حق سالت شده خود را از اهل مرتبه
صلح کل میشمند شوق تحصیل علم که عبارت از آیه حکمه و سنت قائمه و فریضه عادل
ست از خواطر این گروه بدر بسته و خرد همتان با کتساب فضائل که منطبق و حکمت
و غیر هاست بر همه کس بزرگی بسته دنیا را این دین فروش ملازمت و مصاحبت
بی دینان را مایه فخر انگاشته اند و ظاهر آبادان باطن خراب مجادله اهل حق را
از کمالات علمی پنداشته مخالفی به احلال حرام چون فی کمر بسته با آواز بلند
میسرایند که تقلید واجب است و نامردی مانند کمان از راستی گوشه گرفته
بازمان خانه میگوید که عمل بسنت در نیوقت حرام است قصاب صفتی بجلال

کردن ذبحیه نذر غیر اند بر خاسته تا کله پاچه بکف آید گوامت محمدی تیغ
 بیدریغ شرک هلاک شود و دست فطرتی بجز از مدد از قبور و سفر از برای بیات
 مقبور سخن آراسته تا قاب مالیده از دست زود هر چند مردم از اسلام بدر
 روند شیخ حمزه که از ثقات فضلا مکه معظمه بود میفرمود در چیز این است
 خراب کرده یکی تخریجات فقهار دوم کتب متصوفه و از جمله کتاب تخریجات
 دوری مردم از عمل بر احادیث صحیحیه و فقه قدیم سنت صریحه است و از ثمرات
 تصانیف متصوفه و توفیق عوام است بر عقائد اتحادیه حلولیه و تخلف از صراط
 مستقیم توحید آری اگر امت بنقاد و دولت متفرق گشته از خوبی
 تقریرات همین سیفهان است و اگر شرک و بدعت در عالم رواج گرفته
 بدولت تحریرات همین بید و لتان است اعصام بکتاب و سنت متروک
 گردید و طریقه انیقه قرون شلته از دست رفته گوی پستی را گرمی هنگام
 است و پیر پستی را رونق بازار اگر عالمی ربانی بقضای حدیث صحیح
 ان الله یبعث لهذه الامه علی راس کل مائة سنة من یجدد
 لها دینها در هر زمانی از از منته پیدا شده مگر بر احیاء سنت که بخلو متبیین
 فوت شده است می بندد و بتجدید دین تویم که در زمانه او حکم غربت پیدا کرد
 می پردازد چشم مردم اظهارش موجب استبعاد و استعجاب میگردد و سبب
 قوی از برای ایصال ثمره عداوت و بغض و بعرض و نفس و مال او میشود
 و اگر خدا پرستی نجات جوئی حق پسندی مردم را بر عمل بحدیث ترغیب
 میدهد و احادیث نبویه و احکام فقه سنت مصطفویه را بنذل اوقات

و صرف اقوات اشاعت و ازاعت کرده از اقوال و افعال دیگران زبان
 و چشم می بندد یا کدام از عامه و خاصه بعبادت نخت بیدار سنده را از مسل
 دین از کتاب و سنت پرسیده یا دریافته بران عمل میکند و آنچه خلاف آن
 واقع شده و متناد اهل بدعت گردیده میگذازد بسبب کثرت طرق و طعن
 اهل بدعت و بلوائی ارباب ضلالت چند از حضرت و مضطرب میشود که اشتقاق
 بران دشواری اندک گویا انگر در دست و آتش زیر پای است فصدق
 رسول الله صلعم فیما قال سیاتی علی الناس زمان الصابر فیهم
 علی دینه کالقبض علی الجمر و الحق منکران را با اهل حق پیوسته همین
 معاملات رو میدهد و حاملان منصب تبلیغ احکام خدا و رسول هر چه از دست
 مخالفان می بینند موجب عزت و آبروی خود می شمارند و بعضی از نادانان ب
 کثرت ضالین فریب میخورند و می دانند که اینقدر انبوه کشیر از علما و جهلا چگونه
 بر راه باطل سلوک خواهند نمود و این مدعیان حق که قلیل اند چگونه بر راستی
 خواهند بود و حدیث اتبعوا السواد الاعظم از اهل کتاب خود شنیده توشیح
 عقیده خویش میکنند و نمیدانند که سواد عظم عبارت از اهل حق است و اهل حق
 از قدیم اندک بوده اند و خواهند بود کما قال صلعم بدء الاسلام غریبا
 و سيعود کما بدء فطوبی للغرباء پس اگر از سواد عظم مطلق انبوه کشیر مراد باشد
 معنی فطوبی للغرباء چه خواهد بود و ازین حال مست تقلید غیر معصوم و قبول
 قول غیر بلا حجت شرعی که درین زمان اخیر گروهی انبوه پی بحقیقت کار نبوده
 بران عقیده باطل جمع گردیده اند و علما و سواد دنیا طلب جاه خواه اقبال دوست

نیز از شیوه مرضیه اثبات حق و محقق باطل انحراف و زریده بحجایت جانب مخالف
 کوشیده آبروی دین خود بر باد تباه میکنند و ما شبهه اللیلۃ بالباہرحۃ
 و لکن پوشیده نیست که نام هاستی ست و معنی آن منسوب باتباع سنت پیغمبر
 آخر زمان است پس خوشحال ما که ایان که با وجود عدم تحقیق این نعمت
 عظمی ما را باین لقب عالی سرفراز فرمودند درین حال اگر خود را با زمین آسمان
 بسنجیم و از فخر چندان بر خود بالیم که بر باد شاهی جهان و سلطنت دوران ما
 و زیم میسرند و بدحال قدر نعمت ناشناسی که این لقب و الارثیه را در باب بزرگی
 خود کافی و دانی ندانسته گاهی بقلب قادری و شستی و گاهی بخطاب خفی و شافی
 مخاطب گردد و در طریقه انیقہ سنت سنیہ از دست داده و لقب مسلمانی که بخشیده
 ابراهیم خلیل اند علیہ السلام گزاشته راه ما می جدا گانه پیش گیرد و بر طرق شستی
 سلوک نماید و باز خود را در زمره شیعیان و محمدیان داخل اند و ندانند که اگر با وجود
 اختیار راه و رسم زید و عمرو و سلوک مسلک خالد و بکر نیز شستی باشیم پس از فرق
 باطله مثل شیعه و معتزله و نواصب و خوارج و قدریه و مرجیه و امثالهم چه قسم
 امتیاز حاصل کنیم شاه عبدالعزیز دهلوی در جوم الشیاطین نوشته اند که
 شیعیست دهنی دارد نهایت فراح که اعتقاد حلول و تناسخ و بدو قول بالوہمیت
 ایہ ہمد را لگجانش میکند چه اکثر این فرق باین امور قائل اند و با وصف آن در
 شیعه معدود بخلاف مذہب اہل سنت و جماعت که در آن بر سنت نبوی است
 و اقتدار جماعہ صحابہ اعتقاد و عمل پس این مذہب نہایت تنگ و باریک تر از
 موسی است کہ ہر کہ ادنی مخالفتی با سنت و اجماع صحابہ نموده از دائرہ این مذہب بکشد آمد

و در جائی دیگر از همین کتاب فرمود که در سنت می باید که اعتقاداً و عملاً اصلاً مخالفت با سنت نبوی و صحابه کرام نباشد تا شخص سنی شود انتهای و الحق این همه خرابی که در ملت محمدی واقع شده محض از همین جهت است که عوام کالانعام و خواص کالعوام مطلق العنان شده همچو ماکیان حرصی که به آواز قی تی در پس برود و نداند که گیت بهر که اندک رنگی از چرب زبانی و زمی تهریه در لباس کتاب بایشان نمود یا پاره از صنایع و نیر نجات و طلسم و سحر در پرده زهد و درویشی بر اینها عرض کرد بی تامل اقتدای او کردند و ندانستند

ای بسا ابلیس آدم روی هست | پس بهر دستی نباید داد دست

و نداری افتند که دو پله ترازوی شرع کتاب و سنت است پس قول و فعل و اعتقاد هر یک را دران دو پله میزان عدل باید سنجید اگر موزون آید سره و سید و اگر انمایست و رنه سبک و خفیف و فرومایه و نشناختند که علماء استوع و صوفیان مشرع در اتباع مقصود نیستند بلکه طفیلی اند و مقصود و مطلوب ات پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم کما قال سبحانه و تعالی لقد کان لکرم فی رسول الله اسوة حسنة پس اسوه را بحق رسول ذکر فرمود و گفت که اسوه اجبار و ربیان خوب است بلکه از حال ایشان چنین انکشاف فرمود ان کثیرا من الاحبار و الرهبان لیاکلون اموال الناس بالباطل الایة و باجملة بر جمله اخلاف و اجاب فرض است که کمر سعی تبر و تیج سنت قولاً و فعلاً بر بندند و باشت متون و شرح علم حدیث بخوانند نوشتن و آموختن و درس کردن میکند رسانیدن و در هر قطر مهاکمن نسجها از ان فرستادن پروازند و از تعلم و تعلیم

دیگر علوم و فنون بیگانه مثل کتب فروع و فتاوی فقهیه و تصوف و فلسفت
 کفار یونان و صنائع و بدائع نو ایجاد در روم و انگلستان حتی الوسع نظر پیوستند
 و عمل بر بظاہر کتاب و سنت پیش گیرند و مسائل و رسائل را بر وفق سنت مطهره
 رواج دهند و مردمی عالم محدث متورع را که قول و عقیده او محض بر سنت رسول
 باشد با مات برگزیده اقتدای او نکنند و هر جا که قولی یا عملی خلاف سنت یا بند
 بحج و احاق و ابطال و منع آن کوشند از هر نوع که باشد خواه بسیف و سنان
 و خواه بتقریر زبان و خواه به تصنیف کتب و خواه بتدبیر دیگر و بدانند که علم
 محدث فی الحقیقت مجدد دین است و محی سنت و مرد فقیه هرگز مجدد نیست و
 امارت محدث آنست که بر بظاہر نصوص و ادله کتاب و سنت و فقه این بر دعمل
 نماید بی چون و چرا و اوقتی که حدیث شریف در امری از امور باید هرگز بقول
 کسی امام باشد یا ماموم مجتهد باشد یا مقلد شیخ باشد یا استاذ پدر باشد یا جد
 التفات نکند و قیاس را در برابر نص بجوی نستاند و هر جا که خلاف سنت بنید
 اگر چه قول و فعل عالم فقیه باشد یا مکاشفه و کرامات صوفی بنیه آتش غضبش
 مشتعل گردد و خواهد که نشانش بر صفحه هستی باقی نگذارد و همین طائفه است موعود
 بنصرت من اسد و ملقب بظاہرین و منصورین و مجددین چنانکه در احادیث
 آمده و گذشت حاصل آنکه در باب روایت و عمل بحدیث اتباع سلف امت و
 ائمہ محدثین و اکابر اهل آثار باید نمود و رد و قدح اهل رای و فقہا قیاس سبک
 بجای خود باید گذاشت و اہتمام کارهای دین را بر خود فرض باید نمود و در
 سر انجام امور دنیاوی و تحصیل اسباب تنگ و نام و تکمیل لواحق عزت و شان

و اکتساب فضل و هنر غیر ضروری که منفعت آن در دین هیچ نباشد منهدک نباید شد که موت را وقت معلوم نیست و قیامت امری شدنی است و قریب رسیده و سایه بر سر افکنده و اثار صغری و کبری همه در وجود آمده ختم الله لنا بحسبنا انتهى حاصله تبیین سیر و وصیت دیگر آنست که دنیا را چندان معتبر نباید داشت زیرا که اکثر خلق در طفلی و بیشتر کسان در جوانی می میرند و کمتر بسر حدی پیری می رسند و آنانکه می رسند تمام عمرشان هم در اندک فرصت مثل باد صبا می رود و نمیدانند که کجا رفت و کیف که این طلسم اعظم بفرصت جبابی در هم می کشند و این بصباح شکوه عالم به ملت شراری چشم بر هم میزند

پرتو عمر چنانی است که در بزم وجود به نسیم قره بر هم زدنی خاموش است از آغاز نشو و نما تا هنگام بلوغ که اکثر آن پانزده سال است بشرطیکه اجل صورت دهد بغفلت میگذرد و نمیداند که از کجا آمده است و چرا آمده و غرض از آفرینش او درین جهان فانی چیست و بنا بر عدم حصول تمیز قدر عمر گر امری که هرفش جوهری بباست معلوم نمی گردد و بعد از انقضا در اربعین وقت تحلیل قوی و تبدیل آب و هواست پس عمری که آنرا عمر میتوان گفت اگر مرگ دست برد نکند و ندرستی بدن و فراخ دستی هم میسر گردد دهین بست و پنج سال است و اگر اوقات خواب را که برادر مرگ است برآزد مقدار مذکور هم بقصان بگیرد

و جز اقل قلیلی بدست نمی ماند

گفتم که تو ای عمر چراز و در برفتی گفتا که فلانی چکنم عمر همین بود و معذک این دنیا که ما را اندران این عمر ستار از زانی داشته اند مغضوب

او تعالی است در حدیث ابی هریره رضی الله عنه آمده که آنحضرت صلی الله علیه
 وآله وسلم فرمود الا ان الدنيا ملعونة وملعون ما فيها الا ذکر الله وما
 والا له وعالمه او متعلمه رواه الترمذی وابن ماجه ودر حدیث سهل بن
 سعد است قال قال رسول الله صلعم لو كانت الدنيا تعدل عند الله
 جناح بعوضة ما سقى كافرا منها شربة رواه احمد والترمذی و
 ابن ماجه واین هر دو حدیث دلیل است بر آنکه تمام دنیا ملعون خدایت
 جز یا با وسجانه و جز عاظم و طالب علم و قدرش نزد خدا برابر پرش هم نیست
 پس هر که دنیا را بردین می گزیند وی ملعون را بر محبوب الهی اختیار میکند
 غایت ابلی باشد که باین لذت قلیل که آنهم بی ریج کشی میسر میشود لذات
 اخروی را که دائم باقی است برباد دهند و با لام ابدی گرفتار شوند در حدیث
 آمده و الله ما الدنيا فی الآخرة الا مثل ما يجعل احدكم اصبعه فی الیم
 فلینظر یسر یرجع رواه مسلم عن المستور بن شداد مرفوعا وازینجا
 است که در زم دنیا و تحذیر از حب او آیات احادیث بسیار آمده که اگر همه درینجا
 نوشته آید کتابی مستقل گردد و شک نیست که نزد دانشمند خرف پاننده بهتر از
 جوهر فغا شونده است پس اگر آخرت باقی سفال باشد تا هم ازین متاع فانی
 بهتر است حیف باشد که گوش بر و عطف قرآنی و زجر نبوی ننهاده تمام عمر در سر
 این کار و بار که مدار آمد و شد او بر بازی و خدعیت و دروغ و مذلت است
 بسر برند و بنقصان آخرت که نعیم مقیم است گرانند در حدیث ابی موسلی
 آمده که آنحضرت فرمود من احب دنیاة اضر باخرته و من احب اخرته

اضرب دنیا که فائز و مایبقی علی مایفنی مرواه احمد و البیهقی فشحب
 الایمان آری چون تقدیر حیات فانی آدمی بنا بر مصلحتی که دنیا مزرعه
 الاخره است درین دار بنا پذیر کرده اند و چاره نیست از آنکه جدائی از
 ضروریات انسانیت مثل جامه از برای سترتن و نان از برای سیرمی شکم
 صورت گیرد و ناچار اگر دنیا باندازه ضرورت دست بهم دهد بر آن قناعت
 باید کرد و همچو امم ضاله تناسف نباید نمود و روزه انجام کار همان انجام است

ایمن مشوز عشوه ذیبا که این عجوز

مکاره می شنید و محاله می رود

ولمذا در حدیث ابی هریره مرفوعاً آمده دنیا سبحن المؤمن و جنة
 الکافر مرواه مسلم و عنه رضی الله عنه حجبت النار بالشهوات
 و حجبت الجنة بالمکاره و این متفق علیه است لکن نزد مسلم بدل حجبت
 لفظ حفت آمده و معنی بر دو کیست و با جمله این دنیا و زهرت و زینت او
 راه بسیاری از ابل علم و دانش هم زده تا با بنا دنیا و آباء او چه رسد
 لهذا آنحضرت صلعم ارشاد بسومی کفافی فرموده و گفته قد افلم من اسلم
 و رزق کفافیاً و قغه الله بما آتاه مرواه مسلم عن ابن عمر و رضی
 الله عنه و در خصوص اهل بیت خود بدان دعا کرده و فرموده اللهم
 اجعل رزق آل محمد قوتاً و فیروایه کفافیاً و این متفق علیه است
 از حدیث ابی هریره و ازینجاست که دنیا با سادات بنی فاطمه سازگار نیست
 نشنیده باشی که مثل دیگر مردم از ملوک و بزرگان مال و متاع دنیوی با حدی
 از آل نبوی و عترت مصطفوی در وقتی از اوقات و قطری از قطار حاصل

و میسر شده باشد و شاذ و فاذ را حکم نیست و از تاثیرات این دعوت نبوی
ست که اله اهل بیت همواره دین را بر دنیا گزیده اند و هرگز سری بجانب حصول
مکنت و دولت و حکومت بالانگشیده قصه امام حسن معروف است که امامت
و خلافت حاصله را بمعاویه رضی الله عنه گذاشت و بعد از وی رضی الله عنه اله
و دیگر نیز سلوک بهین مسلک کردند و مع هذا اکثری از آنها جام شهادت نوشیدند
ابو یاسم بن عقبه بن ربیع گوید عهد الی رسول الله صلعم قال انما یکفیک
من جمع المال خادم و مرکب فی سبیل الله رواه احمد و الترمذی
و النسائی و ابن ماجه و در حدیث عثمان آمده ان النبی صلعم قال لیس
لا بن آدم حق فی سوی هذه الخصال بیت یسکنه و توب یواری به
عورته و جلف الخبز و الماء رواه الترمذی خلیل صاحب عروض را
دیدند که در صحرا زیر سایه درختی نشسته بود و از غایت افلاس و نهایت گرسنگی
نان خشک در آب تر کرده میخورد یکی گفت این چه حالت است فرموده

خبز و ماء و ظل | هذا النعیم الاجل

و خود عیش حضرت نبوت صلعم در دنیا آنچنان بود که مثل وی در احدی
شا بدنگشته تا آنکه کیلبار بر بوری یافت نقش بوری در تن نمایان شد
ابن مسعود گفت اگر فرمائی بساطی بگترانیم و چیزی بسازیم فرمود
مالی و للدنیا و ما انا و الدنیا الا کراکب استظل تحت شجرة ثور احر
و ترکها رواه احمد و الترمذی و ابن ماجه و در روایت عبید الله
بن محسن آمده که فرمود من اصبح منکم آمنانی سریه معافی فی جسده

عند لا قوت يومه فكانما حيرت له الدنيا بحذافيرها رواه الترمذي
 وقال هذا حديث غريب ودرمخ مومن قانع حديث ابى امامه مرفوعا بين
 لفظ آمله اغبط اولياى عندي لمؤمن خفيف الحاذ ذو حظ من الصلوة
 احسن عبادة ربه واطاعه في السر وكان غامضا في الناس لا يشار اليه
 بالاصابع وكان رزقه كفا فافصبر على ذلك ثم نقد بيده فقال عجلت
 منيته قلت بواكيه قل تراثه رواه احمد والترمذي وابن ماجه
 ومروان لكل امة فتنة وفتنة امتي المال رواه الترمذي عن زكبي
 بن عياض مرفوعا ودر حديث عائشة تيرسه الدنيا دار من لا دار
 له ومال من لا مال له ولها يجمع من لا عقل له رواه احمد والبيهقي
 في شعب الايمان ودر حديث مرفوع حذيفة آمله حب الدنيا اس كل
 خطيئة رواه رزين وبيهقي آزام سلا احسن وشعب الايمان روايت نوذ
 ودر حديث ابى الدرداء است قال قال رسول الله صلعم ما قل وكفى
 خير مما كثروا الهى رواه ابو نعيم في الحلية ودرين باب احاديث
 بسيارست حفاظ حديث آزاد كتاب الرقاق ايراد کرده اند احاصل مسلم مومن
 كامل الاسلام والايمان كسى ست كه اين احاديث وشباهه واثمال آزاد
 نظر ميدارد وبران كار بنديست پس جا نيکه مصلحت ديني و مصلحت دنيا وى باهم
 متعارض شو و مصلحت ديني را مقدم بايد داشت كسى كه مصلحت ديني را مقدم
 مى دارد دنيا هم موافق تقدير لوى ميرسد آنحضرت صلعم فرمود من جعل
 الهوى مرهما واحدا لمعاد كفاة الله هم دنيا الهى رواه ابن ماجه عن ابن مسعود في

و کسی که مصلحت دنیا را مقدم دارد گناه باشد که دنیا هم او را دست بهم
 نیندهد چنانچه درین زمانه و پیش از آن بشهادت کتب سیر و تواریخ مشاهده
 شده و خسرالدنیا و الآخرة گشته و اگر دنیا دست داد در اندک فرصت زوال
 پذیرفت و خسران ابدی لاحق شد بزرگان را بچشم خود دیدیم که بدولت رسیدند
 باز از آنها اثری نماند و معامله آخرت که انقطاع پذیر نیست بر سر می ماند حق
 تعالی فرمود اذ السماء انفطرت الی قوله علمت نفس ما قدمت
 و آخرت در ۸۵ هجری چون سفر حجاز سیمت طراز پیش آمد در مظنرم بر
 کعبه را گرفته اول ادویه حسن آخرت و توفیق علم و عمل بر زبان گذرانندیم
 سپس رو بروی کعبه سوال سدر مق بی منت خلق کردیم بنا بر آنکه در نوکری
 اعدا بسیار بهم رسیده بودند و هر دم در فکر زوالش بودند و میکه مرادت
 بسوی خانه اتفاق افتاد بی خواست بر وجه گراه ترقی منصب عروج پایت
 و از دیار ختمت شد و بیچند استیم که ماجر اچیت بعده که در سباب این جات
 بنظر غور نگریستیم همه ظلمت و ظلمت و آفت بر آفت بچشم می آید و میجوایم هر نوع
 که ممکن شود خود را ازین در طه هلاک بساحل نجات آریم میسر نمی شود سه

آنچه نصیب ست بهم میرسد | اگر نتانی بستم میرسد

درین نزدیکی بقصر قاسر معیشت لک رو پیه سال و حکومت برده لک نفر
 داریم اما خدا گواه است و دل دانا آگاه که حالت اولی که صدر رو پیه ما هو
 بود و بر احدی فرمان مانی رفت و نماز پنجگانه در مسجد و تلاوت کتاب در خانه
 روزانه طوع ید بود بهتر ازین حالت مینماید و از تجربه دریافت آمد که آسوی

دنیاهمه ویرانی آخرت است و نوع فرمان روایان از نوع مسلمانان
دیگر باشد

بیا در بزم زندان تا به بینی عالم دیگر	بشستی دیگر و ابلیس دیگر آدم دیگر
---------------------------------------	----------------------------------

هر که از میان اینها اطوع در دین و اوسع در خلق گرفته شود باید دست
که وی با دانی اهل اسلام نمی رسد تا بکسیکه کعب بن کعب و از جنس نسا باشد
و باشت ایمان در خلال دلتش نرسیده و جامی از خلوت ایمان نه چشیده
و اصول و فروع خود و انبار جنس خویش را از دیگر امر او و روستا بر روش کسی
و شیوه قصری یافته و هگی عمر در دید و شنید خصال آن قوم بسر برده چه رسد و
از وی کدام دستان سرانیده آید ع من دانه و دل داند و داند دل من
هر آنچه از ما در ظاهر حال از عمارت مکان و شرکت محافل و تحمل بر مرسم و موام
ریاست دیده و شنیده باشی اگر مسلمان بوده یقین خواهی کرد که همه بقدر
قاسم و اگر راه خاطر فاترست

با دل گفتم که اسی دل احوال تو چیست	دل دیده پر آب کرد و بسیار گریست
گفتا که چگونه باشد احوال کسی	کو را بر او دیگری باید زیست

مان و مان اگر چنان شود که ما را با بگذارند دیده آید که چکار میکنیم و چه
قسم رسوم جور بر انداخته بعدل سافج می پردازیم یا ازین دار آشیانه بدار
دیگر میسریم مگر ما جبر این است که یفعل الله ما نشاء و یحکم ما یرید
زوال حطام فانی دنیا و رقتن این اوج موج رنجی بدل مانمی رساند حیفی که بر
ما میگذرد آنست که در حالت از ال این چیز ما امید بقا عرض و نفس و دین نیست

و فرصت گوشه گرفتن و در زاویه نشستن و با امن ساختن میسر شدنی نیست
 الا ان یشاء الله رب العالمین و ما ذلک علیه بجز درین غرتگاه آنچه
 تسلی خاطر خزین و دل غمین میبخشد حدیث حفت الجنة بالمکاره و اسأل
 اوست تا خواسته رب العزت درین میان چسبیت و حدیث انما الاعمال
 بالخواتیم امید نجات میدهد و کیف که از جناب رب بوبیت آرزو داریم که
 ختام جمله مهام بر شیوه اسلام شود و مرگ مبرم در یکی از دو حرم محترم جاری
 فرماید و شیب در اسلام موجب خطا نام گردد ان شاء الله تعالی و ظاهراًست
 که این آفات که با اتفاق و بخت دانگنیر حال پر لال ماست فرزندان سعادت مند
 را فرانگیزد و برین تقدیر ایشان را صبر بر متاع حاضر و قناعت بر کفاف و
 طلب رزق کسب بجد اوسط یا عدم طموح بجانب مراتب علیه این سپنجی
 سر با حفظ عزت و آبرو و برتر جمع مصالح دین بر منافع دنیا اگر همت بلند می
 کند و نشسته خلوص و ایثار حق بر خلق بد باغ ایمان سپید کافی و روانی است و هر
 الموفق للصواب و صمیمیت دیگر آنست که آدمی تا از شکم مادر کنبار پدید آید
 او را چاره نیست از جامه و نان و مکان و ماطفل ست مادر و پدر کفیل او نیند و
 بعد از آنکه مبر حد شعور رسیده لابد باشد از آنکه کسی برگزیند و دستمایه معاشی
 بهم رساند و بقیه عمر تا رسیدن بلب گور بسر برد و اسباب این اکتساب در دنیا
 از انواع تجارت و طرق زراعت و اصناف صناعت و سباب وراثت بسیار
 بلکه بشمارست که جز او تعالی دیگری بصبر و علم آن نمی تواند پرداخت اما دین
 اقلیم هند که مادرانیم ذوی الهیات را که قسم به سات علم یا شرافت دو دمان اند

جز طریقہ اجارت کہ بزبان عرف موسوم بنو کری و چاکرستی و جہی دیگر باقی
 نمانده و این اجاره هر چند در شرع شریف جائز است و اجیر شدن از برای
 مسلمان و کافر حلال اما در خلال آن امور بسیار راه یافته که منجر بخرمت زرق
 میگردد و مردم بدان بسالت نداشتند مثل رشا و سرقت و خیانت و غضب و
 اتلاف حق برادر مسلمان بعصبیت و نحو آن پس مؤمن متقی و مسلم متحری
 را واجب است که درین اجارت مهاکمن خود را از آلائش منکرات و
 آئینش مملکات دور دارد تا ثمره مشقت لیل و نهار او را ننگان نرود و
 خود را و اهل خود را از نار جداتر اندازد قوا انفسکم و اهلیکم بنا را
 نص است درین باب و زنه سلامت از ایمان بر خیزد و جان هم در دنیا
 بگو ناگون اخطار گرفتار گردد دنیا که مشاهدت در حدیث ابو هریره رضی
 الله عنه است که آنحضرت فرمود صلعم ان الله امر المؤمنین بما امر به
 المرسلین فقال یا ایها الرسل کلوا من الطیبات و اعملوا الصالحات
 الحدیث مرواه مسلم و آنچه بذریعہ غیر مشروع و وسیله ناجائز میسر
 شود همچو صورتار ایها شک نیست که از جنس طیبات نباشد بلکه حرام
 و نجیث بود و چون متصف بخرمت و نبت آمد برکت و رحمت از میان
 برخاست و ظلمت و رحمت فرد آمد و اثر دعا و سوال برفت و لهذا در
 حدیث مذکور آمده ثم ذکر الرجل یطیل السفر اشعث اغبر یمید
 یدیه الی السماء یقول یا رب یا رب و مطعمه حرام و مشربه
 حرام و ملبسه حرام و غذی با الحرام فانی یستجاب لذلك رواه مسلم

و این نه خاص بر شاو جز آن است بلکه درین زمان غالب بیوع و عقود بر
 مفاسد مشتعل آمده و انواع محرمات در رنگ قطره های باران در زمین دلها
 جا گرفته و تفاوتی در طیب و خبیث نمانده و عامه خلق در آن گرفتار شده
 چنانکه در حدیث ابی هریره است مرفوعاً یا تی علی الناس زمان کلبالی
 المرء ما اخذ منه امن الحلال امن الحرام اخرجه البخاری و این
 حدیث یکی از اعلام نبوت است و زمان حاضر مصداق صحیح اوست و در
 احادیث صحیحی بر بسیاری از وجوه محرمه مکاسب نص کرده اند مثل حدیث
 رافع بن خدیج که در آن مرفوعاً وارد شده ثمن الکلب خبیث و مهر البغی
 خبیث و کسب الحجام خبیث رواه مسلم و در حدیث متفق علیه ابی سعید
 انصاری حلوان کاهن را زیاد کرده و در حدیث ابی حمیفه که نزد بخاری است
 نبی از ثمن دم و لغت بر آکل و مؤکل ربا آمده و در حدیث متفق علیه از جابر
 وارد شده که در عام فتح مکه آنحضرت صلعم بیع خمر و مینه و خمر بر و اصنام احرام
 گردانیده و نزد مسلم از جابر نبی از ثمن گر به مرفوعاً آمده و اشمال این چیزها
 بسیارست و در کتب سنت مطهره و فقه آن مذکور و حصران در این محل دشوار
 باجمله اگر اجاره گرفته گیرد و زمانه بطریق دیگر از وجوه معیشت مساعدت نظر
 اینقدر خود فرض وقت است که در بجا آوری حکم حکام ظاهری تا تواند تجنب از
 جور و تحریمی عدل نماید و خود را از اختیار شیوه هم پیشگان و رضایه بنجار ایشان
 دور دارد خواه این اجاره بر پامانیا از دست برود درین زمان یکی از عظام
 آفات این است که اگر تدبیری خدا ترسی در دیوانی از دو این عدالت این عصر

که در حقیقت خلقت بر ظلمت و ضلالت بر ضلالت و جور بر جور است ایستاده
 میرود و همفسان آنجا که خوگیر حرام خواری و خبیث ستانی بوده از قیام او را
 در آن مکان و ثبات او را بر آن خدمت دشوار تر از هر دشوار میا ز ندو
 هزار ریو و رنگ عزل و خروج او را از میان زمره خود بدل سخاوت هند ظفر است
 که درین زمانه اگر کی کمر بنصیحت آقا بندد و از ته خاطر جوین مراتب خیر طلبی
 بود قطع نظر از رضا و سخط هم پیشگان با سبابی که محیط احوال اهل ممالک است
 خودش نزد کسیکه چاکر اوست تا شیوه عامه بکار نبرد و رضای ظاهری را بر
 هواخواهی حقیقی تقدیم ندهد مزاج آقا از وی خوشنود نگردد و اگر نصیحت سازج
 گزیند مطر و ددل و مردود محفل شود و از همه نعم محروم افتد

مرانصیب ز خوان جناب عالی نیست | که زندگانی ما صرف آشنالی نیست

الغرض ما را کار حصول دنیا و رسوخ در دلهای اهل آن بر زور و خدع و
 خیانت آمد و امانت و دیانت و نصیحت نفس الامر موجب حرمان شد گو
 خانه آقا درین نوع مخالفت ظاهر با باطن بر باد رود و سودش مبدل بزبان
 گرد و این چنین افتاده است در طبع امراء و روسا روزگار و ایشان را حسابی
 از دوست و دشمن واقعی در میان نیست همین ظاهر نزد این قوم حکم حقیقت
 دارد و از هزار یکی و از بسیار اندکی پی بمقصد نفس الامر می نمکخواران نمی برد
 قاضی محمد صادق خان اختر در رساله صبح صادق داستانی از ماجرا یاران
 زمانه و مردم خویش و بیگانه بزبان خامه سپرده و داد و نصف و تجربه کامل
 داده دانشمند تجربه دوست و شخص حازم با هوش را ناگزیر است که می آرزو

مطالعه کند و آنچه در آن مرقوم است بنظر عبرت بنگرد و باب تغییر ناس را از
کتب حدیث خوانده از معامله با مردم بر بصیرت باشد و بغفلت و بی پروائی
در بازی این قوم نیفتد با جمله در هر زمان رنگ اهل عالم در کسب معیشت دیگر
ست و در پیدا ساختن رسوخ نزد اهل دولت طرز آخر مرد عاقل حاجتمند را
اینقدر کفایت باشد که اگر بنا چاری در مبادی این ماجریات گرفتار گردد حسن
غایات را از دست نهد و تا تواند نماند اینجا خورد و کار آنجا کند و همچو آنکه منغل
و ملایان مساجد و پیران خانقاه و قانعان اهل بیت بر نان دیگران قناعت
نفرماید و چشم بر مال این و آن بخیله خدا پرستی و رسول نمائی ندوزد بلکه هما
اکن کسب پردازد که افضل مکاسب کسب دست خودش هست و انبیا
علیهم السلام همچنین زیست کرده اند در حدیث مقداد بن معدیکرب آمده
قال رسول الله صلعم ما اکل احد طعاما قط خيرا من ان ياكل من عمل
يديه و ان نبی الله داؤد علیه السلام كان ياكل من عمل يديه رواه
البخاری و عن عائشة رضی الله عنها قالت قال النبي صلعم ان
اطيب ما اكلتم من كسبكم و ان اولادكم من كسبكم رواه الترمذی
و النسائی و ابن ماجه و عن عبد الله قال قال رسول الله صلعم طلب كسب
الحلال فریضة بعد الفریضة رواه البيهقی فی شعب الايمان
و در حدیث رافع بن خدیج است قال قيل يا رسول الله اى الكسب
اطيب قال عمل الرجل بيده و كل بيع مبرور رواه احمد و باجملة
كسب دست اطيب مكاسب و اهم امور است و اين كسب شامل آنچه است

که دست را در آن دخیل است مثل زراعت و بیع و کتابت خواه قلیل باشد
یا کثیر و آنحضرت صلعم اخبار کرده که لیا تین علی الناس زمان لا ینفع فیہ الا
الدینار و الدرهم رواه احمد عن المقدام بن معدیکرب و شک نیست
که دین زمان راهی بسوی حفظ آبروی دین و عزت اسلام جز وجود مال که
سبب منع از سوال خلق بود دیگر نیست اگر یکی هزار روجه کمال و الوف فضل
حاصل داشته باشد اما تیدست بود در نظر خلق حقیر تر از وی نباشد و هر که
مالدارست نزد تمام عالم از وی عزیز تر نیست

فصاحة سبحان و خط انمقالة	و حکمة لقمان و زهد ابن ادهم
اذا اجتمعت فی المرء والمرء مفلح	فلیس له قدر علی وزن درهم

اینقدر است که جمع مال و متاع نزد عارف مسلم سبب حفظ حرمت اوست و نزد
محب دنیا موجب کنت و نخوت او تفاوت در نیت است و اصل در اعتبار
اعمال نیت باشد و افلاس اضطرابی مؤمن اثر تقدیر است و آسودگی کافر
موجب ویرانی آخرت او جلالت ایمان آنست که در تیدستی تقدیر صبر تحمل
بکار برد و در فراغت حال بشکر و شنا از پروردگاری و چنانکه در ولتمندی باعث
بر خرابی دین نگردد همچنان اطلاق حاصل بر زوال اسلام نیاید

نه شادی داد سامانی نه غم آورد نصیب	به پیش همت ما هر چه آمد بود همانی
------------------------------------	-----------------------------------

جمعیت خاطر که حضرات صوفیه در تحصیل آن میکوشند نتیجه اش جز آن نیست که
دل با خدا باشد و از حوال احوال عسر و سیر و فرح و ترح خاطر متغیر نگردد
و معدک طلب غنا از خدا ممنوع نیست خواه غنای قلبی باشد یا غنای قالبی

و آنچه از مرضیات الهی از دست تو نگرمی آید هرگز از مفلسان متوقع و واقع
 نیست اگر چه بیعت غنا هم بسیارست چنانکه آفات فقر بسیار و سخن در ترجیح
 یکی بر دیگری بجای خود مسطورست و مناظره و جدال سعدی درین باب
 در مکتبان مذکور فقری که فقیر را مانع از عبادات مفترضه گردد و سبب وقوع
 در محرمات سوال و جزآن شود و آبروی شرف و فضیلت علم یا عمل او را بریزد و
 سبب خواری و مذلتش در نظر همپشیمان گردد و شک نیست که غنا را بر آن فقر فضیلت
 است و غنائی که موجب بغیان و عصیان رحمن شود و باعث تکبر و تجبر و نخوت و
 غرور گردد و از اسلام و شعائر دین غافل و مهجور سازد و در فسق و فجور منهدم
 گرداند بدتر از فقریست که در آن حماقت بر مرضیات الهی و ارشادات
 رسالت پناهی میسر و ممکنست و قناعت بر سدرتق بی مذلت و خواری
 حاصل میشود

خوشا جهان تمیدستی و غریباش	زوال نیست در اقبال بی نصیب باش
----------------------------	--------------------------------

با بجهل لكل وجهة هو مولیها و لولا الاعتبار لبطلت الحكمة
 نزد ما آنست که اگر نانی بفریخت بمقدار کفاف خو و عیال و وابستگان
 خویش بی مذلت بدست آید و خانه خالی از اغیار در گوشه شهری میسر گردد
 و همنشین کتاب بایکد و هم مشرب از اجباب صورت بندد و کسی در پی آزار
 این کس نبود و امر او را با وی آشنائی نباشد و در بزم خودش نخواند نعمتی بزرگتر
 ازین حالت نتوان یافت و ایمانی سلامت تر ازین کیفیت جمیعت نمیتوان

بسم رسانده

آنکس که بخانه میسم نانی دارد فی خادم کس بود نه مخدوم کسی	در گوشه شهر آشیانی دارد انصاف بده چه خوش جهانی دارد
---	--

و درین باب ابیات ناصحانه بسیارست و بزرگان دین همچنین بسبر برده اند
 و اگر در حصول این حال قصوری بوده است و فزنیسه اهل و عیال برگردن افتاد
 چار و ناچارها ممکن دست و پا می باید زد و دستمایه بقدر ضرورت بست می باید
 آورد تا مذلت سوال و طموح نظر در اموال و تنگ دین بلجوق خواری در نظر
 مردم دنیا صورت نگیرد و درین هنگام قناعت بر قبیل کافیست و ترک هوس
 کشی و انانی مآقل و کفی خیدر صما کثر و الهی و اگر بی طلب آسودگی دستگیر شود
 و لطف خداوندی کار سازی فرماید انکار از ان کفران نعمت باشد چه آنچه
 مذمومست استشراف و قطع است نه اخذ بی طلب قصه عمر بن الخطاب رضی الله
 عنه درین باب حجت موجه باشد درین زمان پسین که قیامت بر سر رسیده آفتابی
 که از فقر در دین می آید وضعی که در ایمان پیدای شود چاره آن غیر از وجود غنای
 حلال نیست تا اسلام بجا ماند و پا لغزی در دین دست نهد لکن از مراقبت حلال و
 حرام و اجتناب از شبهات چاره نبود نعمان بن بشیر گفته آنحضرت صلعم فرمود
 الحلال بین و الحرام بین و بینهما مشتبهات لا یعلمهن کثیر من الناس
 فمن اتقى الشبهات استبرأ لدينه و عرضه و من وقع فی الشبهات
 وقع فی الحرام کالراعی یرعی حول الحمی یوشک ان یرتع فیها الحدیث
 متفق علیه و این حدیث را الفطاست و شرح آن در ازلی خواه در دلیل
 الطالب علی ارجح المطالب که درین نزدیکی ریخته خامه گردیده تفسیر این حدیث

بر وجهی مسطور شده که مثل آن در دیگر کتب نیست بدان رجوع باید کرد و متون
گفت که حلال صرف درین روزگار پر آزار میسر نیست زیرا که وجوه حلت مال طیب
میشت بسیار است که با وجودش حاجت بققر مرقع و زهد خشک نمی افتد چنانکه در
کتاب اکیلی الکرآته بیانش پرداخته ایم و پرده از رخ شاهد مدعا برداشته فمن
شاء زیادة الوقوف علیه فلیدرجه الیه -

وصیت دیگر اخذ طریق تعلم و تعلیم اولاد و تلامیذ و قاعده مطالعه متون
و شروح و تالیفات چنانکه در مقاله و ضمیمه و رساله دانشمندی مذکور است
و بتجربہ متحقق گشته که هر که بدان شیوه خراش کند و آن شیمه را فرا گیرد امید
که از برکات علم محروم نیفتد و آن این است که نخست رسائل صرف و نحو درس کند
سه سه نسخه از هر یکی یا چهار چهار بقدر ذهن طالب تعلیم نماید و نفع این رسائل چند
رساله است در عجم نحو میر و هدایة النحو و ضریری و کافیه با شرح جامی و مراح الارواح
و شافیه با شرح رضی میخوانند و بعضی مفصل ز مختصری و تهذیب النحو و فوائد صمدیه
و غایة البیان و مسالک بیه در س میدهند و این طریقه خوب و کافی است و اگر
سغنی اللبیب و غنیة الطالب را بدان ضم نمایند غایت عبور حاصل شود و سائل
نزدیک و دور طوع یدگر دود و در عرب از برای صرف و نحو کتب دیگر است مثل
الفیه ابن مالک و شذور الذهب و حاشیه صبان و جزآن و باجمله دریافت این
هر دو علم در سبادی تحصیل از واجبات طلب علم است بعد از آن کتابی از تاریخ یا
حکمت عملی که بزبان عربی باشد بیاموزند مثل تاریخ اخلفار السیوطی و ابجد التاریخ
جیب اسد قند هاری و تاریخ ابوالفدا که بغایت مختصر و جامع است و همچو

لقطه العجلان محرر سطور و میبذی در حکمت و نحو آن و در آن میان بر طریق تتبع
 کتب لغت و بر آوردن مشکل از جای آن مطلع سازند و نظر در دو این لغات
 عربیه و بعض لغات فارسیه نیز از ضروریات تحصیل علوم است زیرا که علم لغت ام
 همه علمهاست و آله جمله فنا و بقدر دستگاه درین علم کتب علوم دینی و جز آن
 آسان میگردد و فهم فنون متنوعه باین ذریعیه جمیله و وسیله مرضیه بدست می آید
 و چون لغت دین و لسان شرع مبین در عربی واقع شده ناگزیر آید از آنکه علوم
 عربیت را که افضل آن صرف و نحو است و اکمل و اجمل آن علوم لغت بوجه اتفاق
 و حفظ بهم رسانیده آید ورنه بمقدار نقصان این علم نقصان در تحصیل و فهم باقی
 مانند واحسن و اتقن کتب این علم صحیح جوهری است سپس تاج العروس شرح قاموس
 بازر هر سیوطی بعده بلغه فی اصول اللغه و کفایة المتحفظ و لف القماط و مبتکر در
 بیان مؤنث و مذکر و بعض این رسائل اگر چه تالیف این زمان است اما در جاهیت
 و نفع فائق بر مؤلفات اقران و چون قدرت بر زبان عربی یا بد موطای امام
 دارالبحره مالک بن انس رضی الله عنه بروایت یحیی بن یحیی مصمودی درین سند و بزرگ
 آنرا معطل نمی باید گذشت که اصل علم حدیث و اول تالیف در اسلام بدین نبوت
 علیه الصلوٰة والسلام است و کتابی است مبارک و قدیم و خواندن آن فیضها دارد
 و ما را سماع جمیع آن مسلسل است تا مؤلف رضی الله عنه و صاحب مقاله و ضمیمه ابرار
 دو شرح است یکی فارسی مصفی نام دیگر مستوی در عربی و شرح زر قانی حاصل آن
 است و درین نزدیک تسمیة للام و نفعاً للعوام ترجمه اش کشف المنطی دارد و می ریخته
 طبع شده بعد از آن قرآن عظیم را درس گوید بآن صفت که صرف قرآن بخواند باین تفسیر

و ترجمه گوید و احسن ترجمه افصح الرحمن است و در آن صاحب ترجمه چیزها را رعایت کرده
 که فستیان را نافع است تا مبتدیان چه رسد و آن چیزها را در اول و بیجا ترجمه ذکر
 کرده دیگر ترجمه فرزندان را مجزا و مست در اردو زبان موضع القرآن نام و نفع آن
 تمام خلق را فرا گرفته و برکت و قبول و شهرت عجبی یافته در آن هم نظر باید کرد تا قدرت
 ترجمه بزبان خود کمای غبغی حاصل گردد و این ترجمه نزد مایکی از کرامات آن صاحب
 مقامات است و با جمله در حین ترجمه خواندن و گفتن بر آنچه شکل باشد در نحو یاد در
 شان نزول متوقف شود و بحث نماید و بعد از فراغ از درس تفسیری مختصر را
 مثل جلالین یا حاشیه صاوی بقدر درس بخواند و درین طریق فیضهاست و بعد
 از آنکه عبور بر مختصرات تفسیر دست بهم داد و ذهن جولانی گرفت و ناسبستی
 شائسته بعلم تفسیر بهم رسید تفسیری را که جامع روایات و درایات باشد و معترا
 بود از خط فلسفیات مثل تفسیر ابن کثیر و در مشور بخواند و اگر میسر نشود تفسیر فتح القدر
 شوکانی را اولاً و تفسیر فتح البیان را ثانیاً درس گوید که این هر دو تفسیر درین زبان
 اخیر از اجل نعم الهی است و منفی است از جمله تفسیر روی زمین و جامع مقاصد
 تنزیل است بر حسب مراد شارع ان شاء الله تعالی بعد از آن در یک وقت کتب حدیث
 را میخوانده باشد و مجمع علیه این علم اہمات است پس کتاب آسان را مقدم
 بردشوار شلماً بعد از موطن انسانی خواند سپس ابن ماجه بعد ابو داؤد و ابان و ترمذی عقب
 آن مسلم و غیب آن صحیح بخاری و درینجا تحصیل علم حدیث تمام نموده و قسطی عظیم از علوم
 نبوت و برکات رسالت روزی روزگار طالب علم شد که قدر و قیمت آن جز بسکینه
 آشفته نجات آخرت و شیفته فیوض دین قوم است دیگر می نمی داند و نمی شناسد

و بعد از حصول عبور برین کتب اگر توفیق ایزدی رهنمون شود دیگر دو این
 حدیث را از مسانید و معاجم و اجزاء و سنن و جزآن هر چه از آن میسر آید بطور خود
 مطالعه کند خصوصاً مشکوٰۃ المصابیح و تیسیر الوصول و سنن دارمی که درین زمان
 میسرست پس توجه خاطر بکتب فقه سنت برگمارد و درین باب کتاب منتقی
 و بلوغ المرام با شرح خود و بعده روضه ندیه شرح در ربصیه کافی است اما
 اگر پیش ازین رسائل فارسی این باب را مثل نهج مقبول و عرف الجادی می برد
 ابله و نحو آن را که درین نزدیکی تالیف یافته در مطالعه کشد موجب سهولت
 فهم در متون و شرح مذکورست اول سبل اسلام را بنید پس مسک الختام را
 بعد از آن از نیل الاوطار استفاده ستاندا محمد رسد که درین نزدیکی فقه الحدیث
 در حمله ابواب شرائع اسلام بر وجهی انتقاء یافته و در پیرایه عربی و فارسی جدا جدا
 بدون گشته که سبب رفاه عام آمده تا اگر ابحاث بخواندن و کار کردن بموجب آن
 توفیق بخشند و المهدی من هدا لا اله بعده کتب عقائد حق را با کتب سلوک
 بخواند و مراد باین کتب نه مؤلفات اهل کلام است مثل مقاصد و مواقف و عقائد
 نسفی و جزآن بلکه کتب اهل حدیث است مثل شرح سفارینی و رسائل شوکانی
 و مقریزی و کتب توحید شیخ الاسلام ابن تیمیه و ابن لقیم و تطف الثمر و انتقاد
 رجیح و لبّیه الرائد و ما یقارب ذلک و در یقوت کتب دانشمندی مثل قطبی و
 رساله شمسیه و غیر آن الا ماشاء الله مطالعه کند و بخواند و اگر میسر آید که مشکوٰۃ را
 یکوقت بخواند و روز دیگر شرح قطبی بقدر آنچه در روز اول خوانده است بخواند
 یا یکروز منتقی و بلوغ المرام بخواند و روز دوم همانقدر بر شرح هر دو عبور نماید

خیلی نافع است و مراد بدانشمندی کتاب دانی است و آن بر سه مرتبه می باشد
 یکی آنکه مطالعه کند کتاب را و حقیقت آنرا بر وجه تحقیق دریابد و این مطالعه در
 اکثر احوال صائب باشد دوم آنکه درس گوید و حقیقت آنرا بشاگردان بفهماند
 سوم آنکه شرح یا حاشیه بر آن بنویسد و در کشف حقیقت آن مبالغه نماید تفصیل
 این اجمال آنکه مرد عالم چون خواهد که شاگردان خود را کتابی از کتب علوم درس
 گوید بطریق درایت و تحقیق لابد است او را از رعایت پانزده چیز و همچنین اگر
 شخصی خواهد که شرح کتابی بکند لابد است او را محافظت بر این امور اول ضبط
 شکل یعنی اسما و افعال که در عبارت واقع شده است اگر محل اشتباه باشد حرکات
 و سکونات او را بیان نماید و همچنین اعمام و افعال حروف بیان کند تا از تصحیف
 محفوظ ماند چه خطی و چه لفظی دوم شرح غریب یعنی اگر لفظی قلیل الاستعمال
 که معنی آن نزد شاگردان محفوظ نیست واقع شود بیان او بحسب لغت و اصطلاح
 نماید سوم کشف منعلق در عبارت یعنی اگر ترکیبی عولص یا صیغه عولص که بزین
 شاگردان صعب باشد واقع شود موافق علم نحو و صرف حل آن نماید چهارم
 تصویر مسئله یعنی اگر قاعده که در کتاب مذکور میشود بدین شاگردان در نمی آید
 بیان آن بعبارت واضح بکند و بعضی مسئله آن بیان نماید تا آنکه بدین شاگردان
 در آید پنجم تقریب دلائل یعنی اگر در کتاب دلیلی بر مسئله اقامت کرده شده است
 مقدمات مطویه آنرا بوجهی سوق گرداند که بلزوم مقدمات مر بعضی را یا اندک
 در بعضی منتج مرعابا شود و رجوع کند بمقدمات بدیهه که شک را در آن مدخل نبود
 بطریق بدیهی که شبهه در آن نیفتد ششم تحقیق تعریفات به بیان فوائد قیود

و بسط قسمت و طریق انتزاع حد جامع مانع غیر مستدرک از میان آنها جامع
 آنست که جمیع افراد معرف را شامل باشد و مانع آنست که غیر را از داخل شدن
 اندران منع کند. هفتم تبیین قواعد کلیه است. بیان قیود و بسط قسمت و مثال
 آن و وجه انتزاع آن قاعده از میان آن بوجهی که غیر مستدرک و جامع و مانع
 باشد هشتم کشف وجه حصر در تقسیمات یعنی بحسب استقراء یا بدلیل عقلی بیان
 کند که مطلوب در اقسام مذکوره مصورست چنانکه در اول کافیه نحو وجه حصر کلمه
 در اسم و فعل و حرف بیان نموده و همچنین وجه تقدیم و تاخیر در فصول و قواعد
 بیان نماید نهم تفریق لتبیین یعنی اگر دو قسم با هم در بادی نظر مشتبه میشود
 یا دو مذهب مخالف در نظر مشتبه میگردد بوجه روشن فرق را در میان آنها تقریر
 کند و بهم تطبیق مختلفین اگر در عبارت مصنف در دو جا اختلاف وارد شود حل
 آن اختلاف نماید خواه اختلاف در هر دو بدالالت مطابقی باشد یا یکی مطابقی و
 دیگر تضییعی یا التزامی یا از دهم دفع شبهات ظاهر البور و در مثلاً آنچه در تعریفات
 ممنوع است مثل استدراک و تعریف الشی بالاضفی و عدم جمع و منع یا آنچه در
 دلائل منع است مانند جزئیت کبری یا مخالفت مصنف کلام امام این فن ایامنع
 و معارضه و مناقصه اجمالیه بر کلام او که در بادی الرأی شاگردان را بنظمی آید
 یا مناظره او بر قاعده مناظره نمی نشیند عنایت نموده دفع آن نماید و از دهم
 بیان حواله جامعی که حواله کرده است بر آن و بیان وجه نظر جامعی که گفته است و فیه
 نظر و بیان سوال مقدر جامعی که بآن اشاره نموده باشد سیزدهم ترجمه عبارت
 کتاب بلغت شاگردان اگر لغت ایشان مخالف لغت کتاب باشد چهاردهم

تنقیح توجیحات و تعیین اصوب آنها اگر درین امور رای مدرسین و شرح
 مختلف شد یعنی جمعی بوجهی شرح غریب کنند و جمعی بوجهی دیگر و زاعی درین
 توجیحات بهم رسد تنقیح آن توجیحات و تعیین بهترین آنها نماید و هم برین قیاس باید
 ضبط شکل و حل عویص و غیر آن پانزدهم سهولت تقریر یعنی این صنائع را ادا نماید
 بعبارت واضح و موجز و قریبه بذهن سهل التناول و از آنجمله است فرج یعنی عبارت
 مصنف را با عبارت خود بوجهی مخلوط سازد که مجموع تمسق باشد چون این پانزده
 صنعت را احقاق نمود کامل شد در درین شرح کتاب و استاد مشفق را باید که
 شاگردان خود را اول برین امور بطریق اجمال مطلع سازد و ثانیاً چون در شرح
 برین امور گذرد متنبه سازد که آنجا غرض شارح فلان مهست و اینجا فلان امر و ثانیاً
 بفرماید که در مطالعه کتاب این امور را پیش نظر خود سازد و در همین میانه نگاهداری بواجب
 و رابعاً مطالعه شاگرد را بر مطالعه خود عرض نماید و آنچه غلط است بر آن متنبه سازد
 بوجهی که آن غلط ذمین او را روشن شود بر طریق احتیاط و از شل این غلط نیز متنبه
 گرداند و خامساً تخریر شرح و حاشیه کتابی فرماید و فضیلت او را امتحان نماید
 تا حق تربیت را بحکال رسانده باشد و این دانشمندی در کتب معقول و منقول
 و علوم برهانیه و خطابه هم جاری است و در کتب منقول احتیاج تحقیق عبارت
 بیشتر می افتد و در کتب معقول احتیاج تحقیق مسدود و در علوم برهانیه احتیاج
 با رجوع بسوی مقدمات بدیهیه بواسطه یا بوساطه کثیره بطریق برهان می باید
 کرد و در علوم خطابه بطریق ظن می باید نمود این است تقریر دانشمندی که از
 اساتذۀ خود کسب نموده ایم و این بنده این فن را از استاد خود مفتی محمد صدیق النجفی

دهلوی کسب نمود و ایشان از حضرت شاه عبدالعزیز دهلوی و ایشان از والد
 ماجد خود شیخ احمد ولی اسد و ایشان از والد خود شیخ عبدالرحیم دهلوی و ایشان
 از میر محمد زاہد بن قاضی اسلم ہروی و ایشان از ملا محمد فاضل و ایشان از ملا
 یوسف کونج قزاق باغی و ایشان از میرزا جان و ایشان از ملا محمود شیرازی و
 ایشان از ملا جمال دوانی و ایشان از والد خود ملا سعید بن عبدالرحیم و از
 ملا منظر الدین گازرونی و ایشان ہر دو از ملا سعید الدین نقضازانی شافعی و
 از سید شریف جرجانی حنفی و ایشان از قطب الدین رازی و ایشان نقضازانی
 مذکور ہر دو از قاضی عضد و ایشان از ملا زین الدین و ایشان از قاضی بیضاوی
 و ایشان را سندی ست تا شیخ ابوحسن شعری و در کتب تاریخ مشہور و معروف
 ست بالجملہ محرر سطور باین سند مذکور اخذ کردین فن دانشمندی و علم کلام
 و اصول را مخلوط باہم و رجال این سند ہمہ مصنفین محققین مشغول بہ تصنیف
 و تدریس بودند بعدہ کہ عنایت ایزدی رفیق حال شد علم اصول فقہ و علم کلام
 را بر طریقہ محدثین از دیگر شیوخ مین سند کرد و شکل ثانی را بہتر از شکل اول یافت
 و ادنی را با علی بدل ساخت سعید این امور پانزدگانہ کہ ذکر شد حاجت انسان
 بدان در ہمہ حال و در تحصیل ہر علم منقول باقی ست و احدی را استغنا از ان میسرست
 و ہر کہ مراعات آن نمیکند در علم او قصور بین ست و بالجملہ چون این طالب بعض
 مقدمات فن دانشمندی مانند صرف و نحو و لغت و معانی و بیان و بدیع و نحو آن
 یاد گرفتہ باشد بعد از ان مطالعہ کتابی پیش گیرد و شرح آن کتاب پیش نظر
 دارد و استاد شفق او را برین قواعد کلیہ آگاہی بخشد و بعد از ان در ہر موضع

بزکته کلام شارح مطلع سازد بسبب تمرین سلیقه فهم کتاب پیدا شود و شک نیست
 که احاطه بجزئیات و انشاء مثل آن بعد از حکام کلیات سهل ترمی باشد مانند معرفت
 عروض نسبت بکسیکه ممارست دو اوین شعر میکند و انشاء شعر میخواهد و غیر این
 نامبرده که عمده درد دانشمندی ایشانند و امثال ایشان فنون دانشمندی را
 مخلوط با علم کلام در اصول و غیر آن ساخته اند و منقول را با منقول آلوده نموده
 بساست که طالب تمیز فنون دانشمندی ازین علوم نمیکند و آن همه بیست
 اجماعیه و صورت کذا ایمر را یک علم و یک فن می انگارد چنانکه حال اکثر خام طبعان
 اهل زمان است پس نه علم را نیک احاطه میکنند بسبب انشای طر افش در نظر آنها
 و نه دانشمندی را نیک ترمی و رزند بسبب انتقال ذهن باین فنون جدا و متمیز
 از علم پس چون این قواعد را یاد گیرد و در ذم این از فنون دانشمندی امری
 جامع محدود و متمیز پیدا شود با دنی غنایت در هر موضع تصرف نماید و مسائل
 علم جدا در آک کند و از هر جانب آنها محیط شود و ما ارید الا الاصلاح
 ما استنطعت و ما توفیقی الا بالله و چنانکه این قاعده از برای مطالعه و
 تعلیم شاگرد و نحو آن مفیدست همچنین از برای تالیف ضوابط چندست که در
 ابجد العلوم از رساله تکمیل نقل کرده ایم و تالیف را در ترقی علم و عبور بر کتب و وفور
 فهم دخل تمام است و لهذا جمعی که نهادرس دهند و مطالعه کنند علم مؤلفان کتب
 و استعداد و استحضارشان بیشتر باشد نسبت ببعلمان و آموزندگان صرف و
 تالیف ابتدائی طالب علم از قبیل استفاده باشد چنانکه تالیف فتهیان از برای
 افاده بود و اعتبار در مؤلفات علماء بتالیفی است که در حین کمال علم و عبور

صورت بند و سخن در آن بر طریق تحقیق و تنقیح زود و در بسیار است که
در بدایت تحصیل چیز با محقق می نماید و بعد از آنکه عبور بر کتب کثیره آن فن
دست بهم میدهد ساخته و پرداخته پیشین تقویم پارینه می نماید بلکه تا مؤلف
نشته زندگی در سر و لباس عنصری در بردارد کتاب با انجام نمی تواند رسید
و طره گفتگو سر از درازی نمی تواند چسبید که بعد از نظر ثانی و ثالث و بهم حسرا
نقصانها گل میکند و خار بار در خاطر هوشمند میکنند بی روزی که مؤلف تمام شود
تالیف هم رنگ مؤلف میگیرد و از یک لب بستنی کار سالها سال انجام می پذیرد
آورده اند که رکن قلم و سخن دانی میر عماد کاتب صفهانی وقتی علم مناقشه افروخت
و اعتراض بر کلام استاد البلاء قاضی عبدالرحیم نسائی متوجه ساخت قاضی جواد
درستی تحریر نمود و باده صافی بر مجلسیان عالم انصاف پیمود زبده جو اش آنکه
قد و قمر لی شیء و ما ادره ای او قمرک املا و هو ان الانسان لا یکتب کتابا
فی یومه الا یقول فی غده لو غیر هذا الکان احسن ولو ترک ذلك لکان
اولی و هذه عبرة عظيمة و حجة مستقيمة علی استیلاء صفة النقصان
علی طبیعة الانسان انتهی و هرگاه که حکام کتاب علام الفیوب جلت عظمت و
عمت رحمته باقتضای مصلحتی رنگ میگرداند و خزان نسخ بر بار سخن پیشین بهم
میرساند که ما ننسخ من آیه او نسهانات بخیر منها او مثلها تا کتاب و
احکام ساکنان حنیض امکان و فرورفتگان اسفل سافلین چه رسد که بطریق
اولی قابل تبدیل و نیازمند تقویم و تعدیل است هر چند نسخ اول ثمره حکمت و
نسخ ثانی نتیجه غفلت باشد اکثر مردم از طلبه علم و جرگه علماء چون باین نکته نمی رسند

اعتراض تناقض احکام و اختلاف مسائل و تبیین تحقیقات در قضا و اسی علم ا
محققین و مؤلفات سابقین پیش می آرند و جمعی از اهل بدع و اصحاب فروع
چون شترابی مہار از بہر کتاب روایات و احکام بحسب ہواہی خود می برآرند
و اقیانوسی در تالیف اوائل و اواسط و اواخر حال مؤلف نمی کنند و از نجاشی
و شغب بسیار در عامہ خلق و خاصہ ایشان واقع میشود و نمی دانند کہ مثلاً
تالیف عنفوان زمان تحصیل و بدایت فضیلت امام غزالی رنگ دیگر دارد و پنج
بعد از مہارت علوم و مقاسات مراتب منطوق و مفہوم نوشته رنگ آخر
دارد و ملا علی را می گفته مات الغزالی و البخاری علی صدرہ و امام الحرمین
عمری در سر علم کلام اسیر آورده و در آخر گفته اموت علی دین العجائز و کہ لک
جمعی از اہل علم و دین در مسائل بسیار رجوع کرده اند و بر آن آگاہ ساخته چنانکہ
علامہ شوکانی در سلسلہ خلع اولاً قائل بود بانکہ خلع طلاق است سپس او را از نظر
در ادلہ ظاہر شد کہ طلاق نیست بلکہ فسخ است و همچنین مدرک رکوع را مدرک رکعت
سیکفت سپس در تحقیق ظاہر شد کہ مدرک رکعت نیست و علی ہذا القیاس را
در چند سلسلہ اتفاق افتاد و لہذا دفتری از تالیف اوائل زمان تکمیل از دائرہ تالیف
و اعتماد بر انداختہ شد و انچہ محقق قرار یافت نشانہ ہی آن نمودہ آمد محمد را در
بعض مسائل و رسائل سخن برد و قبول فرود آمد پس انچہ در آخر تالیف است الآخر
فالآخر همان را قول صحیح معتمد باید اگاشت و انچہ در اول اوائل است حسابی از آن
نمی توان برداشت زیرا کہ در بہر زمان طلب بلکہ اواسط فراغ جمع و تالیف بر
وضع دیگر بود و فراہم آوردن ہرگونہ سخن و کثرت قیل و قال و بزرگ گردانیدن

مؤلفات بجمع روایات و درایات کتب فروع و جزآن از هر علم که در آن خاصه
 نگارش جامه جولانی میگرد و خاطر موع بود و بعد از آنکه عبور بر جوامع محققین معین
 جامعین میان علوم حدیث و فنون غریب اتفاق افتاد و در علماء از رسمیه و فضلا
 کتابیه و ارباب کمال و اصحاب جلال و جمال امتیاز حاصل شد معلوم گردید که
 جمع مطلق و بهرسانی اقوال کثیره در مسأله از مسائل و حکمی از احکام از دفاتر خیمه
 و اطالت رسائل بفراموشی روایت کشتی از طوایم غیر عظیمه چیزی نیست و بهر حرف
 شناس از طلبه و جمله این کار می توانست کرد چنانکه امر و زار صنایع علماء روزگار
 مشاهدت آنچه شکل است تنقیح حکم و تحقیق مسأله جمع ادله صحیحیه و نظر در آن و
 تاویه آن بعبارت موجزه جامع مانعه است پس بس ورنه این سلسله غیر متناهی
 است پس طالب راغب و خواهان نجات را فرض وقت است که میان اهل علم و
 مؤلفات ایشان امتیاز کند و بهر خس و خاریا و نیرد و این امتیاز حاصل میشود
 از صحبت محققین علماء اولاً و از مطالعه صنایع قدما در تالیفات شان ثانیاً و از
 موازنه میان تصنیفات شهرت طلبان و صحائف خداپرستان ثالثاً و از تعرض
 بنفحات الهی در هر عصر را بعباد و از ترک عصبیت و حمیت جاهلیت در حصول مراتب
 اسلام خامساً و از عدم جمود بر تقلید آباء و شایخ و اساتذہ سادساً و از سافج
 گردیدن نزد دریافت حق از باطل سابقاً و از قنوع بر کتب مفتاحه فن حدیث
 و بذل فهم اندران بر اوضاع سلف صاحبین ثانیاً و از اشیاء طریقه صدر اول
 بر شیوه متاخرین تاسعاً و از تقدیم کتاب و سنت بر جمله ملل و نحل و جمیع اقوال
 و احوال اهل علم عاشره اولکن مراقبت این امور عشره بروجی که تفصیل بسیار

میخواهد اندازة فکر و ذکر هر مدعی علم و صاحب مکابره نیست در حد کس اگر یکی
بدان موفق گردد غنیمت کبری است و صبر بر جفای گندم نمایان جو فروش
و فضیلت مدعیان مغفرت جو و تعقب سفاهت هم عصر و مطاعن جهمیان
صحر که دوست کمتر از داشتن خسگر در دست نیست

انی بلیت باهل الجهل فی زمن قاموا به و رجال العلو قد تعدوا
وصیت دیگر در مقاله وضعیه گفته میان ما و اهل زمان اختلاف است
صوفی نشان گویند که اصل مطلوب فنا و بقا و استملاک و انلاخ است و
مرعات معاش و اقامت طاعات بدنیه که شرع بدان وارد شده از برای آنست
که همه کس آن اصل نمی توانند بجا آورند و مالا یدراک کلاه لا یتراک کلاه و شارع
بیان اصل فرموده است برای خاصه و مشکلمان گویند که غیر از آنچه شرع بدان
وارد شده چیزی مطلوب نیست و ما میگویم مطلوب با اعتبار صورت نوعیه
انسان بجز شرع نیست تفصیل این اجمال آنکه نوع انسان بوجهی مخلوق شده
که جامع است میان قوت بهیمیه و ملکیه و سعادت وی در تقویت قوت ملکیه است
و سقاوت در تقویت قوت بهیمیه و بوجهی مخلوق شده که نفس وی رنگهای اعمال
و اخلاق قبول فرماید و در صدر خود در آرد و بعد موت آنرا مستصحب سازد
مثال آنکه بدن وی کیفیات غذا را بر میدارد و با خود مستصحب میازد لهذا
بتخمه و حی و غیر آن قبلا میگردد و بوجهی مخلوق است که می تواند بحق بحظیره
القدس و تلقی الهام از آنجا کند و آنچه در حکم الهام است از تلقی سرور و رحمت
اگر نسبت آن ملائکه ملائمتی داشته باشد و تلقی ضیق و وحشت اگر نسبت

ایشان منافرتی کسب ندهد و با جمله چون نوع انسان بوجهی واقع شده است که آ
ایشان را با ایشان گذارند امراض نفسانیه اکثر افراد را الم برساند حق تعالی المحض
فضل و کرم خود کار سازی ایشان کرد و برای ایشان تعیین راه نجات نمود و
ترجمان لسان غیب که حضرت پیغمبر است صلی الله علیه و آله و سلم از ایشان بدیشان
فرستاد تا نعمت تمام شود و ر بوبیتی که اولاً مقتضی ایجاد ایشان بود و دیگر بار دست
ایشان گرفته باشد پس صورت نوعیه بلسان حال شرع را از مبدا، فیاض در یز
کرده و حکم آن لازم است جمیع افراد نوع را بحکم سر بیان صورت نوعیه در ایشان
و خصوصیت افراد را در آنجا دخلی نیست و فنا و بقا و استهلاك و غیر اینها مطلوب
اند باعتبار خصوصیت افراد زیرا که بعض نفوس در غایت علو و تجرد مخلوق میشوند
و خدای تعالی اینها را راه ایشان دلالت میفرماید و آن حکم نوعی نیست بلکه لسان
حال این فرد از جهت خصوصیت فردیت تقاضای آن کرد و کلام شارع هرگز
بر آن معانی مجمول نیست نه صریحاً و نه اشاره آری قومی این مطالب را از کلام شارع
فهمیده اند مثل آنکه کسی قصه سلیلی و مجنون شنود و هر سخنی را بر سر گذشت خود حمل نماید
و آنرا در عرف ایشان اعتبار گویند با جمله افراط در مقدمات اسلاخ و استهلاك و
مشغول شدن هر کس و ناکس بآن و اعضاء است در ملت مصطفویه خدا رسم
گنا و کسی را که سعی در اخمال آنها کند موجب بعض استعدادات اصلی دشته باشد
هر چند این سخن بر بسیاری از صوفیة زمان دشوار خواهد بود اما ما را کاری فرموده
بر حسب آن میگوئیم ما را بازید و عمر و کار نیست انتهی گوئیم چون اصل فشار این جمله
در یافت شد و آنچه مقصود بود از غیر مقصود ممتاز آمد از اینجا شناخته باشی که

جمله آن سائل و احوال که کلام شارح بر آن محمول نیست و ادله اسلام از کتاب
 و سنت بر آن دلالت ندارند همه فضول و بی حاصل و محصول است و تکلیف بر
 فرد بدان یا انماک هر کس اندران خلاف مرضی خدا و رسول و مضاد مطلوب
 شرع شریف باشد جمعی از اهل علم که بجاییت انیقوم با دل محفل و نقل پر خسته
 کوه کنند و گاه بر آوردن بیش نیست زیرا که در صراح ادله تکلیف شرعی بدان
 وارد نشده و رسول خدا صلعم احدی را بجانب آن دعوت نفرموده و حق جل و علا
 بالاتر از آن است که بر غیر تکلیف باز پرس فرماید و از هر فرد آنچه نمی آید بخواهد و
 گرفتیم که بعضی افراد فطره آشنا با این خلق آمده اند اما این خلق خاص آنها مقتضی
 انسلخ و استملاک جمیع افرادی تواند شد بلکه خود بر آنها اعتراض شرع وارد است
 ان السمع والبصر والفؤاد کل اولئک کان عنه مسئولا فقیه عارف قضی
 ثناء الله پانی پی رحمه الله تعالی را درین وصیت سخن است چنانکه در شرح مقاله
 وضیه با یضاحش پر دخته و معرفت را مقصود آئی از هر فرد بشر بیان ساخته و
 نزد ما این سخن محمول بر پی نبردن بعد عای صاحب وصیت است زیرا که هر دو
 سخن را محمل دیگر است پس هر یکی از هر دو کلام در محل خود وارد شده و موجب
 نظر در آن موجود نیست

طربنا بتعريض العذول بذکرکم	فخن بواجده والعذول بسواد
----------------------------	--------------------------

و با جمله فکر نجات ازین ابتلاء اگر باز پرسى از آن بیان آید و عفو آئی رومی
 ننماید می باید کرد چه لطائف و ضمائرو و تطورا احوال قلب و مواجید و اذون
 خاطر را در ظاهر شرع هیچ حکم نیست و نه حجت و اضمه است بلکه اشتغال در آن

از وادی کنا نخوض مع الخائنین مینماید چیرگی که مطلوب خالق از خلق نباشد ضرورت است که ایتان بدان مرضی حق نبود و لا اقل از سو فہم و خطا در کشف و وقوع در خلاف با ظاہر شرع خود امن حاصل نیست و تقدید را گذارسته در پس نسیمه مغشوش شاقن یعنی چه و این همه تعمقات شدیده و تکلفات عمیقہ و توجیہات بارده و تدقیقات فاضلہ و تنقیحات دقیقہ کہ احضرات تصور نہ و از اصحاب فروع در سائل باطن و ظاہر بر روی کار آمدہ چہر است ہرچ نعمتی بالاتر از ان نیست کہ بندہ در ہر کار و بار خویش پابند حکم بندہ نواز خود باشد و تا ممکن است ہرگز از دائرہ رضا و تسلیم و بند او امر و نواہی او پابیران نند و اکتفا بر تحصیل مراتب سلام و مناقب ایمان و مدارج ظاہر احسان فرماید تفصیل این اجمال را از رسالہ حظیرہ القدس کہ درین نزدیکی نوشته شدہ می بایست و ما توفیقی الا باللہ علیہ تو کلت والیہ انیب۔

وصیت دیگر در مقالہ وصیتہ گفتمہ ما مردم غریبیم کہ در دیار ہندوستان آبابی ما بغربت افتادہ اند و عربیت نسب و عربیت لسان ہر دو فخر ما ست کہ ما را بید اولین و آخرین و افضل انبیاء و مرسلین فخر موجودات علیہ و علی آلہ الصلوٰت و التسلیمات نزدیک میگردد اند شکر این نعمت عظمی آنست کہ بقدر امکان عادات و رسوم عرب اول کہ منشا آنحضرت ست صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم از دست ندہیم و رسوم عجم و ہنود را در میان خود نگزاریم اخرج البغوی عن ابی عثمان المنہدی قال اتانا کتاب عمر بن الخطاب رضی اللہ عنہ ونحن باذریبجان مع عتبۃ بن فرقد اما بعد فاتزر و او امرتدا

وانتعلوا والقوا الخفاف والقوا السراويلات وعلیکم بلباس
 ابيکم اسمعیل وایاکم والتنعم ویزئی العجم وعلیکم بالشمس
 فانها حمام العرب وتمعددوا واخشوشنوا واخولقوا واعطوا
 الركب وانزوا وامر مواالاعراض و فی روایة وانزوا علی ظهور الخیل
 یعنی چون عرب از برای جهاد باطراف عجم منتشر شدند حضرت عمر رضی اللہ عنہ
 ترسیدند که مبادا رسم عجم را اختیار کنند و رسم عرب را ترک نمایند پس
 بدیشان نامه نوشتند که ازار بندید و چادر پوشید و نعل پوشید و بگزارید
 سوزه مارا و بگذارید سر اویل مارا و لازم گیرید لباس پدر خود اسمعیل علیه السلام
 را و خود را دور دراز تنعم و هدیت عجم و لازم گیرید شستن در آفتاب هر آنه
 آفتاب حمام عرب است و بر رسم قوم محدث باشید و درشت لباس باشید و سخت
 گزرا ن باشید و کهنه پوشی خو کنید و تناول کنید شتران را و بگیرید و رام سازید
 آنها را و جست کرده سوار شوید بر اسپان و تیر اندازید بنشانها یکی از عادات شیعیه
 همنو آنست که چون شوهر زن بمیرد نگذارند که آن زن شوهر دیگر کند و این
 عادت اصلا در عرب نبود نه قبل از آنحضرت صلعم و نه در زمان آنحضرت صلعم و
 نه بعد آن حضرت صلعم خدا رحمت کند بر آن کس که این عادت شیعیه را متلاشی
 سازد و اگر ممکن نباشد که از عموم ناس مرتفع شود در میان قوم خود اقامت این
 عادت عرب باید کرد و اگر این نیز ممکن نباشد این عادت را قبیح باید دانست و بدل
 دشمن آن باید بود که ادنی مراتب نهی منکر همین است دیگر از عادات شیعیه
 مردم آنست که مهر بسیاری معین کنند آنحضرت صلعم که شرف مادر دین و دنیا

بانحضرت مفتی میشود مهربانست خود که بهترین مردم اند و از ده اوقیه
 ونشی مقرر فرموده اند و آن پانصد درهم است دیگر از عادات ما مردم اسه
 است در افراح و رسوم بسیاری در آن مقرر کردن آنچه آنحضرت صلعم در شادیها
 مقرر فرموده اند و شادیست ولیمه و عقیقه این هر دو را باید گرفت و غیر از
 باید گذشت یا اهتمام و التزام آن نباید کرد دیگر از عادات شنیعه ما مردم اسه
 است در ماتم باوسوم و چلم و شش ماهی و فاتحه سالینه و این همه را در عرب اول
 وجود نبود مصلحت آنست که غیر تعزیت و ارثان میت تا سه روز و اطعام آن
 یک شبانه روز رسمی دیگر نباشد بعد سه روز نساء قبیله جمع شوند و طیب در
 ثیاب نساء میت استعمال کنند و اگر زوجه است بعد انقضای عدت قطع احداث
 نمایند سعید از ماکسیست که بلسان عرب و صرف و نحو و کتب ادب مناسبت
 پیدا کند و حدیث و قرآن را ادراک نماید اشتغال بکتب فارسیه و هندیه و علم
 شعر و معقول و هر چه ضروریه پیدا کرده اند و ملاحظه تاریخها و ماجریات ملوک
 و شاجرات اصحاب همه ضلالت در ضلالت است و اگر رسم نامه مقتضی اشتغال
 بآن گردد اینقدر خود ضرورست که این را علم دنیا دانند و ازین ما متفر باشند
 و استغفار و ندامت کنند و ما را لا بدست که بحرین محترمین رویم و روی خود
 را بر آن آستانها مالیم سعادت ما اینست و شقاوت ما در اعراض از این انتهى
 و این وصیت باوجود ایجاز عبارت حاوی فوائد بسیارست که از تامل در آن
 ظاهر میشود و نظائر و اشباه این امور را بر این امور قیاس باید کرد و بزرگی
 و صنایع عرب عبا و صدر اول در هر آمد و شد قصر باید فرمود و از مراسم

و مواسم قرون ثلثه مشهور لها بانحیر تجاوز نباید کرد که بعد از مضمی آن زمان
 فشو کذب و محدثات و دیگر آفات که در حدیث شریف آمده واقع شد و آن
 از میان برخاست الاما شاء الله در وصایای وزیر نوشته اول بدعتی که در
 اسلام صورت حدوث گرفت تاخیر در ذهاب بسوی مساجد بروز جمعه است
 بعض سلف دین عبادت انقدر اهتمام میکردند که پیش از بامداد بچراغ می فتند
 علی الصبح چو مردم بکار و بار روند

بلاکشان محبت بکوی یار روند
 بدعت دیگر مذهب رهنس و خروج و اعتزال و جبر و قدرت که این همه
 مذاهب سر ایا پنجاست اندر بدعت دیگر گفتگو و تقریر سله وحدت و جو
 حضرت واجب تعالی است قدس شانسه

نه اندیشه در کنه ذاتش رسد | نه فکر بغور صفاتش رسد
 از برای رد این عقیده فاسده حکایت بازید بسطامی که در فوائد الفواد
 است بسند باشد فرمود او وقتی بود که سبحانی ما اعظم شانی گفته بعد
 از آن تا آخر عمر از آن استغفر شد و گفت این سخن من نیکو گفتم جهود بی آدم
 این ساعت ز نار میگسلم و سلمان می شوم اشهدان لا اله الا الله و اشهد
 ان محمدا عبده و رسوله گبری همسایه او بود چون بازید نقل کرد جهود
 گفته تو پیر مسلمان نیستی گفت چه مسلمان شوم اگر اسلام آنت که خواجه
 بازید داشت آن از من نیاید و اگر این است که شما دارید مرا از همچو اسلام
 عاری آید

چیزد مگر کار غلط سلطان در علم عمل لبان زدن | ز غرور لال پیغمبر تیر خطا بنشان زدن

قال را در حال و حال را در قال دخل تيمست

این مدعیان در طلبش بی خبر اند	آنرا که خبر شد خبرش باز نیامد
-------------------------------	-------------------------------

بدعت دیگر تعظیم مفرط پیر و مرشد نمودن و شغل بر زن صورت شیخ
فرمودن است و این کار منجر بکفر میگردد و العیاذ بالله تعالی

غیر حق بر چه دولت را بر بود	سدر راه تو همان خواهد بود
-----------------------------	---------------------------

بدعت دیگر تابوت کاغذی ساختن و گنبد قرطاسی افراختن آنرا
تقریباً نام کردن است و رسوم شوم شیون و مراسم ماتم از سیاه پوشی و
سینه کوبی و اشک ریزی و مجلس ذکر و قهقهه کربلا بجا آوردن و این همه طرود

و مردود است بحضرت معبود جل جلاله بدعت دیگر عقد مجلس دوازدهم
ربیع الاول است بامید ثواب در معاد و ذکر ولادت و وفات جناب رسالت
در آن نمودن و طعام نخچین و ثواب آن بروح مقدس نبوت رسانیدن و

نزد ذکر ولادت بر پا برخاستن و نحو آن و یازدهم ربیع الثانی محفل کرامات
شیخ عبدالقادر جیلانی قدس سره آرستن که این افعال را در شرع مطهر سنت

سنور جواز نیست حکیم است نبی کریم شیخ احمد ولی السد محدث دهلوی در قول
جمیل فی بیان سواد السبیل فرموده و اما الآفات التي تعذری الوعاظ فی

زماناً فاضلها عدم تمییز هم بین الموضوعات و غیرها ببل غالب
کلامهم الموضوعات و المحرمات و ذکرهم الصلوات و الدعوات

التي عدها المحدثون من الموضوعات و منها ما لغتهم فی الشئ
من الترغيب و التهيب و منها قصصهم قصة كربلاء و الوفاة و غیر

ذلك من المواسم وخطهم فيها والله اعلم انتهى مراد بوفات و مواسم
 محفل سیلاد و یازدهم شیخ جیلانی و اعراض پیران و امثال آنست بدعت
 و یگر سوم و دهم و بستم و چهلیم و شش ماهی و سالانه اموات است و بر سر
 هر سال طعام بختن از برای آنها و این همه از رسوم شوم هندیست که بنا بر
 اختلاط اهل اسلام با اینها در ایشان پیدا آمد بدعت دیگر عرس بزرگان
 است که مانا کج میشود و آنرا در زبان هندی میزد و میدنی گویند دیگر ساختن قبور
 سنگین و گچ نمودن آن و انداختن قبر پویش و راندن گس از بالای آن و مالیدن
 صندل و شستن آن است و مقرر نمودن سینه و چو بدار و فراتش بر مزارات
 امرای بدعت شعار و این همه اسراف در انفاق محرم و افراط در امور ممنوعه
 شرع است و قوالان بد آواز و مطربان فزایر نواز بلکه زنان فاحشه و غنچه
 که انجامی بر آیند و سیرقصند حرام و مردود و جبری عظیمه است دیگر تعیین کینیع
 طعام است از برای برکی از اولیاء اموات رضی الله عنهم که از برای ثواب برسانی
 بروح فلان و بجان فلان قسم طعام می باید بخت و نحو آن دیگر طریقه پنج آیت
 است که پاره از طعام عرس را بترک می تانند و این همه ناشروع است طریقه
 ایصال ثواب بیت که در سنت ثابت شده کافی است بدون این قیود و رسوم
 سعد بن عباد از برای مادر خود چاه کند و گفت هذکام سعدی و اها بود او
 و النساء و عائشه انظر برادر خود عبدالرحمن بر دوا آزاد کرد و در هر نماز پنجگانه
 در قعدۀ آخره دعا از برای جمیع مؤمنین و مومنات میخواند درین باب جمیع طریقه
 ابلغ و اصوب است دیگر زقن است بقبور پر نور اولیاء الله بنا بر استمداد در استخراج

حاجات و حصول مرادات که این را در طریقه انیقه شریعت حقّه جواز نیست حکیم
 است محمدیه مولانا ولی اسد دہلوی در تفہیمات نوشتہ کل من ذہب الی بلدۃ
 اجمیر او الی قبر سالار مسعود او ما ضاھاھا لاجل حاجۃ یطلبھا فانہ
 اثر اثما کبیرا من القتل والزنا لیس مثله الا مثل من کان یعبد المصنوعات
 او مثل من کان یدعو اللات والعزی الا انا لانصرح بالتکفیر لعدہم للض
 من الشارع فی هذا الامر المخصوص انقہ بعدہ در وصایا سفر زیارت فرار
 مطہر معطر منور نبوی صلعم را جائز گرفتہ و بعض احادیث واردہ را درین باب
 روایت نمودہ امانہ تحقیقین در صحت آن احادیث و در خوردن بودن آنها از
 برای احتیاج برین حکم سخن ست اما رسم قدیم اہل علم بر آن جاری و جاری ست
 کہ ہر کہ از ایشان کج می رود بدینہ منورہ علی صاحبہا الصلوٰۃ میرسد در وصایا
 گفتہ وقت فیض پرداز و ساعت دلنواز کہ حضرت ولی کرامت طراز و صوفی صفنا
 دساز و زاہد نفس گذار و عارف بلند پرواز و مجاہد کفر انداز و قہر جتہ بر انداز
 امیر المؤمنین و امام المسلمین شیخ امجد سید احمد غازی رح بعد از استسما
 بعبادت حج عظمت حج از مکہ معظمہ و بکہ مکرمہ قاصد سفر قدس اثر دینیہ طیبہ بلکہ
 سبطیہ شد چنان شاہد گشت کہ گویا سید المرسلین و خاتم النبیین صلعم استادہ اند و
 بضعہ رسول فاطمہ تبول در پس پشت آنجناب تشریف میدارند و ہر دو دست و پا
 در بارہ فرزندان جنس سید احمد بخت طلبند در از کردہ اند

نعرہ بلبل خوش خوان بسجودانی چسپیت	شہ خوشا سومی چمن رو کہ ترا میخواند
-----------------------------------	------------------------------------

چون نزول فوی قدس سرہ در مدینہ شد و قریب حرم مقدس در قصری رخت آقا

انداخت همان روز شب هنگام زیارت نبوی مستعد گردید ۵

از دیده خورشید خبر دار نگردد	آن دیده که حیران تماشای تو باشد
پیغام صبا زنده جاوید سازد	این مرحمت از لطف مسیحای تو باشد

روز دیگر که صبحدم بجرم شد بصیر ظاهر و بصیرت باطن مشاهده انوار ختم رسل صلعم کرد و خوانی پر از جواهر زواهر بر و بر و نهاده دید آنحضرت صلوات الله علیه سلم بنو سید احمد میدانی که این چسبیت سنت مطهره و شریعت حقه من است بگیر سید رح بفرط شوق آنرا بد دست گرفته بر سر نهاد و آنحضرت نزد حمل بیک دست مبارک خویش بر سرش گذاشت ۵

اقبال و دولت امشب ز وصلش	ما را غلام ست الحمد لله
از لطف ساقی کان باد باقی	عیشم مدام ست الحمد لله

انتهی مقصود صاحب وصایا از ایراد این حکایت بذیل ذکر بدعات و محدثات شاید آنست که زیارت نبوی مثنوی مثنوی مثنوی مثنوی است و شک نیست که نفس زیارت مرقد مغنیه و تربت مطهر بناب رسالت صلعم اشرف و اکرم زیارات است درین سئله و در سئله انتفاع اولیا از ارواح اولیا و انبیا بقدر نسبت حال بدون تقیید بر سوم و بدعات رجال و اهل ضلال خود چندین خلاف میان اهل علم نیست اختلافی که هست در اختیار سفر خاص از برای قبول بغرضهای مذکور است که شرع شریف بدان دستوری نداده و هرگز نیت سجده نبوت میکنند بی شبهه در رک زیارت میگردند هم خرم و هم ثواب بدست او میرسند اللبا و ابن طاب و از مزالتق اقدام و مضائق افهام علماء بیرون می رود

و این طریق حاصل میشود جمع میان روایات و تعصب و حمیت جاهلیت از میان برمیخیزد و ائمه علم بعد گفته سید احمد رح میفرمود ما را هر چه حاصل شده است همه از برکت اقتدای سنت و اتباع شریعت حاصل شده است

هر که سر بر خط سمرمان دلیله نهد | کی میسر شودش روی بره آوردن

بدعت دیگر گفتن اذان است بر قبر بعد از تدفین که در بعض بلاد بمبئی و آنرا میکنند و این اذان از سنت محمود نیست در عالمگیری گفته یکره عند القبر ما لم یجهد من السنة والمعهود منها لیس الاثر یا کرته والدعاء عندة قائما و در راجع البجا گفته من البدع التي شاعت فی بلاد الهند الاذان علی القبر بعد الدفن ابن حجر کمی از شافیه و خیر الدین ربلی از حنفیه در حاشیه بحر الرائق بر دین بدعت پرداخته اند بدعت دیگر گفتن کلمه الصلوة الصلوة است میان دو اذان جمعه و نزد نماز تراویح تور شستی در شرح مصابیح نوشته اما النداء بالصلوة الصلوة الذی یقتادہ الناس بعد الاذان علی ابواب المسجد فانه بدعة تدخل فی القسم المنهی عنه بدعت دیگر گفتن الصلوة والسلام علیک یا رسول الله یا علی رسول الله است بعد از اذان نماز که حدوث آن در آنست شده و بعضی بحسنه بودن آن رفته و قول این بعض مردود است از کلیات شرع و لهذا در فتاوی ذخیره السالکین و جز آن بدعت سیئه اش بودن نوشته بدعت دیگر نهادن انگشتان بر چشم و بوسیدن آنهاست نزد اشهد ان محمدا رسول الله چه حدیث مرویه در سند این عمل همه موضوعی و

بی اصل است سخاوی در مقاصد حسنه و ابن دینج در تمیز الطب عن النبیت
 و زرقانی و محمد طاهر فتنی و علی قاری و غیر هم رحمهم الله تعالی نص کرده اند
 بر وضع این روایات در کتب موضوعات و سیوطی در تیسیر المقال حکم بوضع
 آن نموده و صاحب خیر جاری از عبارت عمده القاری للعینی الحنفی منع
 آن فهمیده بدعت و یگیر دست برداشتن بدعاست میان هر دو خطبه جمعه
 و این فصل مخالف سیرت نبوی و مضاد طریق مصطفوی است در لغات گفته
 لم یصح فی هذا المعنى وضع الدعاء من النبى صلعم و سخاوی در حاشیه هدایه
 گفته رفع الیدین بالدعاء بین الخطبتین غیر مشروع و در جامع خطب
 آنرا حرام نوشته و شله فی تناوی جامع الروایات و ذخیره السالکین بدعت
 و یگیر معانقه است بعد از نماز عید که مردم بیجا با با هم می چسبند و همچنین مصافحه
 بعد از نماز عصر و فجر و آن نزد امام عظیم و امام محمد مکروه است و در درجنت که
 بتقلید نوی این مصافحه را الالباس به گفته شامی در حاشیه تعقیبش نموده و در
 مرقاة گفته و اما عند الخفیه فمکروهة بدعت و یگیر اسراف است
 در مواقع سرور و مواضع جور همچو نکاح و ختان و ولادت با آنکه در حدیث ابن
 عباس مرفوعاً همین قدر آمده الختان سنة للرجال و مکروهة للنساء
 رواه احمد و الطبرانی بدعت و یگیر رسوم ماتم و احداث دست از گریه
 زاری و آه و ناله و گفتن الفاظ بی ادبی در جناب قدس الهی و بعضی از این قائل

راجد کفر میرساند

زینگونه که گفتمی تو نه مردی نه زنی

شرط است که در امر قضا دم نزن

گل را چه مجال است که پرسد ز کمال
 کز بهر چه سازی و چرا میشکنی
 در حدیث شریف آمده لایجل لامرأة تؤمن بالله والیوم الآخر ان
 تحد علی میت فوق ثلث لیال الا علی نرج اربعة اشهر وعشرا
 رواه الشیخان عن ام حبیبة و زینب بنت جحش و در حدیث ابن مسعود
 ست مرفوعا لیس منا من ضرب بالحدود و شق الجیوب و دعی بدعوی
 الجاهلیة بدعت و بکیر عارت از نکاح ثانی ارامله و ایامی با آنکه در آن
 کریم آمده و آنکحو الایامی عنکم و در حدیث ابی امامه ست مرفوعا تزوجوا فانی
 مکا تزیکم لامم و لا تکونوا کرمهانیة النصارى رواه البیهقی و عار
 از سنت ثابتة اسلام قرینة کفر و نفاق ست و حدیث انس نزد ابن ابشر مرفوعا
 بلفظ ایما امرأة قعدت علی بیت اولادها فھی معی فی الجنة آمده سنانی
 این حکم نیست زیرا که در آن منع از نکاح ثانی وارد نشده غایت آنکه هر که شتبا
 نیست و فرزندان رومی پرورد وی را این اجر باشد سخن در زمان جوانی ست که
 بی شوی بسر نتوانند کرد بدعت و بکیر افزونی مهر نکاح ست که بمات
 و الوف بلکه لکوک میرسد و این خلاف طریقه سنت و مخالف سیرت سلف است
 ست هر قدر کابین کمتر برکت بیشتر و بکیر قننه رقص و سرود و فرامیر لولیان
 و تقالان و قوالان ست و این همه فسق بالای فسق ست چه نکاح یکی از
 عبادات دین و شرائع اسلام ست عبادت را باین چیز با آمیختن استخراب دین
 پیغمبر صلعم نمودن ست و هوای خود را معبود گرفتن در هیچ کتابی از کتب رای
 و نفقه جواز آن مرقوم نیست تا با حدیث شریفه چه رسد و بکیر شغل ست بعشق

مجازی و امر د بازی که عین مفسده طرازی و ستم سازی است و گویا ازین
 خدای نیازی است در پرده پاکبازی قنی بلکه بر کشور ایمان و سلام ترگتازی
 و ظلم پرداززی است خواه این آشفنگی باعجمی باشد یا مجاززی ۵

ای دیده نا دیده زن گوش کن این بند | دیدن سومی فرزند کسی خوب نباشد

و این طریق مضیق را بسبب حصول حب حقیقی گردانیدن و سوسه شیطان
 بیش نیست از مثل کبار مثل سید عبدالقادر جیلانی و شیخ شهاب الدین سهروردی
 و خواجه معین الدین چشتی و خواجه بهاؤ الدین نقشبند و امثال و اتباع ایشان
 رحمهم الله تعالی و ایانا مشغولی باین کار منقول نیست و نه از مولفات و موقوفات
 این بزرگان شوت این معنی آمده و نه احدی از مجتهدین مذاهب و فقهار آن
 رفته بلکه اصلش از قوم لوط علیه السلام است که در قرآن شریف بر آن نفرین ما
 آمده و محبت مؤمنان منحصرست در محبت خدا قال تعالی والذین امنوا اشد
 حبا لله بدعت و دیگر اذکار و اشغال محدثه ست مثل یا علی یا حسین یا خواجه
 یا پیر یا قطب یا غوث و نحو آن بجای نام پاک الله گفتن و خواندن و یا شیخ جیلانی
 شمس الدین بر زبان آوردن و دو گانه وی رح گزاردن و پشت بجانب بغداد نکردن
 و اولیای را حاضر و ناظر و متصرف در امور خلق اعتقاد کردن و نحو آن و این کار از
 بدعت گذشته بسرحد کفر میرساند فضل ذکر لا اله الا الله است ابوالشیخ در عظمه
 از ابی هریره مرفوعاً آورده فکر ساعه خیر من عبادة ستین سنة
 بدعت و دیگر اسامی مکر و همه و القاب و خطاب استحدثه ست مثل عبد الرسول
 و عبد النبی و عبد الولی و رسول بخش و نبی بخش و حسن بخش و امام بخش و خواجه بخش

و شیخ داد و امیرداد و پیرداد و نحو آن که صفار دامان این نامها
 آلوده چرک شرک است و خطاب اولی الامر همچو سلیمان جاه و آصف جاه و
 ثریا جاه سراسر کذب و زور و احادیث صحیحیه وارده در باب اسما در دین
 همه محدثات میسند دلالت یا اشاره بخاری از ابی هریره مرفوعاً آورده لکن
 الاسماء یوم القیامة عند الله رحل یسعی ملک الاملاک مراده البخاری
 بدعت و یگر مدح کردن شعراء و نشیان ست امر از سلیمان ابدال و سخا و جز
 آن مثل مولی ملوک العرب و العجم و سلطان الخافقین و شنشاه نشاتین آنحضرت
 فرموده در دمان مدح سرایان خاک اپناید این ست خلاصه آنچه رئیس محرم
 وزیر الدوله وزیر محمد خان والی لئونک در کتاب مذکور نوشته غفر الله لنا و له
 و جزاه عنا خیر او این کتاب و صایای او کتابی خوب است جز آنکه طول مفراط
 دارد در عبارت و مقتصرست بر حکایات و آنچه در رد این بدعات بطور
 انموزج بعضی از روایات فقهیه ذکر نموده حجتست بر تعلدین مذاهب و زنه
 اهل حق محتاج همچو نقول نیستند چه ایشان را روایت مغنیست از رای و
 اقوال جمهور و با جمله اصل کار در دین اتباع سنت مطهره سید المرسلینست
 صلی الله علیه و آله و صحبه جمعین بازید و عمو کار نیست پس همت آنست که
 تابع دلیل باید بود و از همه قال و قیل باید در گذشت و در قدوه حق سوسه
 صواب مبالات بخلاف احدی هر که باشد و هر کجا که باشد نباید کرد که دنیا
 روزی چندست و آخر کار با خداوند آنجا از اختیار رای فلان و بهمان
 نپرسند بلکه از بهین اتباع حدیث و قرآن حساب بگیرند بیشتر مردم اندیشه

رسوائی و زوال جاه و معیشت و جرح و قدح ابناء عصر و رد و بدل اهل دهر
 مانع میشود از قبول حق و قول بصواب و این چیزی نیست صفت مؤمنین در
 کتاب رب العالمین آنست که لا ینخافون فی الله لومة لائم و در حدیث
 شریف وارد شده افضل الجهاد کلمة حق عند سلطان جائز پس بر
 جرح و قدح بمنفسان و هم عصیان و جفا و مخالفان و ایذا معاندان از حق
 بحت و صواب صرف بطمع جاه و دولت نمی باید درگذشت که در حدیث آمده
 اشد الناس بلاء الانبیاء ثم الامثل فالامثل شیاطین الجن و الانس در
 هر عصر بسیار و بشمار اند و اسباب ترزل و مواد ضلال و صنائع و بدائع شرک
 و بدع و محدثات در هر زمانه بکثرت موجود و نجات از تلوث بدان و ابتلادگان
 دشوار بلکه محال و زن و فرزند و اهل قرابت و اجاب بهم نواله و هم پیاله از
 اقوی بواعث و اکمل حوامل برگرفتاری در آنها در هر جا حاضرین شاهبازی
 باید که درین رسته خیز مصائب و طوفان ضلالت خود را بمت عالی و عنبر
 ستالی ازین ورطه هلاک بساحل نجات افکند و شعائر اسلام را بر جمیع مراسم
 عالم تقدیم دهد و در برابر رضای الهی و اتباع رسالت پناهی از جمله خویش و
 بیگانه بگسلد و از همگان کناره گیر شده بنشین مجالس علوم کتاب سنت گردد

بیای عشق رسوائی جامم کن که کیچیزی	نصیحتهای بیدردان شنیدنی آرزو دارم
-----------------------------------	-----------------------------------

و سد در القابل ۵

ملت عشق از همه ملت جد است	عاشقان را ندید ملت خداست
---------------------------	--------------------------

وصیت دیگر در حدیث آمده است که من ادراغ منکم عیسی بن مریم

فلیقرء منی السلام این بنده آرزو دارد که ایام حضرت روح الله علیه السلام
 در یابد اول کسی که تبلیغ سلام کند من باشم و اگر من آنرا ندانم یا فتم هر یک که از اولاد یا
 اتباع من زمانه بهجت نشان آنحضرت در یابد حرص تمام کند در تبلیغ سلام تا کتیبه
 آخره از کتاب محمدیه ما باشیم بکذا فی المقالة الوضیة و درین عبارت اشارت است به
 زمان نزول وی علیه السلام از آسمان بزین و اول کسی که این وصیت کرد و چنانکه در
 شرح وصایاست شیخ محمد بن اتقی بن محمد بن یوسف بن علی است لکن لفظ وی صحیح
 این است ولا یقبلوا کلاما من ذوق احد الا من ادراک منه الاما مرصحا
 المهدی علیه السلام فیبلغه سلامی انتهى اما درین سلام حواله بهجرت است
 نیست و چه قسم می تواند شد که در خبر ذکر ابلاغ سلام بعیسی علیه السلام است نه بمهدی
 و شیخ خوب الله رحمه الله تعالی که والد بزرگوار حضرت شیخ محمد فاخر زائر آل ابادی
 محدث کمی است رحمه الله تعالی بعد از نقل عبارت مذکور نوشته که از اینجا بخاطر رسید
 که صاحب وصیت را با الهام معلوم بود که زمان مهدی موعود من الرب المعبود نبوغی
 قریب است که کسی از زمینان و شاگردان ایشان بدان فائز می تواند شد اما مقصود
 نه آنست زیرا که تا حال این امر وقوع نیافته و زیاده بر پانصد سال گذشته پس
 مراد آنست که چون زمان مذکور مبهم است و تعیین آن با استدلال یا کشف بهنجی
 که بطرق خلاف بدان امکان نداشته باشد امری است که در عدم جواز آن
 اریاب نیست پس قریب و بعد آن زمان هر دو امکان دارد و صورت قریب
 هر کس که ازین مردم بآن سعادت فائز شود سلام مرا بآن عالی جناب رساند
 چنانکه امم سالقه از کتب آسمانی و اخبار انبیاء علیهم السلام فروده قدوم برکات

لزوم حضرت خیر الانام علیه الصلوٰۃ والسلام در یافته در مدینه سکینه و حوالی آن مصر
 سعادت قرنیه توطن برزند و سلف بخلف وصیت رسانیدن سلام بدان عالمیقا
 می کردندالی قوله بدین امید من هم وصیت سکینه هر کس که برین نوشته من مطلع شود
 و آن زمان مبارک را که تعیین کننده آن تا حال سالک مسلک خطا بوده است در باید
 سلام مرا عرض در گاه او رضی الله عنه سازد و از برای مغفرت گنامان من از وی
 رضی الله عنه دعا خواهد انتی گویم چون آمدن مهدی موجود است و وی آخر ائمه
 است از ائمه سلام رسانیدن سلام بجناب رفیع او مضائقه ندارد اگر چه ذکرش
 در حدیثی یافته نشده و آنچه در آن آمده ابلاغ سلام بحضرت روح الله علیه السلام است
 پس بس و مانند در دوسه موضع از موافقات خودم از زوی رسانیدن سلام نبوت
 بجناب وی کرده ام و درین مقام نیز تبجیست این بزرگواران بشمول مهدی
 علیه السلام بزبان خامه می سپارم و اگر چه زمان ظهور مهدی و نزول مسیح علیهما
 السلام نمیدانم و نه تعیین آن برسد اما قرآن حالیه و ایادات شریعیه شریعت
 بقرب آن زمان بکثرت نشان و ما اقرب ما هوات و ما بعد ما هوفات
 و کیف که تقدیمات این ماجرا درین نزدیکی زمان روشن تر از آفتاب است و در وقوع
 علامات صغری و کبری که متصل ظهور وی خواهد بود روز افزون و این مائت
 سیزدهم از هجرت در انقضاض و بعد از سه سال آغاز صد چهاردهم معلوم و
 ظهور وی علیه السلام در اول مائت ماثور پس اگر در اس همین مائت آیه این نعمت
 بوجود آید استبعاد نیست و اگر تا سه صد مائت دیگر و علم هر کسند نیز امکان دارد و
 علی کل حال رسانیدن سلام نبوت بحضرت مسیح و رسیدن خود بخد مت جناب

مهدی علیهما السلام ازین هر دو هر چه میسر شود از عظم سعادت و اکرم مفاخرت
و بیاهات سبت امیدواریم که اگر زمانه ایشان را در یایم خود باین سعادت قیام کنیم
ورنه هر که از اخلاف ما آن زمان سعادت اقتران را در یاید بر حص تمام کسند بر
رسانیدن سلام رسالت و سلام احقر این امت و هم بعرض سلام خود بر آن پیغمبر
و امام ملت و بر استحصال شرف خدمت تا چند آخر از جنود محمدیه و عسکر سپین از
عساکر احمدیه ما باشیم

عمر گذشته بحر و می اگر روز پسین | ختم بر دولت دیدار شود باکی نیست

وصیت دیگر آنکه منجمله تقدیم مصلحت دینی بر مصلحت دنیوی یکی آنست که در
سناکت دینداری را منظور داند چون درین زمانه مذہب رفض و تشیع در اکثر
خانها شیوع یافته و در قصبات بسبب سبقت برادری با یکدیگر قرابت میکنند
و شرفار را بیشتر نظر بر علون نسب یا رفاه معیشت می باشد پس ما را و اخلاف ما را
در امر سناکت نظر بر رعایت دین باید داشت و دختر را سبب نکاح پسرافضی یا تنهم
بر رفض اگر چه از ذوی القربی و از اهل جلد خود باشد هرگز نباید در آورد گو
صاحب دولت و عالی نسب باشد و نه دختر که ام شیعیه را علی اختلاف انواع هم از برای
پسران و فرزندان خود باید گرفت و همچنین درین زمانه کثرت بدعات و محدثات بغایت
درجه و نهایت عموم رسیده و کم خانه از اهل علم و نسب باشد که از ان خالی مانده الا ماشاء
الله تعالی پس تا تواند باین مشرکان و بدعتیان قرابت نکنند بلکه دین را
بر مال و جمال و حسب و نسب تقدیم دهد آنحضرت فرمود صلعم تنکم المرأه لا یربع
لها لها و حسبها و جمالها و دینها فاظفر بذات الدین تربت یدک مرأه

البخاري ومسلم متفقاً عليه من حديث ابى هريرة رفتح البارى كفته
 الكفاءة فى الدين متفق عليه فلا تحل المسلمة لكافراً أصلاً ودرجاً
 وكبيراً ومنى حديث ذكره كفته وفى حديث جابر فعليك بذات الدين والمغنى
 ان اللاتق بذى الدين والمروة ان يكون الدين مطمخ نظره فى كل شئ
 لا سيما فيما تطول صحبتته فأمره النبى صلعم بتحصيل صاحبة الدين
 الذى هو غاية البغية وقد وقع فى حديث عبد الله بن عمرو عند ابن ماجه
 رفته لا تزوجوا النساء الحسنهن فعسى حسنهن ان يرديهن اى يهلكهن
 ولا تزوجوهن لاموالهن فعسى اموالهن اى يطفينهن ولكن تزوجوهن
 على الدين ولا مة سوداء ذات دين افضل وقوله تربت يداك المصقفة
 بالتراب وهى كناية عن الفقر وهو خير بمعنى الدعاء لكن لا يراد بحقيقته
 ويهدى اجزم صاحب المحدثه وزاد غيره ان صدور ذلك من النبى صلعم فى
 حق مسلم لا يستجاب شرطه ذلك على ربه وحكى ابن العربى ان معناه
 استغنت وردد بان المعروف اترب اذا استغنى وترب اذا افتقر ووجه
 بان الغنا الناشئ عن المال تراب لان جميع ما فى الدنيا تراب ولا يخفى بعده
 قال القرطبي معنى الحديث ان هذه الخصال الاربع هى التى يرغب فى نكاح
 المرأة لاجلها فهو خير عما فى الوجود من ذلك لانه وقع الامر
 بذلك بل ظاهراً بأحثة النكاح لقصد كل من ذلك لكن قصد
 الدين اولى قال ولا يظن من هذا الحديث ان هذه الاربع يؤخذ منها
 الكفاءة اى تنحصر فيها فان ذلك لم يقل به احد فيما علمت وان

كانوا اختلفوا في الكهانة ما هي انتهى ما في الفقه وبالجملة ازين عبارت
 که در شرح حدیث مذکور نقل یافت معلوم شد که دین مقدم است بر همه نصاب
 و اعتبار نسب در کفارت چیزی نیست و معنی آن میگوینیم که نکاح با زن مسلمه بنا
 مال و حسب و جمال ناجائزست زیرا که در حدیث مذکور آمده که تنکح المرأة لا یربع
 لمالها و حسبها و جمالها و دینها و لکن اینقدرست که شارع دین را برین برتر
 چیز ترجیح داده پس اگر با دین یکی ازین اشیاء ششم هم جمع گردد فبها و نعمت بلکه
 نور علی نور باشد ورنه دین را بر همه مقدم باید داشت زیرا که روز قیامت سواى
 دین و تقوی چیزی دیگر بجا نخواهد آمد و نسب را نخواهند پرسید
 که دین راه فلان ابن فلان چیزی نیست * حق تعالی فرمود ان اکرمکم عند
 الله اتقاه و دولت دنیا اعتبار ندارد که شتق از تداولت المال غناد
 وراثته و درستان المحدثین نوشته که پدر عبدالله بن المبارک غلام ترک
 بود مالک وی روزی از وی درباره کدخدائی دختر خود که بچه جوانی رسیده مشو
 خواست مبارک گفت عربان جاہلیت دختر خود برای حسب و نسب میدادند
 و بیو دیان برای مال و نصاری برای جمال و در اسلام دین را اعتبارست ازين
 هر چهار برتر پسند خاطر شریف باشد اختیار باید کرد مالک عقل وى بسیار
 خوش آمد بخانه رفته بمادر دختر این مشوره بیان کرد و گفت میخواهم که دختر خود
 را بمبارک دهم که در ورع و تقوی و دینداری سرآمد زمانه است گو غلام باش
 مادرش نیز راضی شد و دختر را با و دادند از وی عبدالله بن المبارک بوجود آمد
 انتی ورتبه عبدالله در جامعه اهل علم معلومست شعراء عصر در مدحش قصائد

پرداخته اند و قطعات اشاد کرده از انجمله این قطعه است ه

اذا سا ر عبد الله من صر و ليلة	فقد سا رعنها نورها وجهها
اذا ذكر الاخيار في كل بلدة	فهو انجم فيها وانت هلالها

و ما احسن ما في النجم المقبول من شرائع الرسول که مستبر در کفایت دین و خلق
ست نه نسب و اگر اعتبار نسب و صناعت کنند پس اشرف انساب بنی هاشم
ست و فضل صنائع صنعت علم و تزوج با غیر کفو و نسب و مال از اصعب نوازل
ست بر کسیکه ایمان بخدا و روز آخرت نیاورده انتهی گویم این عبارت خلاصه
دقت طویل و زبده اکثر قال و قبیل و حاصل مباحث جلیل بعد از جلیل و عصاره مدلول
احادیث رسول جلیل است صلعم زیرا که در حدیث شریف بروایت ابی هریره رضی
الله عنه آمده که آنحضرت فرمود اذ اخطب اليکم من ترضون دینه و خلقه
فزوجوه ان لا تفعلوا تکن فتنه فی الارض و فساد عریض هر و الا الذمذمی
و در معنی این حدیث حدیثهاست و منطوق همه با تقدیم امر دین بر امور دنیا
در باب تزوج و موید اوست حدیث عبد الله بن عمر و فرعون الدینا کلها امتاع
و خیر صنایع الدینا المرأة الصالحة و اهل مسلم چه صلاح عبارت از دینداری خدای است
ست و هرگز در هیچ حدیثی از اعتبار نسب را نمی توان یافت و لفظ حسب که در
حدیث متقدم گذشته مراد بدان خصال حمیده است شرعاً و عرفاً که در مرد و آباء
او یافته شود لا غیر و نعم ما قبل ه

اعتبار شرف آدمیان از حسب است	بهر تحقیق نسب آدم و حوا کافی است
------------------------------	----------------------------------

و علامه دوران عبد الله بن احمد بن اسودان روح را درین باب رساله مبسوط

ست که آنرا کتاب تعریف التیقظ والانتباه لما يقع فی مسائل الکفارة من الشبهة
نام کرده و در تحقیق کفارت نسب و عدم اعتبارش در آنکه واد تحقیق واده فان
شئت زیاده الاطلاع فراجعه و آنکه در احادیث ترغیب در نساء قریش و
تزوج با بکر و مناکحت با وود و وود و حر اتر آمده مقصود بدان نه نسبت بلکه
صلح دیگرست که خود در آن احادیث ذکر یافته چنانکه در حدیث ابی هریره است
قال قال رسول الله صلعم خیر نساء ما کن الابل صالحه نساء قریش
احناه علی ولد فی صغره و امر عاه علی نرج فی ذات یدها متفق علیه
پس خیرت ایشان را بنا بر حسن و رعایت فرمود و در حدیث جابر آمده مرفوعاً
فهل بکرا تلامعها و تلامعک متفق علیه و در حدیث عقبه بن عوفیم بن
ساعده انصاری است قال قال رسول الله صلعم علیکم بالابکار فانین
اعذب افواها و انتق ارحامها و ارضی بالیسیر رواه ابن ماجه مرسل
و در حدیث معقل بن یسار آمده که گفت فرمود رسول خدا صلعم تزوجوا الولود
الودود فانی مکاتر بکم الامم رواه ابوداؤد و النسائی و در حدیث انس
ست که قال قال رسول الله صلعم من اراد ان یلقی الله طاهراً مطهراً
فلیتزوج الحوائر رواه ابن ماجه و درین حدیث فضیلت تزوج با حرائر
ست و منع از نکاح با اما شرعی نیست اما درین زمان وجود چنین اما معدوم
بوده و آنچه ازین جنس نزد اکثر مردمست خلاف صورت شرعیست و باجمه
تا زن آزاد میسر آید کسی چرا بکنیز گزاید و این تزجیح نه بنا بر آنست که نسبت
ست و کفارت بلکه بسبب آنست که زن آزاد صالح و شائسته می باشد

غالباً يعني نسبت بامت وصلاح زن مطلوب است وآن عبارت از حسن اسلام
 اوست وکه را در حدیث ابی امامه آمده عن النبی صلعم انه يقول ما استفاد
 المؤمن بعد تقوی الله خیرا له من زوجه صالحه ان امرها اطاعته
 وان نظر اليها سترتة وان اقسم عليها ابوتة وان غاب عنها نصحتة
 فی نفسها وما له سر الا ان ما جعة و تفسیر صحاح که درین حدیث از کلام جناب
 نبوت ذکر یافت منعی است از جمله قیل وقال وراجع است بسوی اوصاف
 اسلامیة و اخلاق ایمانیة نه بسوی نسب و کیف که در قرآن مجید نص است بر عدم
 نفع نسب روز قیامت کما قال تعالی فلا انساب بینهم یومئذ ولا
 یتساءلون حافظ در فتح الباری زیر کریمه وهو الذی خلق من الماء
 بشرا فجعله نسبا وصهرا الآية گفته قال الفراء النسب من لا یجمل نکاحه
 والصهر من یجمل نکاحه فكان المصنف یعنی البخاری لما رأی الحصر
 وقع بالتسمین صلح التمسک بالعموم لوجود الصلاحیة الاما دال الدلیل
 علی اعتبارہ وهو استثناء الکافر انتهى واین عبارت ناظر است در آنکه
 صل در کفارات اسلام و صلاح است پس بس بعد گفته و قد جزم باز اعتبار
 الکفاءة یتختص بالذین مالک و نقل عن عمرو بن مسعود و من التابعین
 عن محمد بن سیرین و عمر بن عبد العزیز و اعتبر الکفاءة فی
 النسب الجمهور و قال ابو حنیفة قریش اکفاء بعضهم بعضا و العرب
 كذلك و لیس احد من العرب کفوا قریش کما لیس احد من غیر العرب کفوا
 للعرب هو وجه الشافعیة و الصحیح تقدیر بنی هاشم و المطلب علی غیرهم

ومن عداه هؤلاء الكفاء بعضهم لبعض وقال الثوري إذا نكح الموالي العربية
 يفسخ النكاح وبه قال أحمد في رواية وتوسط الشافعي فقال ليس نكاح
 غير الكفاء حراماً فأرد به النكاح وإنما هو تقصير بالمرأة والأولياء فإذا
 رضوا صح ويؤخذ لهم تركوه فلو رضوا إلا واحداً فله فسخه وذكر أن المعنى
 في اشتراط الولاية في النكاح لئلا تضعير المرأة نفسها في غير كفواً انتهى
 ولم يثبت في اعتبار الكفاءة بالنسب حديث وأما ما أخرجه البزار
 من حديث معاذ رفعه العرب بعضهم كفاء بعض والموالي بعضهم
 كفاء بعض فأسناده ضعيف واحتج البيهقي بحديث وثلاثة مرفوعاً
 أن الله اصطفى بني كنانة من بني اسمعيل الحديث وهو صحيح أخرجه
 مسلم لكن في الاحتجاج به لذلك نظر لكن ضم بعضهم إليه قد موافقاً شيئاً
 ولا تقدموها ونقل ابن المنذر عن البويطي أن الشافعي قال الكفاءة في
 الدين وهو كذلك في مختصر البويطي قال الرافعي وهو خلاف المشهور
 ونقل الأبري عن الربيع أن رجلاً سأل الشافعي عنه فقال أنا عربي لا
 تسألني عن هذا انتهى كلام الفتح كرم حديث قد موافقاً شيئاً أقرت
 شود نص نيت در باب كفاءات نسب بلكه در باره امامت و خلافت ست
 و نیز مذہب شافعی اگر چه مشهور نباشد موافق مذہب مالک ست گویا
 شاگرد درین سلسله همزبان استاد آمد و هو الصواب و از اینجا شناخته بشی
 که اقوی مذہب در باره کفاءات نکاح مذہب امام دارالہجرت مالک بن انس
 رضی اللہ عنہ و خصماً بابل حدیث قدیماً و حدیثاً بہین جانب رفتہ اند و خفیه

و غیره که اعتبار دیگر چیزها از اتحاد نسب و حرفه و مال و نحو ما میکنند آثار قتی از
 علم بران ندیت و هرگز دلیلی از ادله شرعی مساعدت مختار ایشان نمیکند جامع
 کثیر از خلفاء بنی عباس و بنی امیه را والدات همین امهات اولاد بوده اند چنانکه
 از تاریخ خلفاء و جزآن ظاهرست و عصبای اهل بیت خصوصاً ائمه اثناعشر
 را غالباً همچنین اتفاق افتاده چنانکه از کتاب نور الابصار فی مناقب آل بیت
 النبوی المختار ثابتست و کذاک گرو و صحابه بسیاری را از امار شرعی و در حباله
 عقد خود در آورده اند چنانکه از کتب سیر روشنست و تمامه شرفا که معظمه
 الی الآن و جمیع عمرتین و جزآن تا الحال بر همین طریق ساکتست و از آنها
 چه میتوان گفت که خود شارع علیه السلام را در ازواج مطهرات ازین قسم جمع
 نساء اتفاق افتاده و جز چهار پنج زن همه با غیر قرشیه اند پس اعتبار نسب
 کجا ماند خاصه از طرف امهات و این همه تعصب و لعنف و محبت جاہلیت که
 اهل قصبات در اشتراط نسب و الدات رعایت مینمایند همه بی اصلست
 ظلمات بعضها فوق بعض آنچه در شرع مطهر آمده اعتبار نسب از
 طرف پدرست گو مادر از غیر قبیل و لطن و فخذ وی باشد آری نکاح صحیح شرعی
 با عدم سفاح و وجود دین و حسن خلق و صلاح ضرورت این عصبیت جهانی
 عظیم را از پسران و دختران مسیمن بشرافت و شیخوخت از سنت نکاح محرم
 داشته و بسبب فتنه عظمی و فساد عریض گردیده چنانکه خبر صادق مصدوق در
 حدیث تقدم بدان اشعار کرده بود پس حدیث مذکور یکی از اعلام نبوتست
 و با جمله هر که را جی تقارب و راضی بر ضار رسول تقرب باشد او را ضرورت

که در باب کفارت سناکت ذکر و اناث و اخلاف و اولاد خود شیوه مرضیه
 سلف صالح را برگزیند و برگفته زید و عمرو و غیره نکند و بداند که در نسب او خواه
 سید باشد یا شیخ یا جز آن از اختلاف امهات نقصانی رومی نمیدهد بخاری در
 صحیح خود بر اثبات این مدعا حدیث عائشه در قصه ضباعه بنت الزبیر بن عبدالمطلب
 بنت عم البنی صلعم آورده و وی زوجه مقدار بن عمر و کندی است که منسوب بود بسو
 اسود بن عبدغوث زهری بنا بر آنکه وی مقدار را تبنی خود ساخته بود پس از
 خلفاء قریش شد و مع هذا ضباعه را که با شمیمه تزویج کرد حافظ در فتح گفته
 فلولا ان الکفاءة لا تعتبر بالنسب لما جاز له ان یتزوجها لانهما فوقه
 فی النسب والذی یعتبر الکفاءة فی النسب یحیی بانها رضیت هی و
 اولیاءها فسقط حقهم من الکفاءة و هو جواب صحیح ان ثبت اصل
 اعتبار الکفاءة فی النسب انتهى لکن این اعتبار ثابت نشده و اما اعتبار
 کفارت بالپس در فتح گفته مختلف فیه عند من یشترط الکفاءة و الاشهر
 عند الشافعیة انه لا یعتبر و نقل صاحب الافصاح عن الشافعی انه قال
 الکفاءة فی الدین و المال و النسب و جزمها باعتبارها ابوالطیب و الصمیر
 و جماعته و اعتبره الفنا و ردی فی اهل الامصار و حض الخلاف باهل
 البوادی و القرى المتفاخرین بالنسب دون المال انتهى گویم این تفصیل
 که ذکر یافت بر صحت و اصلیت آن حجتی منتقض نیست و با حدیث صحیح مرفوع
 در بیان نباشد قیام دلیل بر دعوی نمی تواند شد اگر چه اقوال صحابه چنان بود
 تا با قوال فقها چه رسد پس مانند مگر اعتبار دین و صلاح حال و در نسیورت

چنانکه قرابت با غیر کفو مضر صحت نسب و شرافت نیست همچین شسته داری
 باید عیان شرافت اگر روض یا خوارج یا تبذره اند هر چند نسب ظاهری ایشان
 مضبوط باشد سودی جز خسران ابدی در داری نمی بخشد و راجع به بیچ فایده
 و عائد بکدام عائد نمی گردد و الله الموفق وهو المستعان پس سعادت مند
 از ما کسی است که این رسم و اسم بدر از میان خود بردارد و ازین قیود خود
 را و اهل خود را با سازد و بر بخت شرع قصر نماید و اهل دین را بر اهل دنیا
 برگزیند و مال و جمال را هنر حال و قال و مال او نگردد بسیار دیده ایم
 و تو هم شنیده باشی که هر که بطمع دولت بنجاند و ولتمندان رشته رست کرد
 دست از دین شویید و هر که بجز در جمال افتاد مال او بدشد و دنیا در حق
 او دوزخ حاضر گشت و نعم باقیل ۵

جان سختم خد را ز دوزخ جاوید کرد	خانه در کوچی آسوده دلانم دارند
---------------------------------	--------------------------------

و الحمد لله تعالی که ما را اگر چه این ابتلار و داد اما از تعاقبش بتوفیق ایزدی
 قدری نجات حاصل و از آنچه بر کران نتوانستیم شد در آن مجبوری تمام و
 مغذوری تمام است الا من اکره و قلبه مطمئن بالا یمان ۵

پای بستند و ره سعی نشانم دادند	دست و بازو بشکستند و کلام دادند
--------------------------------	---------------------------------

والمهدی من هداة الله -

وصیت دیگر از نصاب سود مند که برای دین و دنیا سفیدست و در وصایا
 حضرت قاضی ثناء الله رحمه الله تعالی مذکور آنست که از اتباع خود زن و
 فرزند و نوکر و غلام و کنیز و رعیت با هر یک چنان معاشرت باید کرد که آنها

راضی باشند و دوست دارند و از کثرت اخلاق و غمخواری و عدم تکلیف
 ملاطفت و رعایت با بجان گردیده باشند مگر آنکه بعضی از آنها از حسد یکدیگر اگر ناخوش
 باشند آن معتبر نیست و متبوعان خود را از ادب و فرمان برداری و خدمتگداری
 راضی دارند مگر در آنچه بمعصیت امر کنند رسول خدا فرمود صلعم لاطاعة الخلق
 فی معصية الخالق رواه فی شرح السنة عن النواص بن سمعان و درین
 معنی است حدیث علی کرم الله وجهه قال قال رسول الله صلعم لاطاعة
 فی معصية انما الطاعة فی المعروف متفق علیه و عن ابن عمر قال
 قال رسول الله صلعم السمع والطاعة علی المرء المسلم فی ما احب و
 کراه ما لم یؤمر بمعصية فاذا امر بوجوبية فلا سمع و لاطاعة متفق
 علیه و باقران خود از اقربا و برادران و دوستان و هم صحبتان همسازان
 با خلاص و محبت و غمخواری و تواضع باشند دنیا جای سهل است برای
 مساملات دنیوی با هم تقاطع نکنند بیچ خانه بر باد شده مگر وقتی که با هم
 منازعت و مخالفت کردند و از کسانیکه اندیشه دشمنی باشد آنها را با احسان
 و نگوئی شرمنده و سرنگون باید کرد

آسائش دو کیفیت تفسیرین دو حرف است | بادوستان مروت بادشمنان بد را

قال الله تعالى اذفر باآتی هی احسن فاذا الذی بینک و بینه عداوة
 کانه ولی حمیم و ما یلقاها الا الذین صبروا و ما یلقاها الا اذ و حظ
 عظیم و ما یذغناک من الشیطان نزع فاستعد بالله انه هو
 السميع العلیم یعنی دفع بدی کن بخصمتیکه نیکوتر است یعنی بدی دشمنان

به نیکوئی کردن با آنها از خود دفع کن پس ناگاه شخصی که در میان تو او دشمنی
ست دوست و محب تو خواهد شد و نمی گنجد این چنین مگر کسانی که صبر میکنند و مگر
کسانی که صاحب نصیب بزرگ اند و اگر وسوسه شیطان ترا درین کار مانع شود
اعوذ بخوان و پناه جوی بخدا بدستی که خدا سمیع و علیم است این حکم در حق
کسی است که باومی برای دنیا دشمنی و ناخوشی باشد اما کسی که خالصانه بپوی دشمنی
باشد مثل روافض و خوارج و گورپرستان و پیرپرستان و بدعت پسندان
و مشرکان و مانند آن با آنها موافقت نکند تا از عقائد فاسده تو بپسند
اگر چه پدر یا پسر باشد قال تعالی یا ایها الذین امنوا لاتخذوا عداوی
وعدو که اولیاء الی قولہن تنفعکم ارحامکم ولا اولادکم یوم القیامه
یفصل بینکم در خاندان ما همیشه علماء و مشایخ بوده اند که در هر عصر ممتاز
بودند و بعضی با مارت رسیده و همه مذہب اہلسنت و جماعت داشته اند الا صاحب
سطور و بعضی دیگر پدر مرحوم که خاکش سبز باد از گنجان بریده طریق سنت و تقا
سپرد و سرآمد تقیاد روزگار و ابرار زمانه گشت و عمر عزیز را در نصیحت خلق و
گوشه گزینی و قناعت و توکل و صبر با کمال نزاہت و نفاست جامه و طعام
مسکن بسر برد قدس الله روحه و احاد علینا فتوحه

از فرزندان فقیر ابو انبیر و ابو نصر سید نور الحسن طیب و سید علی حسن طاهر
در تحصیل علم مشغول اند و بوجود کتب نفیسه و سعادت رزق مخلوط امیدوارم
که اقبال دنیا در حق ایشان سبب حجاب از آخرت نگردد و تا تو اندر در ہم رسانید
مراتب علیہ دینیہ شش و کوشش و رزند و امور دنیا را چندان اعتبار نهند

که خوابی و سرابی پیش نیت

دولت دنیا که تمنس کند | با که وفا کرد که بانا کند

و بعد از آنکه حق تعالی ایشان را فرزندان روزمی فرماید و در علم و عمل
و مال و کمال و نیت و طویت و سیرت و سریرت ایشان برکت بخشد سعی
کنند که این دولت لازوال را کسب و احاطه نمایند که هم در دنیا و هم در عقبی
شمر برکات بسیار و فتح سعادت بشمارست و شیوه و سررشته خاندان را
که اتسام بعلم و عمل و تقوی است هرگز از دست ندهند که بعد از علم دولتی دایم
باقی که جالب رزق و سعادت و موجب ترقی دین و دولت باشد موجود نیست
عالم را اگر رزق مقدر بهم رسیده نباشد و نعمت و رزق در نفس خود از غیر مستغنی
ست و پیش هیچکس شرمنده نیست و جاهل را نه دین است و نه خوبی دنیا و علم
عبارت است از دانستن حسن و قبح عقائد و اخلاق و احوال و اعمال که علم
عقائد و علم اخلاق و علم فقه سنت تکفل آنست و این علوم بدون دریافتن
ادله از قرآن و حدیث و تفاسیر معتبره و شرح حدیث و اصول فقه و اصول
فلسفه و دریافتن اقوال صحابه و تابعین و علم صرف و نحو و بیان و معانی صورت
نمی بندد و قاضی صاحب فرموده در اکثر فتاوی بعضی روایات بی اصل نوشته اند
در یافت حال صحیح و سقیم مسائل بدون این همه علوم میسر نمیشود پس درین علوم
سعی باید کرد و خواندن حکمت فلاسفه لاشی محض است کمال دران مثل کمال
مطربان است در علم موسیقی که موسیقی هم فنی است از فنون حکمت ریاضی مگر
منطق که خادم همه علوم است خواندن آن البته مفید است انتهی یعنی بقدر

ضرورت و گذشت که علم عبارت از سه چیز است آیه محکمه و سنت قائمه و فزیه
عادل و آنچه سوا می اوست فضول است و لغت و صرف و نحو و دیگر علوم آیه چون
از جنس معدت علوم کتاب و سنت بوده است در جواز زیرا که وسائل
را در بعضی مجال حکم مقاصد باشد و هر چه در اصل در فعل و فهم آن نیست خارج است
از ما نحن فیه و الله اعلم بالصواب -

وصیت دیگر مرجع همه طرق بسوی تحصیل بهیئت نفسانیه است که نزد صورت
مسمی باشد نسبت زیرا که این نسبت یک انساب و ارتباط است با و تعالی و بکنیه
و نور و حقیقتش کیفیتی حاله در نفس ناطقه است از باب تشبیه بلکه آنکه باطلاع بسوی
جبروت تفصیل این اجمال آنکه بنده چون بطاعات و طهارات و اذکار مداومت
کرد او را صفتی قائم بنفس ناطقه حاصل میگردد و ملکه رسوخه از برای این توجیه
دست بهم میدهد پس این دو جنبه از برای نسبت و زیر هر جنبه انواع بسیار
از انجمله نسبت محبت و عشق است و اثرش رسوخ این صفت است در دل
دیگر نسبت کسر نفس و تیزی از خطوط و لذات اوست و بعضی کابر این را
نسبت اهل بیت نامیده اند و از انجمله نسبت مشاهده است و این ملکه توجیه
نمودن بسوی مجرد بیست است الحاصل حضور مع الله را الوان است بحسب
اقتران معنی محبت یا کسر نفس یا غیر این هر دو بیاد داشت و ازین لونها
چون ملکه رسوخه نفس قائم گشت نامش نسبت باشد و نسبتها بسیار است و صفا
سره نسبت را ازین نسب جدا گانه می در یاید و غرض از اشغال جمله خانواده با
تحصیل همین نسبت و مواظبت بر آن و استغراق در آن است تا آنکه نفس ملکه

راسخه از ان اکتساب فرماید و لکن گمان نتوان کرد که این نسبت جز باین اشغال
 حاصل نمی گردد بلکه این طرق است از برای تحصیل آن بغیر حصرش اندر ان
 غالب رای نزد ما آنست که صحابه و تابعین تحصیل سکیینه بطریق دیگر میکردند از آنجمله
 یکی مواظبت بر صلوات و تسبیحات و خلوت است بمرآه محافظت بر شریطه خشوع
 و حضور و از آنجمله مواظبت بر طهارت و ذکر مرگ و ذکر ثواب مطیعین ذکر عذاب
 عاصین است و باین ذکر با انفکاک از لذات حسیه و انقلاع از خطوط نفسیه
 حاصل میگردد و از آنجمله مواظبت است بر تلاوت کتاب عزیز و تدبر در ان
 و شنیدن سخن مواعظ و رفاق که در سنت مطهره آمده غرضشکه این جماعه مبارکه
 تا مدتی دراز برین اشیاء مواظبت میکرد تا آنکه ملکه بر آنسخه و هیأت نفسانیه دست
 بهم میداد و بقیه عمر بر ان محافظت میکردند در قول جمیل گفته و هذا المعنی
 هو المتوارث عن رسول الله صلعم من طریق مشایخنا لا شک فی ذلك
 و ان اختلف الالوان و اختلفت طرق تحصیلها انچه و شیخ عبدالغفریز
 گفته مؤلف قول جمیل را شنیدم میفرمود قول فصل درین باب آنست که نسبت
 صحابه و تابعین نسبت احسانیه بود و ترکیش از نسبت طهارت و نسبت سکیینه بود
 با اختلاط برکات عدالت و تقوی و سماحت و همین است محل صلی و مطمح اولی
 کلام خاص و عام ایشان چنانکه قصص و حکایات این اکابر و سلف شایه این
 معنی است پس حمل احوال و اقوال آنها بر همین معنی می باید کرد انتهی گویم و همین
 نسبت احسانیه که از قرون ثلثه فاضله ما ثورست نسبت جمله ایله حدیث و نقله
 اخبارست و لهذا ازین عصابه اشتغال باشغال مختصره صوفیه و رسوم ایشان

ثابت نشده و الصباح یعنی عن المصباح و درین عصر که شیخ کامل و کامل مسیر
 نیست اگر کی تحصیل نسبت منظور باشد چاره نیست از آنکه همین شیوه سلف
 را اختیار کند و اشغال صوفیه را از قبیل اجتهاد و مجتهدین انکار و در اجتهاد و صاحب
 دو اجرست و در خطایک اجر صاحب قول جمیل گفته در واقع طولیکه که در ان امام
 حسن و امام حسین و علی مرتضی را دیدیم از جناب مرتضوی از نسبت خود دم پرسیدیم
 که نزد شما همین نسبت در زمن آنحضرت صلعم بود یا دیگر در احکم با استغراق کردویی
 تامل فرمود پس ارشاد کرد که هی هی بلا فرق و نیز گفته که ارواح المؤمنین است
 دیدیم کی دست بدان دیگر زده است و سلسله ایشان در عالم ارواح بحقیقه القدر
 بنوع غریب و در سوخ عجیب اتصال گرفته و سخن ایشان در باطن الباطن عالم ازواج
 افزون تر نسبت خارج بوده است و السلام و صاحب مدو است را بر سکنه
 احوالهای بلند و شانهای ارجمند باشد که مره بعد مره حاصل میگردد و سالک
 را با بدیهه آنرا غنیمت شمرد و از علامات قبول طاعات و تاثیرش در صمیم نفس و
 سویدار دل داند و جمله این احوال و شیون یکی ایثار طاعت او سبحانه و تعالی
 است بر جمیع ماسوامی او و غیرت بردن بر آن چنانکه قصه حضرت سلیمان علیه السلام
 که در قرآن مجید مذکورست فطفق مسحا بالسوق و الاغناق و حکایت اطلیه
 انصاری در موطای مالک که در نماز نظر بسوی او دلبسی کرد که در حالتش مخرج
 خود میبست و نزد آنحضرت صلعم آمده گفت یا رسول الله هو صدقه الله معرفت
 و شهورست شاه این احوالست و از آنجمله غلبه خوف خداست بر وجهی که
 اثرش بر ظاهر بدن و جوارح نمایان گردد چنانکه حفاظ در وصول منعم البخاری

از آنحضرت صلعم حدیث سبعة یظلمهم الله فی ظله یوم لا ینظر الا ظله
 روایت کرده اند و فیہ ورجل ذکر الله خالیاً ففاضت غیناه ودر
 حدیث دیگر آمده که عثمان بن عفان رضی الله عنه بر قبری استاد و چندان گریست
 که ریشش شریفش تر گردید و آنحضرت صلعم را چون نماز شب میگزارد از نیزی همچو
 از نیرم جل می بود و این همه تاثیر غلبه خوف الهی است و در کتاب عز نیر این خوف
 را اضافت بسوی اهل علم کرده و فرموده انها یخشی الله من عباده العلماء
 و در باره خبت ارشاد نموده ذلک لمن خشی ربه و گفته و اما من خاف
 مقام ربیه و نهی النفس عن الهوی فان الجنة هی المآوی و این نسبت
 در علماء سلف از ائمه اربعه و هم وضمان ایشان بر وجه اتم یافته شده چنانکه
 از ترجمه این اکابر بخوبی واضح است و از آنجمله روای حسنه و منام صالح از مرد
 نیکو کار است آنحضرت صلعم فرمود الروایا الحسنه من الرجل الصالح جزء
 من ستة و اربعین جزء من النبوته و نیز فرمودن یبقی بعدی من النبوته
 الا المبشرات فقالوا و ما المبشرات یا رسول الله قال الروایا الصالحة
 یراها الرجل الصالح او تری له جزء من ستة و اربعین جزء من النبوته
 و به فسر قوله تعالی لهجر البشری فی الحیاة الدنیا در قول جمیل گفته مراد
 بر روای صحیح روایت آنحضرت صلعم است در نام یار ویت خبت و نار یار ویت
 صالحین و انبیاء یار ویت شاهد متبرکه همچو بیت الله و سجد رسول الله صلعم و
 بیت المقدس و روایت و قائل آیه مستقبله که مطابق روایت واقع شود یا و قائل
 ماضیه چنانکه بوده است و روایت انوار و طیبات همچو شرب لبن یا غسل و سخن چنانکه

در کتاب الروایا از اصول مذکورست و رویت ملائکه چنانکه در حدیث آمده ان
 رجلا كان يقرء القرآن ذات ليلة فظهورت ظلة فيها امثال المصابيح
 الى آخر القصة و رویت نبوی افضل مناماتست زیرا که در حدیث آمده که هرگز
 مراد خواب دید وی فی الواقع مراد دید زیرا که شیطان در صورت من نمی تواند بر آمد
 و دیدن جامه سفید همچو دیدن شیر و شهدست احمد و ترمذی از حدیث عائشه
 صدیقیه در قصه ورقه بن نوفل روایت کرده اند که آنحضرت بچواب خدیجه که از
 حالش پرسید گفت که تصدیق نبوت شما کرد و پیش از بعثت شما در فرمود من
 او را در خواب دیدم و بروی لباس سفید بود یعنی اگر در نمی می بود جامه بیض نمیداشت
 و از آنجمله فرست صادق و خاطر مطابق واقعست در خبرست از سید البشر صلعم
 اتقوا فراسة المؤمن فانه ينظر بنور الله مراد بفرست راست حدس
 صائبست و بنجمله آن اجابت دعا و ظهور مظلومیش از جانب او تعالی است بنا بر
 جهد محبت و صدق طویت او و باین جانب اشارتست در حدیث سرب اغبر
 اشعث ذی طمرین لایوب به به لو اقسر علی الله لا یسره

خاکساران جهان را سخفارت منگم	توبه دانی که درین گرد سوار می باشد
------------------------------	------------------------------------

مراد باین جنس غر با اهل اسلام اند که طوبی للفر با در شان ایشان وارد شده
 نه گدایان بیدین و دیوانگان چرکین و با بنجمله این وقایع و امثال آن دال اند بر
 ایمان آدمی و قبول ظاعات و سرایت نور در تیره دل او پس این را نعمت محمی باید
 شمرد و شکر این نعمت خداوندی بصمیم جنان بلکه جمله جوارح و لسان او باید کرد
 بعد از حصول نسبت عروجی دیگر باشد که آنرا فانی السد و بقا باره خوانند و گاه

برین فنا و بقا گذشت لکن در قول جمیل گفته حق نزد من آنست که این فنا
 و بقا از آنحضرت صلعم بواسطه مشایخ بسند متصل ما ثور نیست بلکه موتهی است
 از و اهب تعالی شانہ ہر کر از بندگان خود کہ میخواہد میخشد بدون توارث و
 شایہد این معنی است آنچه از خواجہ نقشبند رحمہ اللہ تعالی مروی است کہ کسی اورا
 از سلسلہ مشائخش پرسید فرمود بیچ کی تا خدا بسلسلہ رسیدہ بلکہ مراجذہ در
 و تا او تعالی برساید و این قضیہ ماناست بانچہ وارد شدہ کہ جذبہ از جذبات او
 تعالی موازی عمل ثقلین است با آنکہ سلسلہ شیعہ خویش را معلوم و معروف است ہر کہ
 خواہان این عروج باشد وی را باید کہ بجانب ساکرتب صاحب قول جمیل رجوع
 کند و تفصیلش از کتاب حجۃ اللہ البالغہ بجوید۔

وصیت دیگر عالم ربانی کہ وراثت انبیار و مرسلین باشد عبارت از کسی است
 کہ محافظت بر چند کاری یکی آنکہ درس علم گوید از تفسیر و حدیث و فقہ و سنت
 و سلوک و عقائد و نحو صرف و اورا شغلی بعلم کلام و اصول و منطق نبود و
 عقائد عبارتست از علم بابتد و صفات و افعال او تعالی با خلوص از دلائل
 عقلیہ و علم کلام و اصول عبارتست از مباحث منطق و امور عامہ و جواہر
 اعراض و ہویا و صورت و نفس و بناء آن بر مقدمات عقلیہ و دلائل بدعیہ باشد
 حق تعالی فرمودہ ہو الذی بعث فی الامم رسولاً منهم یتلو علیہم
 آیاتہ و یریکہم و یعلمہم الکتاب و الحکمۃ مراد بکتاب قرآن کریم است
 و مراد بحکمت حدیث رسول رحیم و علم دین عبارت از همین دو چیز است پس
 و فقہ و سلوک و عقائد چون مستخرج و مستنبط ازین ہر دو اصل است پس گویا

این دو اصل بجای متن است و این هر سه علم بجای شرح و نحو و صرف آلات فهم
این هر دو اند پس سبادی را در اینجا حکم مقاصد داده اند و با جمله در تدریس مراعات
چند چیز ناگزیر باشد یکی شرح غریب از روی لغت عرب دیگر حل عوالم معلق از
نحو سوم توجیه مسائل که باشکله خبریه تصویرش بکشد و حاصلش را بیان سازد چهارم
تقریب دلایل تا نتیجه اش بوزوم بعضی مقدمات مر بعضی و اندراج بعضی در بعضی
حاصل آید پنجم بیان فوائد قیود و تعریفات و قواعد کلیات ششم بیان وجوه
حصر و تقسیمات هفتم رفع شبهات ظاهره چنانکه دو مذہب یاد و توجیه یاد و عبارات
مختلفه مشتبه نمایند یاد و مشتبه مختلف در نظر آیند یاد و سوال و جواب که در حقیقت
مخالف و مختلف اند در ظاهر مشتبه معلوم شوند پس ملین فرق را میان این نیز تفریق
مبتسین خوانند چنانکه حل و در مشتبه مختلف ما را تطبیق مختلفین اند و اول این اختلاف
بیان هر دو بدلائل مطابق باشد یا یکی مطابق دیگری تصنیف یا التزامی و همچو لزوم
چیزی که در تعریفات متنع است مثل استدراک و ذکر انعمی و عدم جمع و منع و نحو آن
و همچو لزوم چیزی که در بر این ممنوع است مثل خبری بودن کبری و سالب بودن صغری
و همچو دفع کردن چیزی که در قیاس استثنائی قاضی لزوم و در قیاس مترانی قاضی اندراج
باشد یاد و نمودن خلاف واقع درین کتاب عبارت کتاب دیگر یا کلام امام آخر که
از اندک این فن است و با جمله عالم نمی تواند که تلامذه خود را فائده تام بخشند تا آنکه یقین
این امور از برای وی نپزدازد و در اثناء درس او زبان آگاه سازد درین مقام
این اجمال مفصل سابق شده فراجع و منجمله امور محافظ علیها یکی یقین شغالی
ست و ذکرش بالتفصیل در قول جمیل مرقوم و آین وقتی رست آید که معلم حسب

استدراک
عادت است
در نظر نامه
تکامل یافته
در تفریق
مخفی بمان
اشکال
تفریق
نیزند هو
مطابق
نیزند
استدراک

این نسبت و شان و حال باشد و رنه هدایت بسوی نسبت سلفیه کافی و
 وافی و شافی است و کلام بر آن گذشت پس اگر ذواکمال ستمی باید که
 او را هنگامی باشد که در آن با مردم بنشیند و بسوی ایشان توجه گردد و بر
 اینان القاء سکینه فرماید چه حجت الهی جز با استطاعت ممکنه و استطاعت میسر
 تمام نمیکرد و دوم صحبت است و حث بر اشغال قولاً و فعلاً و تصرفاً بالقلب و
 الیه الاشارة فی قوله تعالی و یرکبهم والله اعلم و این ترکیه نسبت بعباد
 است فرموده و در حق اهل بیت رسالت لفظ تطهیر ارشاد شده و این تخصیص
 است بعد از تقیم و در آن غزید شرف و کرامت ایشان است نسبت با عبادت دیگر
 ترکیه است بصحبت رسول کریم باشد و تطهیر عترت از خداوند کریم واقع شده و این
 ارفع است از اول اگر چه هر دو خوب است و علم بتطهیر هم بواسطه آنحضرت صلعم معلوم
 شده و الله یختص بر رحمته من یشاء دیگر از امور شارا لیهما تخول بموعظت حسنه
 است او تعالی آنحضرت را فرمودند که ان نعت الذکری لکن درین تذکیر از
 قصص و ایه و حکایات مفصله بیرون نبرد و تخول بموعظت از آنحضرت صلعم بعد
 جناب رسالت از اصحاب علی انجانبش در کتب اصول مروی است و در سنن ابن ماجه
 و غیره آمده که ان القصص لکن فی زمان رسول الله صلعم و لافی زمان
 ابی بکر و عمر رضی الله عنهما بلکه مروی است که صحابه قصاص را از مساجد بد
 میکردند و از ایجاد آنستند که قصص غیر موعظت است و این مذموم است چنانکه آن
 دیگر محمود است و برین جمول است قول حافظ ع مجلس عظ و از دست زبان ابد بود
 و قول خواجه میر درو رحمة الله تعالی

صدای شهره و اعطای که پس بلند شدست	رہین گوش گرانی که داشتیم دارم
-----------------------------------	-------------------------------

و قول ناطق و امثال او از دیگر شعرا است

خون هزار و عطر بگردن گرفته است	صد آفرین بجز آت گوش گرانی من
--------------------------------	------------------------------

و بالجملة قصص عبارتست از ذکر حکایات عجیبه نادره و مبالغه کردن در فضائل اعمال و جز آن که حق و صواب نیست و مقصود بیان نه تدبیر تلقیح سنت و تمیز بین مردم بجدت شریفست بلکه مراد تشدق و اعجاب و تمییز از مردم در فصاحت و حسن ایراد حکایات و امثالست و شک نیست که فرق در میان این هر دو امر مهمست و در قول جمیل از برای آن فصلی جداگانه بسته چنانکه باید و آرز جمله امور موعی الیها یکی امر معروف و نهی عن المنکرست در وضو و نماز چنانکه یکی را بیند که استعیاب غسل نمیکند پس او را با آواز بلند بگوید دلیل للعراقیب من الناس یا بیند که تمام طهارت نمی نماید فریاد بر آرد که صل فانك لم تصل و همچنین درباره لباس و کلام و غیر ذلک کنند قال تعالی و لتکن منکم امة یدعون الی الخیر و ینہون عن المنکر اولئک هم المفلحون و آداب درین کار و بار رفق و لینست و لطف و عطفست قال تعالی و جاد لهم بالتی هی احسن و عطف و شدت کار امر او و ملوک باشد و انکار از دل کار عوامست و شرح این سخن درازست و در محل خود مذکور فارجمع الیه و سجد له امور مشار الیهامو اسات فقرا و طلبه علمست بقدر امکان پس اگر خودش قدرت نذارد و او را یاران و برادران موافق اند ایشان را تحریض و حث بر مواسات و خبر گیری این کسان نماید و چون این صفات در یکی فراهم آید شک نکند در آنکه وی وارث انبیاء و مرسلین است و در ملکوت او را عظیم میخوانند و از برای وی

خلق خدا عاگوست تا آنکه ماهی در جوف آب چنانکه در حدیث وارد شده پس
 این چنین کس را ملازم می باید بود و از دست فوت نباید کرد که وحی کبریا حمر
 و بال هما و اکسیر اعظم و عتقا، مغرب ست و آنحضرت صلعم فرمود انما بعثت
 معلما و بر دو گروه عالم و عابد گذشت و علماء را ابر عباد فضیلت نهاد و فضیلت
 عالم را بر عابد همچو فضیلت خویش بر اجاد است نشان داد و سدرین باب آنست
 که علم حق فی نفسه چنان کمال و فضیلت هست که بسبب آن انسان منظر رب المعین
 میگردد و همین است نکته در خلافت که بسبب آن قوت علییه و قوت عملیه تکمیل میشود
 و هر که خود را در منصب هدایت و دعوت الی الله نصب کرد و در چیزی از این امور
 اخلال نمود در وی رخنه ست تا آنکه بندش سازد حاصل آنکه عالم کامل و مکمل
 مطلق کسی ست که جامع باشد در میان علم ظاهری و علم باطنی چه عالم ظاهر محتاج تحصیل
 نسبت باطنیست بهر نوع که ممکن باشد از انواع مذکوره و عالم باطنی محتاج تکمیل ظاهر
 ست تحصیل علوم کتاب و سنت تا مجمع البحرین و مطلع النیرین و منبع النورین معدن
 الظهورین گردد و یادگار سلف صلحاء و اولیاء عرفاء و وارث رسل انبیاء
 و جانشین علماء کلا، باشد ورنه بقدر اخلال نقصان پذیر ست -

وصیت دیگر طالب حق را ناگزیر ست از چند چیز چنانچه صاحب تون جمیل
 بیان نموده و گفته یکی آنکه هفتیشین اغنیاء نگردد و با امر او آسوده حالان صحبت
 نذار دیگر از برای دفع مظلمه از مردم یا بر انگیزتن عامه ایشان بر خیر و این توفیق
 ست بیان احادیث دال بر ذم صحبت ملوک و میان مصاحب بودن بسیاری از
 علماء برره و کبراء خیره با آنها دیگر آنکه با جهال صوفیه نشینند و نه با جهال متبعین

بهشتین شود و نه صاحب فقها و متقشفه گردد و نه با ظاهریه از محدثین و نه با غلاة اصحاب معقول و کلام صحبت دارد بلکه عالم صوفی زاهد در دنیا دائم التوجه بسو او تعالی منصب باحوال علیه راغب در سنت تبع از برای حدیث رسول صلعم و آثار صحابه طالب شرح و بیانش از کلام فقها و محققین مآلین بجانب حدیث از نظر واصحاب عقائد ماخوذه از سنت ناظرین در دلیل عقلی بطریق تبرع و اصحاب سبک جامعین میان علم و تصوف غیر متشددین بر نفس و مدققین زیادت بر سنت باشد و بهشتینی نگزیند مگر با کسیکه تصف باین صفات باشد گویم ذکر ظاهریه درین شمار دور از کارست زیرا که اهل ظاهر خلص امت اند در طریقه اتباع و در ایشان آمده گشته شل داؤد ظاهری و ابن حزم اندلسی اللهم کرم ارباب ایشان کسی باشد که عمل بر حد بلا فهم معنی میکند و خلاف ظاهر مراد شارع عمل مینماید و این نضاح که درینجا ذکر یافت همه مبنی بر غایت شفقت و نهایت رافت است بحق طالب حق حافظ فرمایند

نخست موعظت پیر دلش این سخن است | که از صاحب نا جنس احترام از کنید

صوفی جاہل زہر ہلاہل است و عابد بی علم دلیل اکاد و بدعت سعدی گفته

خیالات نادان خلوت نشین | بهم بر کند عاقبت کفر و دین

رفقیہ بی سنت زاہد خشک است کہ نور باطن و برکات قلبیہ را نمیداند و غلاۃ

معقولیان در اکثر عقائد اسلامیہ تردد دارند یا انکارش مینمایند و از برکات

ایمانیہ و نور عبودیت بیگانه محض اند و از انجمله این است کہ در ترجیح بعض مذہب

فقہا بر بعض تکلم نکنند بلکه ہمہ را بالا جمال بر منصفہ قبول بند و نگویند کہ مذہب من

مثلاً صواب است و مذہب غیر من خطا زیرا کہ صواب و خطا در ہر مذہب است تا

آنکه هیچ ملتی از هفتاد و دو ملت ازان خالی نیست تا بندهب هر چهار ائمه فقها
 چه رسد و مهند احکم بملاک جمله فرق غیر فرقه ناجیه بنا بر آنست که یکدیگر و حرف
 صواب در برابر هزار خطا نافع نیست چنانکه یکدیگر و خطا در برابر الوف صواب
 مضرنیست چه اکثر احکم کل است و شک نیست که ترجیح مذہبی در اکثر اذنان بعثت
 بر تنقیص و تذلیل سائر مذاہب میگردد چنانکه شایسته و لہذا آنحضرت صلعم
 فرمود مرا بر یونس بن متی تفضیل ننمید و باجمله آنچه درباره مذاہب می باید آنست
 کہ ہر چه ازان موافق صریح سنت و معروف آن باشد اتباعش کند و اگر ہر دو
 قول مخرج و مروی است اتباع قولی نماید کہ اکثر بر آن بوده اند و اگر ہر دو مذہب
 برابرست پس خیار دارد و ہمہ مذاہب را بچو یک مذہب گرداند بغیر تعصب گونم
 و ہمینست شیوہ مرضیہ اصحاب علم و معرفت قدیما و حدیثا چنانکہ از وضع شکنی
 در مؤلفات شریفش و از رنگ تلاذہ اش در مجامیع شان پیدا و ہویدہ است کہ
 اتباع حدیث را بدون تقلید مذہبی از مذاہب اربعہ و بدون تقلید شری از
 مشارب ائمہ فقہا را اختیار کردہ اند و ہیچ جا ایشان را خروج از دائرہ این ہر ہا
 مذہب معروف اتفاق نیفتادہ الا ماشاء اللہ تعالی و النادر کالمعدوم و این دلیل
 صریحست بر آنکہ احکام ثابتہ از سنت مطہرہ، ہمچو فرد منتشرست درین مذاہب
 و مذہب واحد ازین مذہبها جامع اتباع حدیث علی الوجہ الا تم نیست پس مقلد
 جامد بر یک مذہب ہر چه باشد ہرگز دعوی اتباع نمی توانست کرد و محیط احکام
 صحیحہ ثابتہ نیست نمی تواند شد تا آنکہ تفریعات را تابع تحریجات نکند و نقیصات
 را بر کتاب و سنت در عبادات و عادات عرض ننماید و ہر کہ این چنین نیست وی

محرّم است از برکات اتباع و اسوه سید الانبیاء علیه الصلوٰۃ والسلام فمن شاء فلیؤمّن
 ومن شاء فلیکفر و مراد بصریح سنت در عبارت مقدمه سنتی است که مرادش در فناء
 ما برین لغت عرب قبادر گردد و مراد ببعرفش حدیثی است که در صحیحین متفق علیه
 باشد یا احد چهار و ایش کرده باز آنچه در چهار سنن است برتر تیبی که در علم اصول
 حدیث المذاهب این فن ذکر کرده و اختیار فرموده اند و طاعن در آن ترتیبی بهر
 و بی نصیب از معرفت حقیقت الامر و نا آگاه از اجتماعات سلف برین امر است
 و مهون شان و شوکت صحیحین مبتدع تابع غیر سبیل مؤمنین باشد و مراد بیک ساختن
 هر چهار مذہب آنست که اختلاف شافعیه را با حنفیہ مثلاً همچو اختلاف حنفیہ با سب
 شناسد که درین صورت او را اختیار است در طلب ترجیح و تطبیق و موافقت
 حدیث صریح و جمع بین الادلّه و جز آن و از انجمله این است که در ترجیح بعضی طرق
 صوفیہ بر بعضی دیگر سرشته سخن باز نگند و بر مغلوبین آنها و بر مؤولین سماع
 و غنا و جز آن انکار نیارد و خودش اتباع نکند مگر چیزی را که در سنت صحیحین ثابت
 است و اصحاب علم از محققین را سخن بر آن رفته اند این طریقه بسلاست نسبی در یک
 است والله الموفق والمعین و ایاه نعبد و به نستعین -

و حیث دیگر آگاهی آمد که سلوکی که درین جزو زمان مرضی الہی است آنست
 که سالک نخست ایفا صفت طهارت کند باین طریق که خلوت اختیار نماید و در
 خوردن و نوشیدن تقلیل کند و غسل مکرر بر آرد و طهارت بر طهارت نماید و
 ذکر یا نور و ملاحظه نور منبسط در جو لازم گیرد در چند روز علی اختلاف الاحوال
 نور طهارت روشن شود و اکثر حدیث نفس و اخلاط ردید و مویہ و سوداویہ

واستلزام او عیة تناسل از منی و صحبت حیوانات ملعونه مانع است از ظهور این نور
 طهارت پس ازان اجتناب نماید و علامت ظهور این نور واقعات راحت بخش
 و اطمینان خاطر و انس نفس است بغیر آنکه لذتی حسیه حاصل گردد و فرو
 حدیث نفس است و بعد ازان با کتاب مناسبت بملاء اعلیٰ پردازد و آن بسبب
 چیز حاصل میشود یکی آنکه خلوت گزیند و نماز بسیار خواند و بر سوره فاتحه و
 آیتی مثل هبنا لا تزغ قلوبنا الخ اکتفا نماید و در رکوع و سجود هیچ ذکر
 نگوید بلکه بجای ذکر نظر اندازد بر نور و چون خواهد که در نماز شروع کند پیش
 ازان و صوکرده متوجه قبله بنشیند و در دل خود رشته نورانی فرض کند که
 یکجانب او در سویدای دل است و یک جانب او متعلق بنوری که بالای عرش
 است چون این ملاحظه بخاطر نشست در نماز شروع کند و در اثناء نماز نظر دل را
 ازان رشته باز نگیرد و باین قسم نمازها مکرر قریب بدو صد رکعت هر روز بگذارد
 البته بملاء اعلیٰ مناسبتی پیدا شود دیگر آنکه کلمه طیبه را بزبان خود تلفظ کند و
 ملاحظه نماید که وقت تلفظ نوری از دمان و فروغی از زبان او برمی آید چون
 قریب سی صد هزار بار با تمام رساند او را مناسبتی بحقیقت اسم جلاکه که در عالم
 ملکوت مستقر است پیدا شود سوم آنکه در خلوتها مناجات با خدای تعالی بیا
 گوید و حاجات دنییه و دنیوییه شرد و بزرگ خود را همه مذکور نماید و استعاذه
 از هر کرده کند و حول و قوت خود را فانی بنید و حق سبحانه و تعالی را بحضور
 خود تصور نماید سلامت حصول نور صلوة راحت یافتن است در نماز و بجز
 حضور در صلوة نظر دل بجانب ملاء اعلیٰ کشادن و محبتی بآن فرقی در خود

یافتن و انجذاب و انس نسبت ایشان در خویش دیدن و علامت حصول نور اسم مبارک و لبثگی است باین نام بزرگ و شفقتی نسبت این اسم شریف و انس و لذتی در نوشتن در یافتن و علامت حصول نور مناجات رقت قلب و نیایش و لذت در مناجات است چون اینقدر سلوک کرد بتوزیع اوقات بر طاعات که فصلی مشهور در میان صوفیه است مامور باید ساخت شک نیست که بعد از تمهید این اصول صلوات و ادعیه ماثوره تهذیب نفس سالک خواهد پس باید که در مقامات قلب نظر کند که آن صبر و یقین و وجدان و مانند آنست و کدام یک از آن ظاهر شده و کدام یک ظاهر نشده پس آنچه ظاهر نشده آنرا با اعتقاد استحسانش و بوقوع و رمضان آن ایقاعات نماید بعد نسبت او ایسیه را پرورش دهد پس نسبت میاد داشت را بعد نسبت توحید و رزق کند درین جزو زمان مرضی الهی جمع جمیع نسبت و احد علم -

و صیفت دیگر یکی از شعب امر معروف و نهی عن المنکر تذکیر است حق تعالی آنحضرت صلعم را فرمودند که انما انت مذکر و موسی کلیم را ارشاد کرد و ذکر همه بایام الله و این دلیل است بر آنکه تذکیر که در عرف و غطش خوانند رکنی عظیم از اسلام و قاعده از قواعد دین است لکن مردم در کیفیت و غایت آن و دریافت ماخذ و ارکانش قاصر افتادند تا آنکه آفتاد در عاظ زمانه و ضلها در آداب استماعش راه یافته پس هر که عالم ربانی باشد و متصدی و غط و تذکیر مردم گردد او را ناگزیر است از آنکه مراعات چیزها کند که درین باب مستعمل و معتبر است مثل آنکه مذکر مکلف عدل بود چنانکه در راوی حدیث و

شاهد شرط کرده اند پس طفل و دیوانه و کافر و فاسق و مبتدع خواه شیعه باشد
 یا ناصبی یا جز آن از بهنناد و دولت در خورد تذکیر نیست و لهذا گفته اند
 او خوشترن کم است که ار بهری کند دیگر آنکه مفسر و محدث و عالم باشد
 بجمله کافیه از اخبار و سیرت سلف صالح و مراد بفسر کسی است که اشتغال است
 بشرح غریب کتاب اسد و توجیه مشکل آن و با آنچه از سلف در تفسیرش مروی
 شده و کتب تفسیر در دنیا بیشتر از احصاست و آنچه از آن مشهور است تفسیر
 بیضاوی و تفسیر کشاف است و اول از ثانی گرفته و یکی شافعی فلسفی است و دیگر
 معتزلی حنفی و هر دو در موضعا از مراد تنزیل دور افتاده اند و از فن حدیث
 ناواقف بوده پس در تفسیر المام تفسیری باید کرد که جامع باشد میان و آیت
 و درایت مثل تفسیر فتح القدر شوکانی و فتح البیان مؤلف این فانی و فتح
 الرحمن شیخ احمد و موضع القرآن شاه عبدالقادر و در مختصرات تفسیر حالین
 خیلی خوب واقع شده و در مطولات تفسیر حافظ ابن کثیر و ابن جریر طبری و
 واحدی و امثال اینها نافع تر است و حقیقت تفسیرات بر وجه بسط از کتاب
 اکسیر فی اصول التفسیر باید جست و مراد بحدیث کسی است که اشتغال دارد بکتب
 حدیث باین طریق که لفظش خوانده و معنیش فهمیده و صحت و قسش دریافته
 اگر چه باخبار حافظ یا استنباط فقیه غیر متعصب باشد و کتب حدیث هم در
 دنیا بسیار است و جامع رطب و یابس لکن بنجمله آنها مقبر تر از صحاح است
 نیست و آنچه ازین هوشش نامها چیده و برگزیده اند مثل تجرید صریح و
 شارح الانوار و مشکوة و تیسیر الوصول و جز آن در حکم اینهاست و احسن کتب

احکام حدیثیه نزد ما کتاب منتهی الاخبار و بلوغ المرام است و از برای عمل بر این
 و شرح غریب و درک درایت این کتب شرح این کتب و مجمع البحار کافی است
 بهیچونیل الاوطار و سبل السلام و مسک التمام و درین نزدیک یکی احکام سنت صحیح
 بحمد تعالی بروحی منقح و ملخص و منتهی شده که بعد از ان احدی را حاجت
 مقاسات در جمع و حصولش باقی نمانده چنانکه از فتح المغیث و روضه ندیه و منج
 مقبول و عرف الجادی و بدو را بده واضح است و کذلک در ابواب دیگر از علوم
 سنت رسائل و مسائل بسیار کمال تحقیق فراهم آمده و حق اینج از باطل بجزئی
 گشته مثل کتاب انتقاد رجیح و قطف الثمر و بغیة الرائد و عقائد و کتاب ادراک
 و تطهیر الاعتقاد و در تقید و عقائد حمویه و واسطیه و فتح المجد و رد اشراک باعنا
 و کتاب اقتضاء الصراط المستقیم و کتاب الفرقان در رد بدعات علماء و صوفیه
 و تراجم صحیح ستمه و موطا در فن حدیث و امر و زبسیاری ازین کتب و رسائل
 میسرست و همچنین رساله اکیلی الکرامه در مسئله ابامت و رساله ظفر اللامی
 و ذکر المعنی در مسائل قضا و اقامه رساله اذاعه و حج الکرامه در احوال حشر و نشر
 و رساله شمار التکنیک در باجریات برزخ و این همه مؤلفات خلاصه الخلاصه
 و زبده الزبده و نخبه النخبه علوم حدیث شریف است و در مسائل شاذه و فاذا
 کتاب هدایه السائل و دلیل الطالب و در اصول فقه کتاب ارشاد الفحول
 حصول المامول و اقلید و طریقیه مثل خلی مفید طالبان حق است و بعد ازین
 مجامیع احتیاجی در دریافت حق صریح و صواب واضح در هیچ بابی از ابواب
 دین باقی نمی ماند اینقدر است که عالی همتی باید تا همه یا بعض این تالیفات را

فراهم آرد و بنظر انصاف در آن بنگرد و نصیب خود از آنها بر باید و با جمله
 عمده در باب هدایت دین و سلوک راه یقین اختیار اعلی و کمال و اصح و از حج
 علوم و اعمال ست و اشیار مؤلفات اعلم علماء و فضل فضلا و احق ثامن بخدا
 و رسول و اجمع آنها از برای احکام صحیحه و مسائل ثابتة و عقائد سلفیه همچو
 تصانیف ائمه حدیث و اتباع ایشان با حسان مثل شیخ الاسلام ابن تیمیة و
 حافظ ابن القیم و حافظ ابن حجر و حافظ ابن کثیر و سید محمد بن اسماعیل ابن زبیر و علامه
 ربانی برکت الاسلام قاضی محمد بن علی شوکانی و سند الوقت شاه ولی الله
 محدث دهلوی و اولاد و احفاد ایشان قلامذہ و مریدان این بزرگواران
 الی غیر ذلک مما لا یخفی علی احد من اهل المعرفة بالحق و الدین
 و باجملة چون معلوم شد که مراد بمفسر و محدث کیست پس الحال می توان
 دریافت که مذکور مستحب است که با این همه فصیح اللسان بلیغ البیان
 هم باشد تا سخن با مردم بر قدر فهم آنها بکند و مرد لطیف الطبع رحیم الفواد صاحب
 و جاہت و مروت بود علی مرتضی فرمود تکلموا الناس علی قدر عقولهم
 و اعتبار و جوهر مروت بنا بر آنست که هر که در خلق و جاہت ندارد در نظر
 مردم حقیر می نماید و چون حقیر در آید سخن او مؤثر نیفتد و اگر بی مروت است
 مثل کسانی باشد که قول و فعل شان موافق نیست پس وعظ او ثمره نبخشند
 پس در وعظ و قائل تقدیر و حقائق توحید و جو و شود و مسائل عویصه مشکله
 علم معانی و بیان ذکر نباید کرد که دورتر از فهمید عامه خلق است و اما کیفیت
 تذکیر پس جز بعد از یکد روز و وعظ و اندرز نفرماید و تکلم به نپند و نصیحت نماید

در حال مال بلکه چون در مردم رغبت بنید و عظم کند و پیش از آنکه رغبت ایشان منقطع شود سخن تمام نمایند کما قیل ع از ان پیش بس کن گویند بس و مذکر در جایی پاک همچو مسجد بنشینند و ابتداء کلام بجد خدا و صلوة بر رسول مصطفی صلعم نماید و بر همین هر دو امر ختم سخن فرماید و از برای مؤمنین عموماً و حاضرین خصوصاً دعا کند و کلام را خاص تبرغیب و ترهیب نسازد بلکه سخن را باین و آن هر دو بیاورد چنانکه سنت اسد جاریست از ارداف و عده بو عید و بشارت بانذار چه تنها ترغیب موجب بیباکی باشد چنانکه تنها ترهیب سبب ناامیدی است ۵

درشتی و نرمی بهسم در بهست	چو رگزن که جراح و مرهم نهست
---------------------------	-----------------------------

و باید که صاحب تذکیر عیسیر باشد نه معسر یا لمیم خطاب کند و تخصیص طائفه دون طائفه ننماید و بدم قوم یا انکار بر شخص واحد مشافهه نکند بلکه کار تبرغیب گزارد مثل آنکه گوید ما بال اقوام یفعلون کذا و کذا ازیر که در مواجبه بدم و انکار حمل بر عداوت و اعظ میرود و این موجب انقباض خاطر سامعین میگردد و اعتقاد دیانت و صدقش از دل ایشان می بر خیزد و همچنین تکلم بقطره نهری بکنند که کلام سخیف و قول رکیک و حرف خوش طبعی رعب و هبیت از دل می بریزد بلکه تحسین حسن و تعبیح قبیح و امر بکار نیک و نهی از شیئی منکر نماید و امعه نباشد مراد با معه کسیست که همراه هر شکم می رود و هر جایی است هر شخص که او را خواند یا وی بر جارت و وعظ موافق هوای نفس بر مجلس بگفت و غایت تذکیر که لمخ آن می باید کرد آنست که صفت مسلمان در نفس خود تزویر و تصویر کند در اعمال

و حفظ لسان و اخلاق و احوال قلبیه و مداومت او بر اذکار باز این صفت
 را بکمالا بتدریج بحسب فهم مردم در ساعین ثابت و متحقق گرداند نخستین
 امر بفضائل حسنات و مسامی سیئات در لباس و زمی و نماز و جزآن نماید
 و چون باین چیزها متادب گردند و کار بند شوند امر باذکار فرماید و چون اذکار
 در ایشان اثر کرد اکنون تحریض ایشان بر ضبط لسان و قلب کند و در تأثیر این
 چیزها استعانت بذكر آیام الله و وقائع الهی بیا هر افعال و ظواهر احوال او سبحانه
 و تصریف و تعذیب وی تعالی اعم خالیه را در دنیا جوید باز از احوال موت
 و عذاب قبر و شدت یوم الحساب و عذاب نار تبرساند و همچنین این ترتیب را
 در بیان ترغیبات بحسب مذکور لحاظ فرماید و درین مواعظ و نصائح استمداد
 کند از کتاب عزیز مطابق تاویل ظاهر و از سنت معروفه نزد محمد شین اقول
 صحابه و تابعین و جز ایشان از صلحاء مؤمنین و علماء متقیین و سیرت سید المرسلین
 صلعم در امور معاش و معاد و مراد تاویل ظاهر چیزی است که از لفظ قرآن
 نزد اطلاق مفهوم و قبادر گردد و اعتبارات صوفیه و اشارات باطنیه و نکات
 فاضلانه و لطائف شاعرانه در میان نیارد و قصص مجازفه و افسانههای غمگین
 و حکایات مفصله ماضیه و حال بیان ننماید صحابه برین کار سخت انکار میکردند
 و این چنین واعظان را از مساجد بدرینمودند و میزدند و این ماجرا بیشتر در
 اسرائیلیات رویدهد که صحت آن معلوم نیست و هم در بیان سیر و شان
 نزول قرآن این بلا پیش می آمد و اما ارکان تذکیر پس همین ترغیب و ترسب
 و تمیل با مثال واضح و قصص صحیحه مرقعه و نکات نافعه است این است طریق

تذکیر و شرح و مسئله که واعظ فکر آن میکند یا از حلال است یا از حرام یا از باب
آداب صوفیه یا از باب دعوات یا از عقائد اسلام پس قول جلی درین جا آنست
که مسئله را بیان کند که آنرا بخوبی میداند و طریق آموختن آن میشناسد و مستمعین
را باید که رو بهدگر کنند و لعب نمایند و شور و غلغله نیندازند و در حال وعظ
با یکدیگر سخن نگویند و در هر امر از واعظ نپرسند بلکه اگر که ام شبهه بخاطر گذرد
او را با آن مسئله تعلق قوی نبود یا بود مگر مسئله دقیق است که فهم عوام آن را
بر نمی تابد از پرسیدنش در آنجا سکوت ورزد باز اگر خواهد در خلوت استفسا
نماید و اگر با این مسئله تعلق قوی دارد مثل تفصیل اجمال خوانستن و شکل لغت
در یافتن پس انتظار برد تا سخن واعظ با انجام رسد آندم از و در ریاضت نماید
و مذکر را باید که سخن خود را سه بار اعاده میکرده باشد تا در خاطر گوش کندگان
بخوبی بنشیند انس گفته که آنحضرت صلعم چون کلام میفرمود سه نوبت آنرا اعا
د میکرد تا چنانکه باید و شنایدهم در آید و این حدیث در بخاری است و لکن شرح
حدیث گفته اند که این تکرار در کلام مهمم بالشان است نه علی العموم در هر سخن و
اگر در مجلس تذکیر مردم لغات گوناگون و زبانهای بوقلمون موجود اند و
مذکر را قدرت تکلم بر السنه آنها حاصل است باید که بهر لغت و زبان حرف زند
و از دقت و اجمال سخن اجتناب گزیند چه ازین جنس کلام عموماً فائده دست
بهم نمیدهد و آفاتی که وعظ زمان و مذکران جهان را در انگیزه حال و قال میشود
بسیار است بضبط نمی تواند درآمد لکن منجمله اش یکی عدم تمیز است میان
موضوعات و جزآن بلکه غالب کلام ایشان همین حکایت موضوعات و

محرفات و اقوال ساقطه و احوال غیر ثابتة بطرق صحیح و ذکر صلوات و
 دعوات مختصره علماء و مشایخ است که نزد اهل حدیث معدود در وضع و
 زیادت بر دین باشد و از آنجمله مبالغه است در ترغیب و ترهیب و از آنجمله
 است ذکر قصه کربلا و وفات و ولادت و دیگر داستانهای مواسم و مراسم
 و اعیاد معینه زیرا که در قرون ثلثه فاضله این قصص رواج نداشت و کسی آنرا
 نمی شناخت و خلو این قسم افسانه‌های گذشته از روایات موضوعه یا ضعیف
 کمتر باشد بلکه هیچ قصه ازین آفات خالی نیست بلکه درین عصر نوبتیش تا آنجا
 رسیده که در هر سال قصه‌های مذکوره بنوطر زمرع در نظم و نثر بافیده میشوند
 و از قالب طبع برآمده مطبوع خاطر و مقبول قلب هر عامی جاہل میگردد و هر طفل
 و زن در خانه بخواندن و شنیدن آن لذت می بردارند

بریده ز صل کار و پیوسته بفرع | کم معتقد خدا و بسیار بشرع

وحییت و لیکر آنکه علم آداب بروحی که در سنت مطهره موندن است تا آنجا
 خود باید ساخت که بعد از تحلی باین حلیه تندی دیگر نیست و منجمله شعبان علم
 است سلام کردن بر ائمه و بیگانه نزد ملاقات چنانکه در حدیث متفق علیه بر او
 ابن عمر آمده مرفوعاً و تقریباً السلام علی من عرف و من لم یعرف و فرمود
 افشوا السلام بئیکم رواه مسلم عن ابی هریره مرفوعاً و احکام این
 سلام بر وجه بسط در احادیث مذکور است و منجمله حقوق شش گانه مسلم بر مسلم
 است و آنچه در بدلتش از بندگی و کورنش و مجرا و آداب دیگر الفاظ را شنیدند
 همه خلاف سنت و ضد طریقه اسلام و مانا بشیوه کفر و کفری است از ان اجتناب

می باید کرد دیگر اجابت دعا و تسمیت عاطس و عیادت مریض و اتباع
 جنازه است و خواستن از برای مسلم آنچه از برای خود میخواهد و این در حدیث
 علی نزد ترمذی و دارمی آمده و سنت سلام از زمان خلق آدم تا ایندم شرع
 مستمر بوده آمده و زیادت و رحمت اند و برکات و مغفرت اند در آن ثابت گشته
 و از آنجمله است بدانست که سه بار اذن خواهد اگر ماذون نشود برگردد و این
 سنت از عمر دراز مهور گشته گویش شریعت فسونه است و این دستوری بسلام
 کردن بر کسان خانه باشد و از آنجمله مصافحه است و ظاهرش بیک دست است
 و بهر دو دست در حدیثی مرفوع ثابت نشده دیگر معانقه است با قدام از سفر
 و جز آن و بوسیدن دست و تقبیل صبی هم آمده و از قیام تعظیم نمی آید
 اما قیام محبت جا نرست قوموالی سید که استادان از برای فاطمه علیها السلام
 و استادنش از برای خیر الانام دلالت دارد بر آن و امر بتفحیح و توسع در مجلس
 در حدیث متفق علیه از ابن عمر مرفوعاً وارد شده دیگر آداب جلوس و نوم و
 ششی و عطاس و تشاوب و ضحک و تسمیه اولاد و اشیاء با حسن اسماء و بیان
 و شعر و حفظ لسان از غیبت و شتم و ایفاء و عد و خلف در وعید و مزاج و
 مفاخرت و عصبيت و بر و صل و شفقت و رحمت بر خلق و بغض و حب فی الله
 و من الله و تهاجر و تقاطع و اتباع عورات و حذر و تانی در امور و رفق و حیا
 و حسن خلق و غضب و کبر و ظلم و امر بعرف و نهی از منکر است و احادیث هر
 یکی از این امور در ابواب مستقلة از کتب حدیث مدون شده و علماء اسلام
 توالیف مفرده در آن کرده اند و مرجع همه درستی اخلاق ظاهر و باطن است

پس مسلمان را ناگزیر است که خود را درین میزان بسنجد آنچه سره برآید و مطابق
 سنت سنیه بود آنرا عادت و خوبی خود سازد و آنچه در ذات او موجود نباشد
 با کتساب آن بوجه ما ثور پردازد و بحیر و قهر خود را باین سمات اسلامیة و صفات
 ایمانیة مقصّف گرداند و بعد از تحصیل این مرتبه و قیام در مقام آن نظر بر کتاب
 رفاق برگمارد و این بدایت را بنهایت رساند و در مقدار عیش نبوی صلعم و
 فضل قهر و باطن امل و حرص و استجاب مال و عمر از برای طاعت و توکل صلعم
 نفی و ریاء و سمعه و بجا و خوف و تغیر مردم و انذار و تحذیر اسماعان نظر بکار
 برد و از هر یک امر ازین امور حسنہ حصّۀ مقدر خود بر باید و عادت استعدی
 است که مزاول علم حدیث را برکتی از برکات نبوت ناگزیر لازم حال میگرد
 و عمر او دراز میشود و مقتدی خصال مذکوره و متصف بشمائل مسطوره نوعی
 از صحابیت بهم میرساند و این خاصیت در علم دیگر نیست و جز اهل حدیث این
 تاثیر نزد دیگری نمیتوان یافت و اگر چه بعد از کسب این اخلاق که از سعدن
 نبوت و مخزن رسالت باشد حاجت بعلم اخلاق مصطلح که در ان تالیفها
 ساخته اند نیست اما مطالعه کتب سلوک که علماء جامعین میان ظاهر و باطن
 بجمع آن پرداخته اند و خصال حمیده را از خصال ذمیه اندران جدا ساخته و
 مطالعه و صایای اکابر اهل علم و مشایخ که با ولاد و مردمان خود کرده اند و
 سلسله وار از آنها تا ما رسیده نیز مشتمل بر کات و مؤثر حسنات و پیچ هم امم و
 کاشف غم است آنرا مهمل نباید گذشت که درین طریق فیضهاست ۵
 نصیحت گوش کن جانان که از جان دوست است ۱
 جوانان سواد مند پند سپردانارا

خواجه عبدالخالق غجدوانی نقشبندی رح پسر خود خواجه اولیا کبیر را وصیتها
 کرده اند در اینجا نقل آن وصایایمی رود زیرا که با وجود ایجاز عبارت جامع
 مطالب بسیارست فرمود ای پسرک من وصیت میکنم ترا که تقوی را شعار
 خود سازی و وظائف عبادات را ملازمست کنی و مراقب احوال خود باشی
 باینکه گرد آن برای و بهر چه از آن موجب رضای بیزدی باشد پاس آن
 نمانی و آنچه نه از آن مقوله بود در توبه و استغفار و طلب آمرزش از آن بر روی
 خود کشائی و دائم از حق تعالی ترسان باشی و حقوق خداوند و حق رسول را
 نگاه داری و حق مادر و پدر بجا آری و حق جمیع شاخ را نگاه داری تا بن
 خصلتها بر رضای حق تعالی مشرف شوی و فرمان خدا را نگاه دار تا حق حافظ
 تو شود و بر تو باد که خواندن قرآن را ترک کنی خواه بظاهر خوان خواه پنهان
 یاد در صحف نظر کن و خواه از یاد و قرآن را با تفکر و خوف و گریه خوان
 و در جمیع امور بقرآن پناه گیر که حجت خدای تعالی بر خلق قرآنست و یقیناً
 از طلب علم دور باش و علم حدیث و فقه بیاموز و از صوفیان مقلد دور
 باش که دزدان راه دین اند و راهزنان مسلمانان اند و بر تو باد که ملازمت
 سنت و جماعت کنی و بر مذہب سلف باشی که هر چه محدثست مکروهست
 و با جوانان ناپرهیزگار و زمان اهل بدعت و تو انگران صحبت مدار که دین
 ترا برند و از دنیا بد و گروه راضی باش یکی عالم دیندار دوم درویش تقوی
 شعار و همیشه با فقر صحبت دار و حلال بخور که منتسح خیراتست و از حرام
 اجتناب کن که از حق تعالی دور نیفتی و برین باشی تا فردا در آتش دوزخ

در نمائی و حلال خوری تا حلاوت یابی و دائم از جلالت حق ترسان
باش و نماز در شب و روز بسیار کن و جماعت را ترک مکن بنی آنکه تو
امام باشی یا مؤذن اجرت و در قباله نام خود منویس و در حکمه قاضیان
حاضر بشو و با سلاطین دور از طریق نشین و در وصیت های مردمان
در میا و از مردمان گریز چنانکه از شیر بگیریزی و بر تو باد که گننام باشی آنیکو
تامم گردی و بر تو باد که سفر بسیار کنی تا نفس خوار گردد و دلهای مشایخ نگاه دار
و خانقاه بنا مکن و در خانقاه نشین و بهر کسی مغرور شو و بخدمت کسی نغین سباز
باید که مع و ذم خلق پیش تو کیسان باشد و با خلق بحسن خلق معامله کن و بر تو باد
که با ادب باشی در جمیع احوال و افعال با هر نیک و بد و بحیج خلق رحمت کن و
باید که نخندی و از عقوبت حق سبحانه و تعالی ایمن باش و از رحمت او نا امید
نشو و میان خوف و جواز نگانی کن ای فرزند شیخ مر مریدان را بمنزله پدرست
و از پدر هم شفقت تر که او را بمقام قرب میرساند و تا توانی زن مخواه که طالب
دنیا شوی و در طلب دنیا دین از تو برود و اگر نفس تو شتاق شهوت بود
روزه داری و دائم در غم آخرت باشی و مرگ را بسیار یاد کنی و طالب ریاست
نباشی و بر تو باد که در فقر پاکیزه باشی و از مردم جاهل حذر کن و مشایخ را بهم
تبن و بهم بال و بهم بجان خدمت کنی و دل ایشان را نگاه دار و قند ایشان کن
و سیر و سلوک ایشان را انکار مکن مگر آنچه خلاف شرع بود و اگر مشایخ را نکاح
کنی هرگز رستگاری نیابی و فر دار از ذخیره مکن اعتماد بر ضمان حق تعالی کن
و در مقام تو کل قدم نه و جوان مرد باش و هر چه ترا حق تعالی داده است با خلق

خدا بندگان و از بخل و حسد دور باش و ظاهر خود را میاری و اعتماد بوجه
 حق تعالی دارد از جمیع خلق نومید باش و با ایشان انس بگیر و از حق گوئی ترس
 و با هیچکس از مخلوقات چنان صحبت مدار که از حق دور افتی و بر تو باد که طهارت
 ریاضت نفس خود کنی تا او بصلاح آید و از آنچه ترا گزیرست زبان در کشتی دلم
 خلق را نصیحت کنی و بر تو باد که طعام و آب کم خوری و کم خسی و کم گوئی و زینما
 نخسبی مگر آنکه خواب بر تو خلبه کند پس ساعتی خسی بعد از آن بر خیز می و در سماع
 بسیار نشین و سماع را انکار کن که اصحاب سماع بسیارند و باید که خانه تو مسجد بود
 و اوقات تو با مجاهده و جامه تو کهنه و رفیقان تو درویش و مال تو کتب فقیه باشد
 و آرائش تو زهد و مونس تو خدای تعالی و هیچکس را برابر در می قبول کن ای
 پسر که من بر تو باد که در خلوت پنهان باشی و شکسته دل باشی ای فرزند نگاه
 دار و صیتهای مرا همچنان که من یادگر فتم از شیخ خود قدس اسد روحه و عمل
 کردم اکنون تو نیز یادگیری و عمل کنی حق تعالی حافظ و نگاهدار تو باشد
 در دنیا و آخرت اگر اینها که ذکر کردم در سالکی از سالکان پدید آمد مرتبه نبینی
 او را سلم باشد و هر که با او اقتدا کند او را بمقصود رساند این مرتبه هر کس را
 مسلم نشود انتهی گویم این همه وصایا جوهری بهاست جز دوسه جمله که بنا بر آن
 بر اختلاف احوال شاخ و بر تقضای هر زمانست مثل آنکه سفر بسیار کنی وزن
 مخواه و نخوان که امر و زعل برین ضرور نیست و این وصایا را شرح است که شیخ
 خوب اسد رحمه الله تعالی در آن کشف هر جمله کرده و گفته که مضمون این وصایا
 مبارک بسیار نزدیکست با مطلب و صایای شیخ الشیوخ قدس سره که باین

عبارت دیده شد انتہی بجز عبارت عربی شیخ الشیوخ را ذکر کرد و بجز لفظی
چند کم و بیشی در آن نیست بعد گفته که خواجہ غجدوانی روح خلیفہ خواجہ یوسف
ہمدانی است کہ با شیخ عبدالقادر گیلانی معاصر بود و شیخ الشیوخ از آنجناب
ستفیدست و ولادت شیخ شہاب الدین سہروردی در ۵۳۹ ہجری بودہ است و وفات
در ۶۲۲ ہجری و وفات صاحب و صایای فارسیہ در ۶۱۵ ہجری پس اتحاد ہر دو وصیت
شاید از ان راہ باشد کہ ہر دو کس را از شیوخ خود رسید چنانکہ از او آخر ہر دو
وصیت ظاہرست و یکی بزبان عربی و دیگر بزبان فارسی بیان کردہ و اسد
اعلم بالصواب انتہی و از آنجا کہ مشائخ نقشبندیہ در اتباع سنت و اقتدا ظاہر
شرعیست پیشقدم جملہ طوائف تصوف و سلوک اند و سلسلہ بیعت دو دمان تا
بحضرات نقشبندیہ منتهی میشود لہذا بر نقل این وصایا قصر کردیم ورنہ وصیتها
مشائخ و وصایای اکابر اہل علم از سلف و خلف کہ مصداق اخلصنا ہم
بجاء الصبۃ ذکر می الدار بودہ اند بسیار و بیشمارست و ہر کہ از اہل علم است
و معرفت بعلم حدیث دارد و فزاوہ قرآن و سنت و باذل اوقات در دریا
مدارک این ہر دو اصل اصول اسلام بودہ است وی مستغنیست از جملہ وصایا
خلق زیرا کہ بہیچ وصیت اگر چه از علم علماء و افضل فضلاء بیاید ہرگز بوجہ وصایا
اکمل المرسلین و خاتم النبیین صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم نمیرسد و ہمچنین ہر کہ
خود را متحملی آباداب شریعت مطہرہ کرد و اخلاق ظاہر و باطن خود را ہمیزان
سنت سنجید ہمہ کمالات در ذات او حاصل آمد و گویا جملہ مراحل سلوک و
سنازل تصوف سنی را کہ بلسان شرع موسوم باحسانست طی کرد و از مرور

وجود مشایخ و علماء و نیندار حکم عقا و کیمیا گرفته و طالبان مخلص از حصول صحبت، همچو صاحب و صایا مایوس گشته چاره نیست از آنکه طالب آخرت و باغی خیر و سالک بسیل نجات انماک در تحصیل علم کتاب و سنت کند و خودش شیخ و استاد نفس خود گشته خویش را منضیع بصیغ آداب و احکام حدیث شریف گرداند و کثرت در و ملازم گیرد و تلاوت قرآن بتدریج نماید و در سبانت و ریاضات شاقه را که عارفه فقر او متصوفه ایجاد کرده اند ترک داده بر عبادات حقّه و معاملات صادقّه که سلف صلحاء از صحابه و تابعین و تبع ایشان بر آن مقتصر بوده اند تمسک نماید و هر که چنین کند امید است که برکات و سعادات آن زمان در تنگی ظاهر شدن گیرد و آن حالت صالحه در صورت استمرار و دوام بر آن لازم حال این کس گردد و حاجت بارشاد شیخی در میان نماند و کیف که علماء و مشایخ درین زمانه هم بسیار اند و زمی صلحاء دارند اما اگر از حقیقتة الامر حساب گرفته آید و پرده از روی کار برداشته شود و بواطن ایشان را نیکتر بشکافند در یابند که در خانه کسی نیست. ه

خویش ابر لوک ترگان ستم کیشان ندیم	آنقدر زخمی که دل میخواست در خنجر نبود
-----------------------------------	---------------------------------------

وصیت دیگر آنست که نزد ما از اسباب دنیا هیچ نیست مگر بعض عمارت که بضرورت بشریه از برای اخلاف بنا نهادیم و اسرانی که در آن مینماید خدا آگاه است که بقسر قاسر بوده و رنه میدانیم که مال مبذول در عمارت بر باوست چنانکه جناب از آنحضرت صلعم آورده که فرمود ما انفق مؤمن من نفقة الا اجبر فيها الانفقته فی هذا الذاب رواه الترمذی و ابن ماجه

وعن انس قال قال رسول الله صلعم النفقة كلها في سبيل الله
 الا البناء فلا خير فيه رواه الترمذی وقال هذا حديث غریب ودر
 حدیث دیگر از وی رضی الله عنه ست مرفوعاً اما ان کل بناء وبال علی
 صاحبہ الامالا الامالا یعنی الامالا بد منه رواه ابوداؤد وعن علی قال
 قال رسول الله صلعم اذ الم یبارک للعبد فی ما له جعله فی الماء والظلم
 وعن ابن عمر ان النبی صلعم قال اتقوا الحرام فی البیان فانه اساس
 الخراب رواه ابوالبیهقی فی شعب الایمان دیگر قدری مال ست که بدو
 استشرف حاصل شد و تحقیقش آنست که دیکه اقطاع از ریاست داؤد بنی
 کزیم بنابر آنکه اولاً زیاده بر حاجت بود دوم آنکه بعضی رقوم محاصل بر زمینداران
 از ان جنس است که شرع رخصت اخذش نمیدهد و گدشتن آن برخلاف قاعد
 ریاست در حد اختیار مایست ناچار بقضای من ابتلی بیلستین فلیخذ
 اهو نهما انظم و نسق او را چنانکه بود بدست کارپردازان دولت گذشته آمد
 و دخل خود برداشتیم و باندازه جمع جاگیرستاندن زر نقد در سال تمام از خزانه
 باستانه مقرر کردیم لعل الله یحدث بعد ذلک امراً و نامی توایم دین
 آمدنی آنچه از حقوق شرعی و صلوة ارحام بر ذمه ماست مؤدی میسازیم و در
 اشاعت کتب علوم سنت می کوشیم آنحضرت صلعم میفرماید ان هذا المال
 خِزْرَةٌ حُلْوَةٌ فَمَنْ اخَذَ مِنْ حَقِّهِ وَوَضَعَهُ فِي حَقِّهِ فَغَمَّ الْمَعُونَةَ
 هُوَ وَمَنْ اخَذَ مِنْ غَيْرِ حَقِّهِ كَانَ كَالَّذِي يَأْكُلُ وَلَا يَشْبَعُ وَيَكُونُ شَهِيدًا
 عَلَيْهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ متفق علیه من حدیث ابی سعید الخدری

و الحمد لله تعالی که ما را در نفس خود حرصی بر جمع حطام دنیا نیست و دل بر کفان
صابر و بر غنای نفس قانع و برین زیادت شاکر و کیف که در حدیث کعب
بن عیاض است مرفوعاً ان لكل امة فتنة و فتنة امتی المال رواه
الترمذی و در حدیث ابی هریره آمده قال قال رسول الله صلعم من
طلب الدنيا حلالا استعفا فاعن المسئلة و سعياً علی اهله و
تعطفا علی جاره لقی الله تعالی یوم القیامة و وجهه مثل القمر
لیلۃ البدر و من طلب الدنيا حلالا کماترا مفاخر امرا یثا لقی الله
و هو علیه غضبان رواه البیهقی فی شعب الایمان و ابو نعیم و الحلی
و شکی نیست که اگر استعفاف از سئله و سعی بر اهل نبی بود این همه در کارند استیم
اخلاف ما را نیز زیبا آنت که طلب مزید دنیا نکنند و کفان را اگر بی کراهت
و حرمت میسر آید غنیمت بارده انکارند و قلت مال را سبب حسن مال شناسند
زیرا که اقبال دولت راه بسیاری زده و یکی در هزار و اندکی از بسیار باشد که
بغز در مال از جا زفت

باده نوشیدن و هشیار شدن سهل است | اگر بدولت رسی دست نگردی مردی

آفتابی که در دولت و حکومت ست عشر عشر آن در فقر نیست از آنجمله یکی
حب مدح و بعضی ذمست مردم در مواجبه چیزی میگویند و در غیبت چیزی
دیگر غایت ابمی باشد که مدح اینان را وزن نماده آید یا از ذم غالبان ایشان
رنجشی بدل رسد یا این حرکات بی برکات فرج و طرح زاید ما را گوش برین بزر
سرا می مردم نیست اما گاهی مصلحت تقضی سکوت بر سم خراشی میشود چرمی باید

کرد باری الحمد که هیچگاه فریبی نفس باین ستایش حاصل نشد و شنید
 ذم مردم نسبت خود خلتی در خاطر و فکر از آلتان از خویش دامن دل گرفت
 و با بجه این شتی از مال که فراهم آمده آنچه از آن بعد از بذل تا مرگ ما بماند
 در آن حصص هر سه فرزندان بموجب فریضه عاقله مقرر داشته ایم با سهام هر دو
 زوج باین تفصیل مسله ۸۰ ابن ابن بنت زوج زوج اول
 منطوق کریمه للذکر مثل حظ الانثیین است و آخر منطوق این آیه عظیمه
 فان كان لکم ولد فلهن النصف مما ترکتم من بعد وصیة و خواهر مارا و
 اولاد او را با وجود اختلاف ما خود حق درین مال نباشد قال تعالی ان امرء هلاک
 لیس له ولد وله اخت فلها نصف ما ترک وهو یرثها ان لہ یکن لها ولد
 و فرضاً اگر یکی از هر دو زوج بخش خود ستاند و بگیرد بلکه با اولاد خود در شکل فریضه
 این چنین باشد مسله ۱۴ زوج ابن ابن بنت و همچنین اگر از هر دو
 ازواج یکی سهم خود بدگیری بخش پس قیمت فریضه چنین می تواند شد مسله ۲۰
 زوج ابن ابن بنت لکن آنچه زودتر بخاطر میرسد صورت نخستین
 والله اعلم علی کل حال فرزندان سعادتمند را وصیت میکنیم که در مضار
 این فریضه عاقله بتقصیری از خود رضی نگردند و باین رگبزر در ورطه هلاک
 دنیا و عقاب آخرت نیفتند علی الخصوص در داد کردن سهم مادر دیگر خود آنکه
 این همه اوج و موج طفیل همت و محبت اوست و منت های بسیار از وی
 برگردن ما و شماست هرگز کوتاهی نمیتوان کرد و می باید دانست که آنچه نزد
 ماست همه بخشیده اوست و این همه بخشش بابی سابقه کدام استحقاق

از جانب او بوده

نیاردم از خانه چیزی نخست	تو دادی همه چیز من چیزتست
--------------------------	---------------------------

و الحمد لله تعالی که مهر سومی او اگر دیم و نفقه در هر ماه میدهم آنچه باقی است همین سهم فرضیه است و معذک اگر بعد از ما امری خلاف مفروض از ایشان نسبت شما ظاهر گردد و زیاده از فرضیه ستانند باید که انقباضی از ان بظاهر شماره نیابد و متوکل علی الله شما از همه دست بشوید که مظلوم بودن بهتر از ظالم آمدن باشد با آنکه ظاهر حال مقتضی این معامله نیست و بر شما باد که کسب معیشت بپامردی دست خودش بکنید و تاوانید بر جاگیر و نانکار حاضر مطمئن نبوده نو کرمی را بر چنین گذران تقدم دهید تا در نظر خلق خوار و نزد خالق بی اعتبار نباشید و با اولاد رئیس راه دانشمندان بسپرید و باید که شمارا با هیچکس کینه در خاطر نبود و از ظرف احدی غشی در دل نباشد که صفت مؤمن همین است و اطاعت امر را واجب است در هر عسر و لیسر و مشط و مکره مادام که نماز میگزارد و این جمله از برای آن گفتیم که حکم شریعت دیگرست و راه و رسم ریاست در مواجهه و غیبت و حیات و ممات هر کبی دیگر کبی را با آخر سبقتی نیست و جنس امارت مغایر جنس جمیع بنی آدم است چنانکه سعدی گفته بسلامی بزنجب و بدشنامی خلعت دهدند بر سرخ در خاطر ایشان جز بنجوت در رضای اینان و تقدیم مرضی و مراد این طائفه بر همه مرادات خویش و بیگانه صورت نمی بندد و با جمله شارع علیه السلام فرضیه عاقله را قسیم آیه محکمه و سنت قائمه گردانید چنانکه در حدیث ابن عمر و نزد او بود او در این ماجه وارد دست و گذشت و بر علم

آن تحریص فرموده چنانکه در حدیث مرفوع ابی بریره آمده تعلوا الفرائض والقران و علموا
الناس رواه الترمذی و لکن درین امت تعالی آن از عمر دراز چنان بر افتاده که گویش شرح مرفوع
ست و دانندگان نقل قلیل عاملانش اقل قلیل و این نیست مگر یکی از اشراط ساعت و امارات
قیامت پس بر شما باد که تعالی این فرضیه در خانه خود همیشه دستور دارید و هرگز تعلم
آن فرو نگذارید که موجب رخنه در دین و فساد در دنیا است و سبب اضاعت حقوق
بسیاری از عباد و حرمان اهل استحقاق از سهام فرضیه است و مواخذه آن سخت
و تجاوز ازین عقبه کوه جزب که یکم ایمان بخدا و روز آخرت دارد نمی تواند آمد و درین
علم که عبارت از فرضیه عادل است رسائل و مسائل بسیار فراهم کرده اند اما آنچه در خوردتسک باشد
جز آنچه در کتب فقه سنت است و در کتاب و حدیث آمده و دیگر نیست و فرائض ثابتیه از
کتاب و سنت در روضه ندیه و نیل الاوطار مذکور است و در ماوراء آن اجتهاد پرفری
اجتهاد است که بحمل نظیر بر نظیر و بنظر در مضمومات متفق علیها زودتر پیدا می تواند
آورد قدری استفرغ جمدان در کار است پس بس سوم از اسباب ظاهری
کتابخانه بسبب نفس نفیس است که بعد جانکاهی و زرافسانی بدست آورده ایم و قدر
و قیمت آن نمیداند مگر هر که علم علما و اکمل اتقیا و افضل محققین و اتقن مؤمنین باشد
و اغراین کتب مؤلفات علامه ربانی قاضی محمد بن علی شوکانی رحمه الله تعالی است
شعرا مثل فالامثل و این کتابها را از بلاد دور دست عرب و عجم بهم رسانیده ایم
و در دستی جلوه و وقایع آن مصارف گرانمایه را متحمل شده و بعضی کتب را بقیمتی پاری
کرده ایم که همت احدی بدان نمی گراید و بعضی نوشته دست پدر عالی قدر رحمه الله تعالی
بوده و بر بعضی دستخط اصحاب تالیف و دیگر شیوخ مسلم الثبوت است و اکثر مطبوع

و اما ولد صالح پس از شمایان و خواهر شما امید داریم که ما را بعد از حلول اجل سسمی در
 آخر نماز پنجگانه فراموش نکنید و پیوسته چنانکه ما از برای والدین خود و شما دعای
 مغفرت میکنیم شما از برای ما میکرده باشید و اگر زیاده توانید بفرمایید اللهم اغفر لی و
 لوالدی و لمن تولدوا و ارحمهما کما ارحمنا صغیرا الخ اقصا رنودن بسندست و همیشه
 از خدا ترسان و امیدوار بوده در اصلاح خود و اولاد خود بکوشید و یک لحظه از دعا و
 سؤال از حضرت خداوندی بجلت عظمته و عمت رحمته غفلت نوزید که ما را
 آنچه میرشده و نصیب آمده همه از آثار اجابت دعاست و محرومی از دعای خدا در
 خلوت و جلوت یکی حرمان عظیم از جمله سعادات دارین و برکات نشأتین است و بر تاخیر
 اجابت یاس بفرمایید نشان کفران است ممکن نیست که دعا پذیر نشود الا لا بد است
 در آن از حضور خاطر و اخلاص فواد و الحاح در سئله و درین باب کتاب است که در آن
 جمله آداب و واجبات ادعیه ذکر کرده اند و معلوم شما باد که قسمت اکثرت و اموال
 و کتب تا ممکن است در حیات خود نموده بشما تفویض مینمایم ان شاء الله تعالی تا بعد
 از اوقتی مر شمار روی ندهد و زاعی با خواهر و برادر در میان نیاید و همچنین تا زنده ایم
 تسویه و ربهات و عطا یا ملحوظ نظر است و در هر چه قصوری براه بشریت رود و
 باقی ماند و زلتش بیزان شرع بلا روی و رعایت احدی و بلا خصوصت با هم شما
 است تا ذمه ما بر وجه از انواع مظالم خویش و بیگانه برمی باشد و الحمد لله تعالی
 که نزد ما از امانات و ودائع و قرض و وام و دیگر حقوق انام چیزی موجود و
 واجب الادا بر ذمه ما نیست که درباره آن وصیتی کنیم آنچه هست همین چیز است
 که کشف حقیقت آن کردیم و آنچه درین چنین نگارش بیاید آمد نوشتیم و از او تعالی

درازی عمر شما هر سه در مرضیات او سبحانه بابرکت در ذات و مال و علم و دولت و کمال
 و حسن عاقبت و خیریت مال بدل میجوئیم و هر دم دعای این خیر ما بر زبان داریم و ما
 را معلوم نیست که دعای از وی تعالی کرده باشیم که قبول نشده پس امید قوی است
 که این ادعیه که از برای شما میکنیم هم با جابت رسد ان شاء الله تعالی ع
 این دعا از من و از جمله جهان آمین باد ❦ —

وصییت و دیگر که تعلق بولادت و مرگ ما دارد آنست که دیر روز که از صد نیزهیم
 هجرت چهل و هشت سال گذشته بود روح علوم با کالبد خاکی پیوند گرفت و در پنج
 سالگی سایه پدر از سر برافت در کنار مهر مادر مهربان پرورش یافتیم و قریب زمانه شو
 و طلب علم برآمده جاده سیاحت چند بلده سپردیم و بعمر بست سالگی در تلاش معاش برآیم
 و از سی و سه ماهوار بمشابه هشت هزار و سه صد و سی و سه روپیه ماهوار بلکه قدری
 زائد ترقی گرفتیم و آنچه هرگز استحقاق آن نظر بجالات دنیا و ابناء دنیا نداشتیم محض
 بفضل خدای تعالی بدست آوردیم اینست حال بدایت و نهایت ما و در انامی این
 هر دو حالت آنچه از آفات فاقه گشتی و خوف هلاک در زمانه خدر هند و تیدستی و عجز از
 هر کار و عدم قدرت بر روزگار و عدم نصرت از ابناء جنس دیدیم و برود شقیم دستمانی
 بس دور و درازست و هرگز نت گشت احدی از همچشان نشدیم و با هر کس از مردم
 زمانه خواه دوست باشد یا دشمن مها اکن سلوک مسلک خلق و احسان نمودیم مع هذا
 از همگنان الاما شاء الله تعالی اخلاص در مودت و طمانینتی در مصاحبت نمی یابیم هر که
 هست در بندگانش و خود غرضی خویش هست و در ظاهر شنا که و در باطن شناکی و در
 برآمد کار خود خلاف نفس الامر درون نشاد و در بیرون باکی درین زمانه که از صد

سیزدهم سه سال باقی است و حیات فانی مرا مر حله چهل و هشت سال گذشته معلوم است
 که از انفس مستعار چند نفس در گذرست و ما فردای رحیل چند منزل در پیش و آنچه از
 عمر میگذرد خواب در پی بیداری است و خجالت گناهان و ندامت بزه کاری علاوه
 در پی دل آزاری حق تعالی را امیدوارم که دنیا را از برای ما حجاب آخرت نگرداند
 بلکه فرغ مغفرت سازد و قید این جامی را سبب آزادی آنجا کند و دمی که وعده موعود
 بر سر وقت گذر نماید زبان و دل را بکلمه طیبه شهادت گویند و تحفه آخریوم از ایام
 دنیا فرماید و بر فیق علمی رساند و حدیث عباد بن صامت است رضی الله تعالی عنه
 قال سمعت رسول الله صلى الله عليه واله وسلم يقول من شهد ان لا اله الا الله وان محمدا
 رسول الله حرم الله عليه النار رواه مسلم وعن عثمان رضي الله تعالى عنه قال قال رسول
 الله عليه وآله وسلم من مات وهو يعلم انه لا اله الا الله دخل الجنة رواه مسلم ايضاً
 وعن جابر رضي الله تعالى عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه واله وسلم ثلثان
 موجبتان قال رجل يا رسول الله ما الموجبتان قال من مات يترك بالله شيئاً دخل
 النار ومن مات لا يشرك بالله شيئاً دخل الجنة اخرجاه مسلم و احمد ته که در علم
 خود در تمام عمر خویش شرکی و بدعتی نکرده ایم و از دیگری بر آن راضی نشده و اگر
 در علم الهی قصوری در علم و فتوری در عمل رفته باشد بزر دل و زبان از ان توبه میکنیم
 و او تعالی تواب و رحیم است این امت مرحومه را بر خطا و سیان و اگر اوه مواخذة نمیفرماید
 و مجبستی که در جان از اسلام و ایمان و احسان و حلاوتی که از ان در مذاق باطن می یابیم
 خدا آگاه است که چون و چندان است گو ظاهر حال مجبوری و معذوری بنا بر موانع خارجی
 مساعدت و تصدیق آن کند و در چشم ظاهر بنیان جلوه دروغ و لاف زنی دهد

هر کسی در وطن خودش یا در سن | از درون من نجست اسرار من

ولنعم ما قیل

مردم اندر حسرت فهم دست | اینکه می گویم بخت در فهم تست

و از جمله نعم الهی برین پیغمبر ز کس پرس کی آنست که آنچه در شرع حرام یا کبیره
یا مکروه یا ناجائزست در ارتکاب آن سبلی در خود جلبه نمی یابد و هر چه حلال و طیب
و مستحب و مندوبست همه باطبیح فطره مرغوب دل باست اگر چه ابتلاء و امتحان
با اول نزدیک و از ثانی دور باشیم آنست که گوید آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود
ثلث من کن فیہ وجد بهن حلاوة الایمان من کان الله ورسوله احب الیه
معا سواهما و من احب عبدا لا یحبه الا الله و من یکره ان یعود فی الکفر بعد
ان انقذه الله منه کما یکره ان یلقى فی النار متفق علیه باجماع مسلمانان اضر
ست که این هر سه صفت در خود بهم رساند از آنست که از ایمان روبرو باشد اثر صفت اول
آنست که در برابر حکم خدا و رسول حکم احدی را ترجیح و تقدیم ننهد اگر چه اکبر که بر او علم
علما و امامان و شیخ مشایخ و ابوالآبایان روبرو این حاصل نمی شود مگر با تبع کتاب و
سنت و ترک تقلید احادیث و اثر صفت دوم آنست که آدمی روز قیامت همراه
دوست خود باشد و در سایه عرش بود حدیث المرء مع من احب و آنچه درین معنی
دلالته وارد بر آن و محبتی که مسلم مؤمن را با اصحاب و عترت و دیگر ائمه و صلحا و اولیا
و علمای می باشد بلا عرض دنیوی از همین جنسست پس کسیکه بدل آشفته محبت خداست
و بجان شیفته مودت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم از وی چه می توان گفت
والذین امنوا اشد جلاله و اتبعونی یحبکم الله و اثر صفت سوم آنست که اگر

تمام دنیا در امن او نهند و خواهند که از اسلام روگردان نشود و بعلتی دیگر گرایید بر گز
 ادنی میل از وی بسوی آن بوجود زسد بلکه اگر مکره شود تا بهم دل بگرند و از تو حید
 بزرگردد اینجا امتحان قوت و ضعف ایمان بر وجه خوب دست بهم میدرد و حدیثی است
 بن عبدالمطلب آمده قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم ذاق طعم الايمان
 من رضی بالله رباً وبالاسلام ديناً وبعحمد رسولاً واهل بيته واتباعه ورضی الله تعالی عنه
 گفته آیت النبی صلی الله علیه و آله وسلم وعلیه ثوب ابيض وهوناً ثم ثمرات تیه و
 قد استيقظ فقال ما من عبد قال لا اله الا الله ثم مات على ذلك الا دخل الجنة
 قلت وان نرنی وان سرق قال وان نرنی وان سرق قلت وان نرنی وان سرق
 قال وان نرنی وان سرق قلت وان نرنی وان سرق قال وان نرنی وان سرق
 علی زعم انفا ابی ذر وکان ابو ذر اذا حدث بهذا قال وان زعم انفا ابی ذر متفق
 علیه وروحدیث عباد بن صامت آمده که گفت فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم
 من شهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له وان محمداً عبده ورسوله وان عیسی
 عبد الله الى قوله والجنة حق والنار حق ادخله الله الجنة على ما كان من العمل
 متفق علیه ای حسناً کان او سیتاً قليلاً کان او كثيراً وعاذ بن جبل رضی الله تعالی
 عنه گفته قال لی رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم مفا تیح الجنة شهادة ان لا اله
 الا الله رواه احمد وبخاری در ترجمه باب زیاده کرده قال وهب بن منبه لیس مفتاح
 الاوله انسان فان جمعت بمفتاح له انسان فقولك والا لم يفتح لك ونيز وحدث
 معاذت که گفت شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم را میفرمود من لقي الله
 لا يشرك به شيئاً ويصلي الخمس ويصوم رمضان غفر له قلت افلا ابشر همياً

رسول الله قال دعتم يعجلوا رواة احمد و بالجمله اصل نجات در قول باین مقاله
 طیبست و عمل صالح معذوست و کمال اسلام بعمل باشد و مرگ بر آن سبب مغفرت
 ذنوب و موجب دخول در جنت است اما تانا الله تعالی و اخلا فنا علی ذلك و چون
 امر ناگزیر پیش آید باید که مراتب تجنیز و تکفین و غسل و دفن را بر وجه سنت صحیحه
 مستفیضه ادا کنند و نماز جنازه بجماعت کثیره و امام صالح بجا آرند و بعد از تکبیر
 اولی سوره فاتحه بخوانند و بعد از مردن من از رسوم دنیوی هیچ رسم نکنند
 و کردند نهند که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم زیاده از سه روز ماتم کردن
 جائز نداشته بلکه حرام ساخته است و از گریه و زاری خود را باز دارند و زنان خانه را
 ازان منع بلیغ نمایند این بنده در حالت حیات خود باین چیزها رضانداده و با اختیار خود
 احدی را کردن نداد و خود بجهه تعالی در خاندان ما رسمی از رسوم جاهلیت که شرع
 بمنع ازان وارد شده مروج نیست و رسم سیوم و چهلم و نخوان همه بدعت و ظلمت و
 ضلالت و معصیت بحت است را نسخه ازان از کتاب سنت استشام نمی توان کرد و گاهی
 در خاندان ما نبوده آری امداد بدعا و ختم قرآن و استغفار و درود و صدقه ازاله حلال
 باخفا مضائقه ندارد و بعض اخبار آمده میت در قبر همچو غریب متغوص است انتظار میکند
 دعوت را که از جانب پدر یا برادر یا دوست بومی ملحق گردد در کتاب شمار التئیکت شرح
 ابیات التبتیت مسئله چیزها یکله از زنده برده میرسد و از سنت صحیحه و ادله شرعی
 نقلیه ثابت است نوشته ایم و هم صیتی مختصر در آنجا تحریر ساخته آنرا در نظر آورده آنچه
 ممکن باشد بجا آرند و آنچه نتوانند ترک دهند و بنا کنند بر گور کوچک کردن آن
 انداختن جامه بر آن و نوشتن چیزی بالای آن و بلند ساختن آن زیاده بر

یک شبر موجب لعنت خدا و رسول است هرگز چیزی ازین ماناید کرد این سوم
 را جمله صوفیه و سفهاء اهل دول بر آورده اند در شرع شریفی اثری و عینی
 از آن نیست و بعد از آنکه شما را اطلاع بر مولفات ما در حیات ما حاصل گردد خود
 حاجت وصیت باین چیز مانیست زیرا که در جمله ابواب عبادت و معاملات که متعلق
 بحیات و حیات است احکام سنت مطهره را بر وجه تحقیق حق و ترجیح راجح تحریر
 نموده ایم و آنچه هر فرد بشر را از زمره اسلامیان در امور دنیا و دین محتاج الیه
 بوده است بکشف و تبیین آن بر طریق لائق و لیسط فائق پرداخته ایم و لکن در اینجا
 مقصود تنبیه است بر بعضی آن امور باحواله باقی بر کتاب و باید که سلوک شما بعد
 از ما بار آورده و خواهر چنان باشد که روح ما را الٰهی نرسد و در حال یسر و عشر نشاط
 و سخط با یکدیگر چنان باشید که گویا جان و مال شما جان و مال دیگر است و در حفظ
 آبرو و اثاث البیت و رفع فقر یکدیگر معاضد و مساعد هم دیگر باشید

که در آفرینش ز یک جو هرند
 دیگر عضو ما را نماند ترا

بنی آدم اعضای یکدیگر اند
 چو عضوی بدر آورد روزگار

و چون این معامله با حاکمه مؤمنین ما مور باست با عجزه که از یک مادر و پدر
 باشند چه رسد و مرد و مادر مردن آنست که مرگ در یکی از دو حرم محترم پیش آید
 و اجل محتوم و قضا و سبب هم آنجا روی نماید اما اگر تقدیر مرگ درین سر زمین
 باشد در جای تنها زیر خاک باید سپرد و در گورستانهای اینجا مقبور نباید کرد
 که تنها بودن سائر ترست از برای ذنوب یا در همسایگی کسی باید گذاشت که
 صلاح حال و مال او متفق علیهم جمعی از مسلمانان بی غل و غش باشد زیرا که جو

صلحاء در حیات و عمارت هر دو خوب است و گویا خام بی رونق که کسی آزارش نماند
 و از قبور عامه مؤمنین و مسلمین ممتاز نبود برکتی دیگر دارد و گاه گاه بر قبر از برای
 زیارت آمدن و بفاتحه و دعای یاد نمودن موقوف بر توفیق و همت و تعدد شهادت
 و یکی از انواع صلوات رحم است که بعد از فوت و موت موجب انس و رفیع و حشت باشد
 از خاطر ماکه باشما الفقی بسیار دارد آینه آنچه مقدرست پیش آید چون مرگ
 وقتی معین نیست و فرقی در جوان و پیر نمی کند و حسابی از من و تو بر نمی گیرد
 پس یاد داشتن آن با ذم لذات باشد و معلوم نیست که پیام اجل در کدام وقت از
 عمر شب یا روز میرسد و بگذرد و بگذرد روان از تن روان می شود و هر دمی که از نا
 میگذرد و هر نفسی که می برآید ما را با اوقات مرگ نزدیکی می سازد پس ناگزیر آید
 که این وصایا نوشته پیش ما و شما و دیگران که معرفت دارند موجود باشد
 تا هر که بر امضای آن قدرت یابد بذاته یا بغیره که تا همی را در آن روان دارد و بیاید
 شما و یاد و کسانیکه ایشان را درین کار دخل باشد بدو ذمه ما را و شما را و ذمه
 خود را پاک کند و توفیق بدست او سبحانه است بنده را با بخت و اتفاق و قدر
 و قضا ستیزه نیست و تکلیف شرع از بیچاره مرده و سگین میت مرفع و وبال
 تبدیل بر کسی ثابت که در آن تفاوت نماید و بی موجب شرعی عصیت خود را
 جلوه اظهار نبخشد قال الله سبحانه و تعالی فمن بدله بعد ما سمعه فانحأ
 ان الله على الذين يبدلون له وبال الله التوفيق

تنبیه

اینست بیان نضال و وصایا و خلاصه قول این مرزایا آنست که وصیت گاه

واجبست و گاه مندوب و گاه مکروه و گاه حرام و ثبوت مال جائز و کم از
 ثلث اولی تر و نخستین وصیت مباحی اولاد از لیکن بر اسلام و مردن بر اوست
 و نگریدن دین دیگر بر ملت محمدی علی صاحبها الصلوة و التحیة و جنگل و ن کتبا ب عزیز
 و سنت مطهره در اعتقاد و عمل و اثبات حق بر خلق و بیعت نکردن با مشایخ این زمان
 و امر کردن بمعروف و نهی نمودن از منکر بر مقدار امکان که منجر بفساد و زیان
 مال و جان نشود بعنف در ترک فرائض و ارتکاب کبائر و اکتفا نمودن در مسائل
 مختلف فیها قدیما و حدیثا بر رسانیدن آیت و حدیث وارد در آن باب و اعتقاد
 نیک داشتن در حق صحابه و عترت و التزام نمودن مذاهب اهل سنت و جماعت و
 اصحاب اثر و حقارت دنیا و قرب موت در نظر آوردن و مرگ را بسیار یاد
 کردن و اعتماد نمودن بر مال و جاه و دل در آن نه بستن و بر مقدار کفاف عتقت
 فرمودن و کسب میشت و نفقه از برای خود و اهل و عیال خویش کردن و آم
 نگر فتن و آرز کسی چیزی نخواستن و در انفاق و عسر و سیر جاده اقتصاد چمیون
 و بر اقبال دنیا خوشدل نشدن و بر آداب بارش رنج نبردن و در همه حال راضی
 بودن بخدا و در طلب علم از ته دل کوشیدن و بموجب آن تا امکان و دسترس
 کار بند شدن و تحصیل علم بر طریق مقرر تعلم که در کتاب طلب الادب و رساله دانشمندی
 و اسجد العلوم مرقومست نمودن و در حصین بیص فقر که فنا و بقا و انسالخ را اهل
 مطلوب نشان میدهند نیفتادن و ظاهرو باطن و صورت و معنی و اندرون
 و برون و پنهان و آشکار خود را بزیر و واضح سنت مطهره و کتاب عزیز و
 ظاهر نظم این هر دو اصل وسیل آراستن و پیراستن و آرز مسئله وحدت وجود و

و شهید و وفاقی این آیه و بخوان جدا ماندن و سکوت نمودن و عبرت‌نسیب و
 عبرت‌نسیبان و اتصال تخمه را بسید المرسلین صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است
 و در حفظ آن کوشیدن و تا امر آن آنرا از دست ندادن و صحت‌نسیب را در پدران
 مقصود شناختن و در کفارت اسلام و حسن عادات و سیر را مقدم نمودن و در مهر و
 صداق و کابین پسران و دختران و زنان خاندان خود و مما اکمن قلت و کمی کردن
 و در سرور و شیون و ماتم و شادی اسراف مال و متاع نمودن و نکاح ثانی میوه گان
 را رواج دادن و با هیچ کس از اهل علم و عمل و انبیا می دنیا در امری از امور دین
 و دنیا بحث علم و عمل نمودن و طرف نشدن و دشمنی نکردن و از تجسس احوال
 فرزندان عصر چشم پوشیدن و با کسی کاری نداشتن و از مواقع جنگ و جدل و رتر
 گریختن و از شرکت در فتن و آفات حکام و جمله انام از خاص و عام خود جدا
 داشتن و آنچه ناگمان بدون دخل و احتمال خود بر سر و ابتلا بدان خدا نخواسته است
 و در بر آن صابر و شکید با ماندن و از او سبحانه و تعالی در خلا و ملا در هر لحظه و لمحّه دعا می
 حفظ و صون از شر و روآفات زمان و اعدا نمودن و سلام جناب نبوت صلی الله علیه
 و آله و سلم بحضرت روح الله عیسی بن مریم علیهما السلام بر تقدیر درایت زمان نجاب
 رسانیدن و بصلمت دین را در هر مقام و در هر حال بر بصلمت دنیا می تقسیم
 بنشیندن و با او بستگان خود از چشم و خدم و فرزندوزن و کنیز و غلام و اجاب
 و اصحاب شیوه حسن معاشرت گزیدن و با دوستان تبلطف و با دشمنان بهار
 پیش آمدن و علم آداب و اخلاق را از دو اوین سنت اسلام حاصل نمودن و بعد
 از مرگ با تقسیم حصص در جائداد موجوده از کتب و مکان و جز آن میوجب فایض

اند ساختن و در آن اجمال نوعی و ضرر و مضار و اتلاف حقوق یکدیگر و مانند اشتن
 و ایبار و درخواست خود در امور دارین مطابق شرع شریف معاون و موافق بود
 و نزاعی بر سر دنیا و متعلق آن با هم بر ناکینختن و تا توانستن جان پاک را بکلمه طیب
 ختم نمودن و لا اله الا الله گوین از دنیا بسوی آخرت سفر کردن و کلامتقون
 الا و انتم مسلمون را هر دم نصب العین و دشتن و بعد از امرانگزیریا را بدعا و صدقه
 یا آوردن و در کفن و دفن بالموجب سنت مطهره در بر نظیر و قلمی کار بستن و
 کعبه و منصفه بران بنیاد ساختن و سازنده را بر منع مازین امور آگاهانندین از
 رسوم جاهلیت که او بیلا و فریاد بر آوردن و مانند آن باشد هیچ رسمی بجا نیارون
 و مقدار یک ذره خلاف کتاب و سنت در مات و حیات ما و خود را و انداختن
 و تفصیل این مجلات پیش از حادثه مرگ و ذائقه موت مازین و صایا جستن و آزا
 در خاطر داشتن تا بر عین وقت حاجت و ضرورت حرجی بیان نیاید و هما اکمن
 و حتی الوسع در امتثال مطالب این رساله بجان و دل کوشیدن تا ذمه ما و شما هر دو
 در هر دو سرای پاک گردد و باز پرسی و خفاف و صیتی ازین و صایا دنگی حال مال نشود
 و بالله التوفیق وهو المستعان و علیه التکلان

خاتمه الرساله و عاقبه مقاله

ترجمه خودم که محتوی بر حال ولادت و تیمم و تحصیل علم و طلب معاش و سیر و سفر
 ممالک هند و عرب و جز آن از دیگر باجریات است اولاد رحطه و ثانیادرتخان النبلاء
 و ثالثا در شمع انجمن و رابعادرا بسجد العلوم و خامسا در خطبه القدس و سادسا

در ریاض المراض و سابعاد مغنم بارد و تا سناد تلج مکمل و تا سعاد تقصا و تا شرا
 و غیر آن باجمالی تفصیل نوشته ایم و تا ک عشره کامله و بزید الله فی الخلق ما یشاء
 و ذکر نموده ایم که سال ولادت ماد و از ده صد و چهل و هشت هجری روز یکشنبه نوزدهم
 ماه جمادی الاولی است و در حین کتابت این عبارت سال پنجا هم شروع شده

ای که پنجاه رفت و در خوابی | لگر این پنج روز در یابی

و معلوم نیست که طول یا قصر حیات باقی چندان است و هر چه باشد امید از لطف
 عام خالق انام آنست که چنانکه از جمله حوادث و آفات زمانم تا امروز نگاهاشته
 است و این هم چکاره را در سایه عاطفت در بوبیت خویش پرورده همچنان در
 سائر عمر در صون و عمن خود نگاها دارد و از مکاره اعدا و حساد دنیا و دین
 عفو و عنایت روزی فرماید و ولادت شما که اکبر فرزندانید در اتحاف و جز آن
 با چو فرغ نامی نوشته شده و آن روز چهارشنبه است و یکم رجب سنه دوازده
 صد و هفتاد و هشت هجری است وقت صبح صادق پیش از طلوع مهر در بلده
 بهوپال و این روز می است که در آن یونس بن متى علیه السلام متولد شده و فتح
 غزوه اخزاب بر دست صحابه رسول صلی الله علیه و آله و سلم گردیده و این ماه
 ماهی است که سعراج نبوی صلعم در آن بوده و شد الحبر برادر شامیم شب روزه خنجر
 چهارم ربیع الآخر سنه دوازده صد و هشتاد و سه در بلده محمیه بهوپال علی
 لباس هستی پوشید و این تاریخ نیز موافق است با تواریخ مؤالیه بسیاری از کتب
 شایخ و امرا چنانکه از نظر در کتب سیر و اخص می شود و ولادت خواهر شما است
 هفتم ربیع الاول روز دوشنبه نهم شب دوازده صد و هشتاد هجری اتفاق افتاده

و عقدش بر وفق سنت مطهره روز دوشنبه چهارم ربیع الثانی در ۹۵ هجری سپید
 ماهی صاحبه زیر موتی محل بحضور اعیان و اکابر ریاست از اخوان و لدرکان دولت
 بولایت جداوری شما جناب مدارالمهام صاحب بهادر نائب ریاست محمد جمال الدین خان
 دهلوی صدیقی عاغاها هم اسد تعالی بتهنات برادران اخیانی شما محمد اسحق و محمد سر
 بعد از نماز در گبین العصر و المغرب بوقوع آمده و مولوی عبدالقیوم فرزند مولوی
 عبدالحی مرحوم خطبه خواندند و دستها بدعا بلند شد و رسم از رسوم بدعت بیان
 نیامد و تسبیح و این تاریخها در کتاب تحاف و رساله فرع نامی و جز آن بکرات و مراتب
 نوشته شده و درینو لاکه دهم مجامعی الاولی ۹۵ هجری است عقود دست آمو و شما
 هر دو برادر در قصبه هسوه ضلع فتیچور که میان آله آباد و کانپور واقع است بجان سید
 حیدر علی صاحب که از نجیبی سادات قریه بیتی بوده اند در مجمع عظیم از اخوان اعیان
 ریاست بحضور اهل علم و قرابت از اهل صهر میان عصر و مغرب بخطبه خواندن سید پاک
 و عالم ذراک عبدالسلام نقشبندی حماهم اسد تعالی دست بهم داد و دوش از بار ادا
 این مفروض بسکسا گردید و سد الحمد باریک الله لکما و علیکما و فیکما و اخرج
 منکما الکتیز الطیب و از برای هر یکی از شما و خواهر شما اطلاق جداگانه از ریاست
 و تیول مستقل از و الیه دولت حفظها الله تعالی مقررست خواهر شما سالانه جاگیر
 شش هزار روپیه می یابد و شما هر دو سالانه دوازده دوازده هزار روپیه میستانند
 و یزید الله فی الخلق ما یشاء و نظر محبت مادر مهربان و ولینعت شما نواب پنجمان گم
 حفظها الله و سلم و ترزاند تریات شماست و این همه که از دست کرمت و احسانش
 بشما همگان رسیده و برسد بدون استحقاق و قبل از سابقه که ام خدمت است پس

بر شما باد که شکر این نعمت خداوندی جلت نعمته و سپاس احسان این نعم مجازی است
 دولت در هیچ حال از دل فراموش نکنید که هر که شکر مردم نکرد و می شکر خدا نکرد
 و ادای شکر محسن صید فرید و قید عبید است و کفران نعمت ولی نعمت استجب عبد
 شدید پس اما آیه کریمه اعلموا ان لا اله الا الله و لا اله الا الله و لا اله الا الله
 خود داشته قیام بوظائف خدمت محسن بجان دل و حضور و غیبت فرض عین استاید
 و همواره خود را قاصر در شکر نعم او دانید

منت منه که خدمت سلطان همی کنم | منت شناس از و که بخدمت بداشت است

محبت طبعی و شرعی که بوجه اتحاد لحم و دم ما را با شماست مقتضی آنست که چنانکه دین
 پسنبی سر در بند حیات ستعار جدائی خود از شما و جدائی شما از خود نمی پسندیم و در
 یک شهر و یک محله و یک خانه روز را شب می آریم همچنان در در آخرت که حسن انجام
 آنجا از برای اهل تقوی است جاگزین یک منزل و نزیل یک محل باشیم آن منزل و محل
 کدامست منطوق کریمیان الذین امنوا و عملوا الصالحات کانت لهم جنات
 الفردوس نوازلت لکن نزول درین منزل و قفول باین محل نه با اختیار راست و نه در
 دست قدرت شما اینقدر است که هر که شرک نکرده و آلوده چرک بدعت نشده و صبد
 دل بکلمه طیبه گزیده و تادستگاه خویش در اعمال صالحه کوشیده و خلوص صواب اشعار
 و دثار خود ساخته و زبان را با استغفار و درود و تلاوت کتاب محبوب آراسته و جوارح
 و اعضا را از کبائر و مهلکات و موبقات بر کران داشته و جان و تن را وقف مرضیات
 الهی و اتباع سنت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله و سلم و تحصیل ملکات بنیجات ساخته
 و از رای و تقلیدات رجال ذقیل و قال اقبال و اقبال که جهانی از عمر در آن

اگر قنارست و در داشته و با حق سبحانه گمان نیک بهم رسانیده و خاتمه عمر و کلام
 او بر علم یا قول لا اله الا الله محمد رسول الله شده است امید است که رسول
 خدا صلی الله علیه و آله و سلم باذن رب لغت جل مجده لب بشفاعت وی کشاید
 و او تعالی که ارحم الراحمین و اکرم الاکرامین است برحمت و مغفرت گراید و عفو و
 آمرزش فرماید و ما ذلک علی الله بعزیز و اولاد صالح را با آبار آنا یکجا فرام کند
 در آخر کتاب شیر ساکن الغرام الی رو ضات دار السلام فصلی مرقوم است که در آن ذکر
 مستحقین شبارت بجنبت بوده و آنچه ملائم این حال و مناسب این حال است در آنجا
 بسین گشته پس بر شما باد که در آن نگاه نظر کنید و حتی الوسع خود را بان اوصاف
 متصف سازید تا الحاق ذریت آبا بر بنا بر اتحاد و در وصف ایمان و تقوی و عمل
 خالص و نیت صالح صورت بر بند دین حرف از برای آن گفتیم که ما نیز امید آ
 لبحوق آبا را کرام و سلف عظام خوشیم اگر چه در عمل قاصیم و تصور واضح داریم
 بلکه خود که ام عمل نداریم چه اعمال ما در برابر عمل سلف صالح وزن پر کاچی مقابل
 کوهی نیار دانا او سبحانه و تعالی در کتاب عزیز فرموده الذین امنوا و اتبعته
 ذریتهم بایمان الحقنا بهم ذریتهم و ما التناهم من عملهم من شیء واحد
 را شگوتر از خالق نیست و من اصدق من الله قیلا و آنحضرت صلی الله علیه و آله
 و سلم ارشاد کرده المرء مع من احب و انت مع من احبت و وی علیه السلام
 صادق صدوق است و درین باب حدیثهاست که دلالت میکند بر معیت و رفاقت
 محب یا محبوب اگر چه در عمل بمرتبه او نرسیده باشد و محبت مسلم مؤمن با خدا و
 رسول خدا و یاران و عمرت و ذریت و اهل بیت و ازواج رسالت و جمله حدیث و

نقله روایت و اتباع او از اهل علم و صلاح و احسان و جمیع سلف امت و ایمة ملت
 و مجتهدین دین و محدثین این چیزیست که انکار آن نتوان کرد مگر آنکه یکی را
 غنا و تقلید و فسق و بدعت از برکات این الفت و دوستی از ازل آزال
 محروم و اعمی ساخته باشد و نعوذ بالله منه و محبتی که آدمی را با آدمی زاد دیگر
 باشد اگر خالص از برای خداست خواه آن محبوب زنده باشد یا مرده یکی از
 خصال موجب ظلال عرش ذوالجلال است و این خصال را بر وجه بسط در آخر
 کتاب دلیل الطالب بیان کرده ایم و هر چه را در مغفرت ذنوب متقدمه متاخره
 دخل است آنرا بدان منضم ساخته پس بر شماست که در تحصیل این خصال تکمیل
 این قال و حال چیست و چالاک باشید و چندان کوشش و کوشش کنید که فردا
 همراه آبا و اجداد و اهل بیت عظام و اولیاء عالی مقام و محدثین فحام در یک
 منزل و مقام ساکن شوید و پیش رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و اتباع او
 بالاحسان شرمند و نمجمل نگردید حیف باشد که از نسل شریف نبوی شمرده شوید
 و فردی از افراد عنترت طاہره و ذریت مطهره نبوت باشیم و مع ذلک بر غیر طریقه
 رسالت ماشی و سار گردیم و غیر سنت مطهره نبوت بلکه عصا به محدثین و جماعه
 آثارین حرف آن را از صفحات روی زمین بهزار محنت و جفا یکجا فراهم کرده اند
 و بار منت لا تعد و لا تحصى بر رقاب اعم اسلام نهاده اند و راه هدایت تمام و ارشاد عام
 تمام انام از خاص عام و انموده دیانت خود سازیم و برگشته زید و عمر و از صراط مستقیم
 مصطفوی و اتباع هدی تویم نبوی تعریج نایم خوشی و ناخوشی انبیا و جنس ما پیزی
 نیست و رد و قبول خلق در برابر رضای خالق و قهی ندارد و آنچه هست سخط و رضا

خدا و رسول اوست صلعم اهل دنیا را گاه اقبال دولت و گاه رسوم متعاضد
 پگاه و بیگاه و گاه اندیشه زوال عزت و شمت و گاه خوف فقر و قلت و ذلت و گاه
 هوس نام آوری و شهرت و گاه قبول در نظر عام و خاص و گاه تقرب بدرگاه امر
 و رؤسای ذمی جاه و گاه مزید امتیاز و اعزاز در همپیمان و گاه موافقت با اهل شهر
 و محله و گاه موافقت با اهل قرابت و امثال این خصوصیات و اسباب حجاب را نه نیست
 و عائق طریق معرفت و حقیقت می شود و دین پرستان خدا شناس و اخلاص رزان
 سنت اقتباس ادر برابر اثار حق بر خلق و اختیار صواب بر خطا و تمسک بجلال حرام
 بین و ترک مشبهه این همه مواد فاسده لهو و لعب پیش نمی نماید و این حجب موانع
 در نظر باریک بین ایشان بقدر جوی نمی آرزو و وزن پر گاهی نمی آرد قل الله
 ثو ذر همحرفی خوضهم بلعبون پس سعید از خلف ما بلکه تمامه است کسی است
 که سلف است و ایامه ملت را قدمه گیرد و صدر اول و طراز نخستین را اسوه دارین خود
 سازد و دنیا و مافیها را در برابر آن جیفه مردار شمارد و آخرت را در قیمت مخزن نذر
 و معدن جوهر گیرد و این را فانی و آثر باقی اعتماد کرده دمی از آن کتاب مارج علیا
 و معارج حسنی و تحصیل ملکه موجب فردوس و مواد عفو و عافیت نیاساید و هماکن از
 دریافت مقامات احسان و تحصیل مراتب عرفان که عبارت از سلوک مسلک مشایخ کرام
 و محدثین عظام است بتقصیری از خود رضاندهد که شناخت طریقت و حقیقت مغز
 شریعت و دیانت است پس نخستین مراحل اسلام طی کند پسر مقاصد و شعب ایمان
 نیکتر و رزق پس تکمیل مراتب احسان کند بعد از آن برین حالات استقامت نماید که این
 استمرار فوق کرامت است و یکی از عمده منازل یقین و مراحل دین مبین است و حق تعالی

لانا آنجا پرستد که یقین آید و جان از تن بر کلمه طیبیه شهادت بدر رود و بجای آنکه
 گریبان آمده بود و بریان ز رسته خندان بسوی گلزار خشت خرامد و در جوار قدس
 و حظیره انس عند ملیک مقدر بسیار آمد هذا و العبد الآن یسأل الله تعالی
 الذی لا اله الا هو الحلیم الکریم رب العرش العظیم ان یحسن ختامه و ینیله
 من خیر الدارین مرامه و ینیدده فی اقواله و افعاله و ینا بک له و علیه فی
 نفسه و جمیع فاعاله و خصاله و ینذره حب الدنیا من قلبه و قاله حتی ینظر
 الی الحقیقه فیفوز بنیل دقائق المعرفة و حقائق الطریقه اللهم اجذب الی
 حنا بک العلی جذبه یصحی عندها من سکر غروره و افقر له خوخته یتکلم
 بها عن حجاب المظلم و شروره و لا تخرجه من هذا الدار الا بعد ان یسجر فی
 بحار حبک و یغسل ادران قلبه بمیاه قریبک فانت اذا شئت وضعت فی
 القول و الفعل سدا و اذا اردت جعلت المرید مراد

اذا كان هذا المعجری صبا بته	علی غیر لیلی فهو دم مع مضییع
-----------------------------	------------------------------

ولست اقول كما قال من قال هـ

وکیف تری لیلی بعین تری بها	سواها و ما طهرتها با لمدامع
وتلد منها بالحديث و قد جرى	حديث سواها فی خروج المسامع

بل اقول كما قال الآخره

الا ان وادی الجزع اضحی ترابه	من المسک کافورا و اعواد سرندا
وما ذاك الا ان هذا عشية	تمشت و جرت فی جوانبه بردا

واقول هـ

انا راض بما قضی	واقف تحت حکمه
سائل ان افوز با	لخیر من حسن ختمه
وما احسن قول من قال ۱	
العفویرحی من بنی آدم	فکیف لایرحی من الرب
واقول عجیز الہذالبیت ۲	
فانہ اراف بی منهم	حسی بہ حسی بہ حسی
اللہم اهدنی فی من ہدیت وعافنی فیمن عافیت وتولنی فیمن تولیت وبآبرک لی فیما اعطیت وقنی شرما قضیت فانک تقضی ولا یقضی علیک انه لا یدل من والیت ولا یعز من عادیات تبارکت ربنا وتعالیت نستغفرک وتتوب الیک و صلی اللہ علی النبی وسلم	
بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ	
خاتمه طبع مع قطعہ تاریخ از ناشر ماہر ناظم ساحر سلوی صاحب سید اعظم حسین صاحب سندیلوی سلمہ اللہ تعالیٰ	
کار کیمی باید گرفت و شغلی کہ میتوان پذیرفت خدا را یاد کردن و نبی آوردن گفتن میتواند شد بدین شیوہ در ساختن و بدان کارپرداختن از گران گوهران دودہ نبوت کہ رحمت جاوید بر آمان باد آموختہ ایم و از ہمدان بزم رسالت کہ خدای برتر از ایشان راضی باد برگرفتہ خوشامردیکہ ہم بی بنا	

برداشت و هم گام بر گام آنان گزاشت خود را پس گزاریم که دنباله پوی
 این کاروانیم و در بهای مرورهای درین وادی برسوگران بوکه توفیق
 یابرسی کند و اقبال رببری هم بدین جستجو که باز گفتیم راه بجائی برده ایم
 و سرورگی بکف آورده همانا دانش سوادبایضی و بعیش نصاب کتابی
 پیشم نهاده اند و از حکمت آموز آینه‌ها نشانم داده که هم بران سوال کار دین
 بامیر ساخت و هم بدین دستور بنیامی دون میتوان پرداخت مجموعه و صالی فی الفتن
 ست موسوم به مقاله فیصحه فی الوصیة و النصیحه و فرهنگ کار دانی دانشوران
 حقیقت آئین است بهم آورده اند لیسۀ دانش پیشه ارسطوی سکندر سر بری فلاطون
 روشن ضمیر پیش نگاه بصیرت افزور دانش پناه حقیقت آموز کتابت آراخی آسم
 نقاط محفل طراز ثریا باط جاده سپاسی تحقیق باده پالاسی تدقیق عدالت پژوه
 و الاشکوه خورشید منظر بهرام خنجر کاوس عنان فریدون نشان جمشید بزم
 سهراب رزم فرخ القاب عالی خطاب جناب والا جاده امیر الملک نواب سید
 محمد صدیقی حسن خان صاحب بهادر دام له المجد و التقاضی ندانم این خسرو مند
 روشنندل خود از عالم دید و دانش چه قدر سرمایه دارست که عطاش بدین
 پایه و نوالش بدان مقدار است درین ایام میمنت فرجام که دوره و سادۀ آرائی
 نوشتا به نوشیران عدالت الفقوای سنج امارت است اعنی خبرت نشان خلوت
 نشین دولت قرآن دانش قرین پرویز اختر جمشید ساغر سعادت محرم سیادت
 توام جناب نواب شاه جهان بیگم مخاطب بعالی خطاب رئیس دلاور عظم طبقه
 اعلائی ستاره هند و تاج هندوستان در رئیس بهوپال دام لها العز و الاقبال

فرمان جناب مولف بطبع این همایون صحیفه از شکرخان کار آگاه عرقریزه بیا
 بکار رفت تا آنکه فرصت بدارت خان رفیع المکان نشی احمدخان صاحب
 صوفی عاقله الرحمن در مطبع نامی مفید عام واقع نزهت آباد اکبر آباد و
 انطباع برگرفت

قطعه تاریخ

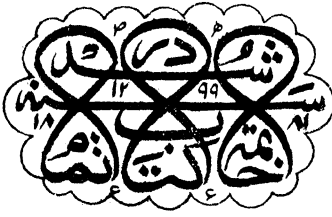
شوکت جسم در مقام بازیاید
 شتری بازهره توام آفرید
 نقش توجیع سلیمانی دید
 کاتاب از حتم افلاطون چکید
 ثابت و سیار از افلاک چید
 از فلک عقد ثریا را خرید
 دیدنیهای نمان بی پرده دید
 نعمهای پر عسانی را شنید
 سایه شب زنده داران را رسید
 زان همه سرمایه دینی برگزید
 یوز نتوانست بر آهو دوید
 پور دستان مانده صد منزل بعید
 در کند آوردن گره و آفسرید
 فتح باب گنج ناپسند اکلید

داد حق نواب و الاجاره را
 از برای طالع او کردگار
 سر بهرش تارسانید از ورق
 باده اشراق پالود آنچنان
 بر بساط نثر تا پاشد نثار
 تا بسک نظم گوهر در کشد
 زین نمانش که حجابی بیش نیست
 زین دف دنی که درون آمدنی
 تافت بروی آفتاب فیض حق
 هر دو گیتی ارمنان آورد بخت
 تا بخود رسم شبانی برگرفت
 هفتخون چپای مردی کز ریش
 ننگ سهراب افکنان لشکرش
 یک اثر از جنبش ابروی اوست

<p>جزو جزو ژند و استار ادرید برزبانها رفته اقوال سدید مغز از گفتار و انایان کشید از برای فهم رسم داد و دید هر چه فرمان کرد و فرقان جمید میتوان بروی اساس کار چید هر که را شد رهنمون بخت سعید</p>	<p>حرف حرف دفتر یونان شست نقل برداران لفظش را مدام داد ترتیب وصیت نامه پند آموزانه آینه‌ها نهاد هر چه با آن رفت ایسا از خبر نگر گفتاری که از راه خسر هر که را توفیق آمد پیش رو *</p>
<p>سر بسر سرمایه بنیش فرمای مصرع تار بنخیش آوردم پدید ۱۲۹۸ هـ</p>	
<p>خاتمه کتاب مقاله فصیح از شاعر نازک خیال معنی پر و ظهوری ظهور نظیری نظیر افتخار الشعرا و فاطمه خان محمد خان صاحب متخلص به شهر سلسله الله القدر</p>	
<p>که زخمه بر سر تار شکوه کسری زد که پر بر اوج فلک طائر تماشا زد در معاملات شورش ز لیجاز زد که چین ناز به پیشانی تقاضا زد می نشاط به پیمانۀ تو لا زد که بند سحر بپای غرور عقاب زد</p>	<p>فروغ انجمن معدلت امیر الملک چنان بلند بر آمد بنامی همت او چه یوسفی ست که دولت بفتوح خدمت حضور همت او این ادب است سائل را خوشا کی که بمیخانه عنایت او قبول عام اسیر بیان او ست بجات</p>

که کوس دولت و اقبال لفظ مومنی زد
 که آتشی بر نهادن خانه مسازد
 علم بعرصه مرد آزما می انشا زد
 نفس بپوچ و خم نغمه و صایا زد
 بنوک نشتر قدرت رگ هیولا زد
 سیکه حرف زد از عالم تمتا زد
 جنود شوکت میدان علم و تقوی زد
 که خیمه در طرف ساعت سویدا زد
 هزار ناوک غم در دل متعنا زد
 ره ترد و غار تنگ ان یمنی زد
 که رنگ روی پر پیکر کان بصفا زد
 طلا پنجه موج بروی غور دریا زد
 که برق عجز بصد و دمان عوی زد
 گلی ز گلشن آو فیک حق تعالی زد
 که تیر بر هدف ناوک مسیحا زد

بدست او نبود کلک عنبر حن پستی
 بلند بر و چنان شعله بصیرت را
 قدم گزاشت بمیدان شوکت انشا
 هزار زمزمه تازه دگر بر لب
 برون ز فکر و هد صورت وصیت را
 زهی کتاب که بعد از شنیدن و صفش
 خوشم که بر سر افواج جهل و بیابا کی
 سیاهی ز قمش آنچنان بدل جا کرد
 بغیر قافیه رشیکه از عبارت اوست
 به لهری همه سوزنت و پوچ دل نگرا
 چنان شکست ز رشک جمال صورت او
 بدین روانی تحسیر بر همسری حیبت
 شهیر مرغ طسراز و بلا طبیعت او
 دعای او سر دستار التماس مراد
 بشت دعوت عمر و سلاقتش گفتند



ترجمہ حضرت مولف دامجدہ حرہ

نخستین ترجمہ کہ حضرت ایشان نگاشته اند خاتمہ کتاب حطہ ست میفرمایند
 ما انا باک و بهذا الوادی و اول صدی لذلک الرحیق فی النآوری بل عملت بسنة
 الاثنته الهداة و سلکت مسلک العلماء الثقات الخ و نوشته اند کہ قدوم
 سینت لزوم ایشان درین عالم مظاہر لوم الاحد وقت ضمنی نوزدم جمید الاولی
 ۱۲۵۵ در بلدہ بریلی موطن اتم مغفرت توام بودہ پستہ پدر عالی کبر لقبوج آورد
 و باغاز سال ششم خودش داعی اجل البیک اجابت گفته بعدہ ذکر کسب علوم
 در سیہ در کانپور و نواح وطن و دہلی و سفر بہوپال و تحصیل علم حدیث از ابناء
 قاضی محسن بن محمد سبعی انصاری مینی و استحصال سند از شیخ محمد یعقوب
 مهاجر مکی متوفی در مکہ مکرمہ روز جمعہ بست ششم ذی قعدہ ۱۲۵۸ فرمودہ
 و گفته تاریخ وفات ایشان کریمہ الا ان اولیاء اللہ لا خوف علیہم ولا یحزنون
 ست ثم قال و قدر زقت بمجدہ سبحانہ طبعاً سلیماناً اعوجاج فیہ
 و قلباً مستقیماً لا انزعاج معہ احب العلم و اہلیہ و علیہ جلیت و بعض
 الجہل و ذویہ و لہ خلقت و در اتحاف النبلا بشرح کتب تحصیلیہ نام بنا
 و نشان بحث و مقام پر دانختہ و اتصال اسانید بشایخ کرام بیان نمودہ و نوشتہ
 کہ بعد از تحصیل علوم و حصول مرتبہ اجازت و روایت توفیق الہی و تکبیری
 کرد و در خدمت علم شریف حدیث در مقام استقامت نشاند و جز علم
 سنت از ہر صنایع و علوم بیگانگی دست بہم داد و طریقہ او در تالیف و تصنیف

نقل ترجمه عبارات قوم و رجوع بکلام ایله وین و اکابر محدثین است و تخریص
 این مقام از فضول کلام و در باره مولفات زمان بدایت طلب علم نوشته که دل
 به هیچ کی از آن ارضی نیست زیرا که ضعیفاته القوی ظامیه الروی و اهیه العده
 کثیره العده دست الی قوله الحق چند آنکه ملکات می افزاید ساخته و پرداخته
 پیشین تقویم پاریه نظرمی آید سپس بعض اشعار فارسی و ابیات عربی نتیجه
 فکر خود ایراد فرموده و قصه سفر حج در ۱۲۸۱ بجبارت شیرین و اشارت
 نکمین تحریر کرده و این حکایت را هم بجبارت عربی در آخر رساله رحله اصدیق
 تحریر نموده و تلمذ خود با احاد و محامد بیان فرموده یعنی نخستین شیخ ملت جناب
 رسول خداست صلعم که اسم سامی و نام نامیش محمد است پس محمد نام شافعی و
 احمد نام ابن جنبل بعده احمد نام ابن تیمیه و محمد نام ابن الیقیم عقب آن محمد نام
 صاحب سبل السلام و هم نام شیخ السنه شوکانی است باز احمد نام شاه ولی اسد
 محدث دهلوی است و قس علی ذلک الا ما اشارت و درین کتاب بذكر تالیف
 تفسیر خود فتح البیان پرداخته و گفته

روز قیامت هر کسی در دست گیرد آن

سن نیز حاضر میشود تفسیر قرآن در نعل
 پسر است و پنجم شعبان ۱۲۸۴ را عقد نکاح نخستین خود با دختر نائب ریاست
 و ۱۲۸۵ را تاریخ عقد ثانی خود را بارئیه معظمه بهوپالی نشان داده و از ۱۲۸۶
 مخاطب بمجتهد الممام و نیابت دوم ریاست شده و از خیره صفر ۱۲۸۹ خطاب
 نوابی با جمله لوازم آن از اقطع و شلک سلامی و استقبال و نذر خوان و ارکان
 ریاست و جزآن اقیار اندوخته و در آخر ترجمه مذکور نوشته که این همه عروج

منزلت در نظر من بیچ و پوچ می آید و بر دعای حسن خاتمه ختم سخن فرموده و در
 کتاب شمع انجمن بزرگ اسفار خشمه خود و بلا و عرب و عجم پرده ختمه و در کتاب بجد العلوم گفته قد
 خصه الله بکرمه الوافر لهذا العهد لا خربت وین احکامه الاسلام علی الوجه المأثور عن الانام
 و السلف لکن علی نوع لم یسبق الیه احد من علماء الدیار الهندیة و الله یختص برحمته من یشاء
 و در جز سوم از کتاب مذکور ترجمه جمعی از کار بیعلوم متداوله نگاشته و ترجمه پدر و برادر و بر
 پسر خود و تحریر فرموده و نیز ترجمه خویش نوشته شعر الفی فی التفسیر و الترحال بحر و سته بهویال مذ
 بلاد مالوآه الدکن فنزل بها نزول المطر علی الارض و اقام بها و توطن و اخذ الدار و اسکن و تحول و تولد
 استوزر و ناب و آلف و صنف و عاد الی العمران بعد خواب کان فضل الله علیه عظیما الی قوله مم ما هو
 مبتلی به من سیاسته الی ریاسته و فقد لاجه و الانصار و کثرة الاعلاء الجاهلین و المرجمین الله ان
 یجعل من قال فیهم و اتیناه فی الدنیا حسنة و انه فی الاخرة لمن الصالحین بعده اسماء مولفات خود
 مرتباً ذکر نموده و همچنین پسر و آسامی آنها و آخر کتاب حضرات اقبلی پرده ختمه و شمار آن شصت و یک
 کتاب مابین مختصر و مطول رسانیده و خط حضرت سلطان روم عبدالحمید خان و سید خیر الدین
 صدر علم سلاسل انبام خود نقل فرموده و آمدن نشان مجیدی ارنجی را نشان اوده تمانی
 اهل علم و مومنین و شعرا را بر حصول این مراتب علمیه ذکر نموده و عقبات کتاب ابرتر ترجمه مستطاب
 نواب شاه جهان بگیم صاحب و الیه عالیه ریاست محمیه ختم فرموده و گفته ان زمانها هذا ان السعاده
 و اوان ترقی العلوم و موسم المسیره لكل خادم و معتمد و مکلف و هی تاجر الهند و رأس الیروس قد قبل
 فی المثل السائر لا عطر بعد عروس و در کتاب حقیقه القدس جغرافیه بهویال و قنوج نوشته و
 داد تحقیق داده و هم در ریاض المراض بذکر این هر دو بلده پرده ختمه و در تقصیر ترجمه خود
 نگاشته و از کیف و کم صورت و معنی خبر داده و نیز ترجمه شریفی اجمعی جم از اهل فضل و علم در کتب

تحقیق صادق است دل و زبانش بدان گواهی میدهد و اما اعدا جمله پس از
ایشان هیچ پیرس چه این همان نومست که امام محمد شاکر و امام ابوحنیفه رحمهما
اسد تعالی درباره ایشان ارشاد فرموده لوملکه قهر لا عتقه هروآن کیست که او غا
بروی حسد نبوده اند و از دست کلام هف طام غیر طام نگشته این نیز یکی از
سنن انبیاء علیهم السلام است معنای در استقر این حقیقت گزار جز چهار نفوذ یکی
سعلوم نیست که خار بغض این امام در دلش خلیده باشد و با وجود عدم سابقه
سفرت با احدی ازین توأم اربع زبان بسقط گفتن کشاده یکی در مدرس و
دیگر در او ده و سوم در سلط و چهارم در پانی پت و هم کاتزی فی سکر هم یعنون
یعن العلم بالجهل والحسد مشغولون نازم بر علوهست و سونمت و نهایت
متانت و غایت حلم و وقار این عالم نامدار که مبالا فی بنیق این طائفه نکرده حسا
از لعیق این جرگه نبرد هر که در جگر بر از کند بر روی او آید و هر که بر مهر خاک اندازد
بر سرش افتد معنای عصاب از اهل سنت و جماعت از علمادلت کشف حجاب این طائفه پرده خند
و دروغ و یان آنا خاندا ایشان ساینده و ابراز غی اینها کرده و بطور در و معقول نامقبول
شده و لذا محمد و کفر فتمیم که فراحت و تالیف میکنند باری باید فرمود که مقاومت در تاسیر چه
قسم می توانند کرد و آنجا حسد جز سوختن حسانت سود دیگر ندهد و اینجا ابراز و غیر موثقا
بعظمت مقیم آخر نیار و اینکه گفتیم عارضی از کلام بود مقصود غیر از بیان حقائق حالات حساب
ترجمه نیست خدا راست کلامی از حالت ایشان میدانیم آنست که امر و زحل و عقدر یا سستی بزرگ
بست است و فرمایش بر پشت لک کن فذو حکام وقت بعظیم واجب میفرمایند و حرف سخن او را
پذیر می نمایند انتقام گرفتن از اعدا درین حالت نزدش آسان خیرست لکن تا قدم درین عالم نهاد

